

ارزشهای محوری

نام کتاب: ارزشهای محوری

ناشر: کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی

چاپ: انتشارات سانگ هوا

تاریخ طبع: اکتبر ۲۰۰۰

تاریخ نشر: آوریل ۲۰۰۱

فهرست مطالب

مقدمه ... ۵

خصوصیت شهروندان دنیا ... ۸

روابط خانوادگی ایده‌آل ... ۳۸

اساس يك جامعه‌ی صلح‌آمیز ... ۸۲

هماهنگی مذهبی و بین‌المللی ... ۱۱۴

احترام به طبیعت ... ۱۴۷

راه رهبری ... ۱۷۲

مقدمه

واژه‌ی «فرهنگ صلح» به معنی هر چه بیشتر اهمیت قائل شدن به عامل‌های درونی است که راه ایجاد صلح را مسدود کرده و یا با آن همکاری میکنند. برای همین میتوانیم بگوئیم که «فرهنگ» صلح با «سیاست» صلح متفاوت است. فرهنگ عواملی مانند وجدان یا هویت و راه زندگی فرد یا مردم را پیشنهاد میکند. اغلب اوقات فرهنگ به روشهای عمیقی با اخلاقیات، مذهب، هنر و سنت مرتبط شده است. بعبارت دیگر با تمرکز بر فرهنگ میتوانیم به شرایط انسانی خودمان و ریشه‌های تضاد و رنج بشری نگاه عمیقتری بیاندازیم.

رورند مون، با بیان رؤیاهایش برای «فستیوال ورزشی فرهنگی جهانی»، از «ساختن يك فرهنگ جديد صلح» بعنوان هدف آن فستیوال سخن گفت. او ضرورت نیاز به عوامل درونی مسبب ایجاد صلح و یا کشمکش را تشخیص داده است. ایشان با تشریح بیشتر آن ایده، بیش از هر عامل دیگری بر اهمیت خانواده تأکید کرده اند، یعنی اینکه بر نیاز هر جامعه به ایجاد رابطه‌ی ازدواج مقاوم و محبوب بین يك مرد و يك زن و نیاز به والدین که با بیشترین تعهد و عشق از

فرزندانشان نگه داری میکنند، دست گذاشته اند. بعلاوه اگر قرار است که این روابط خانوادگی خوب و راستین باشد، پایه در عشق راستین خدا ضروری میباشد. میتوانیم بگوئیم که برای رورند مون عمیقترین هسته‌ی فرهنگ و اساسیترین شرط صلح، عشق راستین است. برای ایجاد فرهنگ صلح مبیایست فرهنگ عشق راستین را بوجود آوریم، بعلاوه عشق راستین در خانواده‌ی راستین تجلی مییابد. اگر برآستی می‌خواهیم به صلح دست پیدا کنیم، باید بیاموزیم که بر خودخواهی که خودش را به صورتهای مختلف از جمله: ملی‌گرائی، نژاد پرستی، تعصب مذهبی، بی‌عدالتی اقتصادی، و فقدان توجه به رفاه دیگران خود را آشکار میکند، غلبه کنیم. اگر بتوانیم در روح و قلب نسل جوان و همچنین افراد بالغ ایده‌آل، صلحی را القاء کنیم که ریشه در زیستن برای دیگران دارد، میتوانیم تأثیر شگرفی بر دنیا داشته باشیم.

عصری که در آن زندگی میکنیم، فرصتی برجسته است. قطعاً زمانی آن را تشخیص میدهیم که به پیشرفتهای علمی و فنی نظر میاندازیم. ولی آنچه که کمتر مشاهده میشود، پیشرفتهای درونی و فرهنگی است که در این عصر صورت میگیرد.

در پایان جنگ جهانی دوم زمانیکه سازمان ملل شکل گرفت، امیدی بزرگ و حتی فرصتی بزرگ وجود داشت، ایده‌آلیسم بزرگ و شکوفا و يك دیدگاه اخلاقی جهانی در باره‌ی امکان صلح و تحقق کامل استعداد نهانی اعطاء شده‌ی الهی به انسان وجود داشت، ولی ما آن فرصت را درک نکردیم. با استقبال از پیشرفتهای فنی، فرصت‌آغازین نوینی را که ریشه در تغییر و احیاء روحی داشت، تشخیص ندادیم. متأسفانه آن فرصت بزرگ از دست رفت، بویژه در جامعه‌ی غربی امروزی، که در موقعیتی مستعد در مقام برادر بزرگتر برای درآغوش گرفتن ایده‌آلهای سازمان ملل قرار داشت. آنچنانکه، دوران ۵۰ سال بعد، شاهد وحشت و بدبختی «جنگ سرد» تلخی بود که در میان ملت‌ها و سرزمینهای مختلف از جمله کشور کره، تقسیماتی را بوجود آورد، که یکی از قربانیان از دست رفته‌ی

جنگ جهانی دوم میباشد.

در این زمان، پس از دوران جنگ سرد، در يك نقطه‌ی انتقالی مشابه از تاریخ، در آستانه‌ی لحظه‌ی نوین بزرگی قرار دارد. لحظه‌ای که تاریخ رنج، بیعدالتی و خودخواهی که به آن واقف هستیم، میتواند تغییر کند، ولی این تغییر نمیتواند فقط از طریق اختراعات علمی بدست آید، بلکه با ایجاد تغییر در «فرهنگ» و یا «وجدان» حاصل میشود. این تغییر بوسیله‌ی ایده‌ی درونی جدیدی، که طبیعتی روحی و مذهبی دارد و در عین حال قادر است تا راه حل‌هایی عملی برای مشکلات جهانی ارائه دهد، هدایت میشود. زندگی رورند مون، برای رسیدن به این هدف وقف شده است. در این مجموعه‌ی آموزشی همانطور که ایده‌ها و رؤیاهای وی را معرفی میکنیم، شما خودتان میتوانید قضاوت کنید که کلام و اعمال وی ارزش آن را دارد که با جدیت مورد توجه قرار گیرند...

بیائید در آینده با این باور با یکدیگر همکاری کنیم که آینده‌ی دنیا، اگر نه به صورت کلی، لاقلاً بصورت جزئی، به نتایج و برداشتهای ما از این برنامه‌ی آموزشی بستگی دارد.

فصل اول

خصوصیت شهروندان دنیا

کیفیت اساسی شخصیت خوب چه چیزهایی هستند؟

نوع دوستی يك فرد برای دیگران، برای يك ملت و برای يك دنیا، عبارت از زندگی فداکارانه‌ی همراه با خدمت به دیگران میباشد. این زندگی ممکن است از جانب جامعه‌ی امروزی بعنوان احمقانه‌ترین فلسفه‌ی زندگی محسوب شود، لیکن از آنجائیکه من به عمیق‌ترین حقیقت رسیدم، واضح است که نوع دوستی سودمندترین روش برای جامعه‌ی بشری است. همچنین رمزی برای زیستن در خوشحالی ابدی است.



چه کسی می‌داند که هر فرد تا چه مدتی زندگی خواهد کرد؟ ممکن است که همین فردا در سن ۲۵ یا ۳۰ سالگی بمیرید. آیا از طرف خدا ضمانتی دارید که تا چه مدتی زندگی خواهید کرد؟ هیچ کسی چنین ضمانتی ندارد.

يك فرد عاقل اینطور فکر می‌کند: "من فقط مدت کوتاهی زندگی خواهم

کرد و باید در این فرصت کوتاه خودم را برای ابدیت آماده کنم. روش زندگی من در طول دو سال آینده الگوئی برای زندگی آینده‌ی من خواهد بود." پس احساس عشق خود را گسترش دهید، خدا را دوست داشته و دیگران را همچون خدا دوست بدارید. برای يك روز كامل (۲۴ ساعت) تمام انرژی خود را برای يك فرد صرف کنید. اگر با این روش فردی را دوست داشته باشید، حتی اگر زودتر بمیرید، موفقیت والائی را در ابدیت بوجود خواهید آورد. سپس اگر خدا به شما طول عمر بیشتری بدهد، پاسخ شما قدردانی فراوان (از او) خواهد بود. برای يك زندگی جدی‌تر، به خودتان فشار بیاورید. شخصی که در انتظار مرگ است، اگر به او زندگی داده شود با قدردانی کامل زندگی خواهد کرد.

از خودتان چیزی بجای بگذارید که خدا بتواند آن را تحسین کند. هر لحظه گرانبها است، زمانی برای نگرانی و خستگی وجود ندارد. شخصی که کوتاهتر بودن زندگی زمینی را در مقایسه با زندگی ابدی تشخیص می‌دهد، موفقیت‌هایش را همچون يك فرد عاقل بررسی میکند. از خودتان سؤال کنید که چند نفر، چند طایفه، چند قبيله و چند ملت را دوست داشته اید؟ در تلاش باشید تا سلطان عشق شوید. اگر به آن روش زندگی کنید هرگز يك شکست خورده نخواهید بود.^۱



يك "انسان خوب" کسی است که شخصیت تغییرناپذیر، ابدی و منحصر به فرد داشته باشد. چرا طلا بسیار گرانبها است؟ چون شخصیت غیرقابل تغییری دارد، (شما می‌توانید آن را ذوب کنید، منجمد کنید، و قطع نظر از هر نوع کار دیگری که بر روی آن انجام می‌دهید، همیشه ثابت باقی می‌ماند). چرا مروارید با ارزش است؟ زیرا توانائی هماهنگ کننده‌ای دارد و می‌تواند به زیبایی هر محیطی را کامل کند. چرا الماس با ارزش است؟ الماس کاملاً سخت است و هرگز نمی‌شکند، بلکه می‌تواند چیزهای دیگر را بشکند، هیچ چیزی نمی‌تواند الماس را خرد کند. این جواهرات گرانبها برای زندگی بشری ارزش دارند، به همین شکل افرادی هم وجود

دارند که مانند طلا، مروارید و الماس ارزشمند هستند، علت این امر، شخصیت
تغییرناپذیر آنها است.

هنگامیکه فردی را مرد یا زن می‌نامیم، به ظاهر، معلومات، مقام و موقعیت
وی توجه نمی‌کنیم. ما آن فرد را شخصیتی می‌نامیم که بر طبق اصل زندگی
می‌کند. مقام و موقعیت بیرونی شخصیت بوجود نمی‌آورد. شخصیت يك مرد و یا
يك زن بر اساس زندگی کردن بر طبق خواست خدا، با داشتن قلبی تغییرناپذیر
شکل می‌گیرد.



کلمه‌ی رمز، احترام گذاشتن است. به هر چیزی بعنوان يك وجود مقدس
احترام بگذارید. به هر شخصی در مقام انسانی مقدس احترام بگذارید، به خودتان
بعنوان شخصی مقدس احترام بگذارید، به روحتان بعنوان وجودی مقدس احترام
بگذارید. بدن و جسم خود را بعنوان جسمی مقدس محترم بشمارید. به هر فردی
بدون توجه به اینکه چه کسی است، عمیقاً احترام بگذارید.



باید بدانید که صبور بودن چقدر اهمیت دارد، مهم نیست که برادران و
خواهران‌تان چه می‌گویند، اگر صبور باشید و صبر پیشه کنید، والدین و آموزگاران
شما با گفتن این جمله که، "در آینده به او نگاه کنید" به شما برکت خواهند داد.



ضمناً موجودات بشری مفعولهای جهت تحقق ایده‌آل خدا هستند. خواست
ابدی و مطلق خدا در جایی تحقق می‌پذیرد که انسانها با خدا کاملاً یکی شوند.
بنابراین، هدف زندگی بشر نیز مطلق و ابدی است.



ما تنها هنگامی می‌توانیم به "وجود اصیل" خود نائل شویم که کاملاً تسلیم فرامین وجدان خود باشیم. خدا والدین والدین، معلم معلمین و سلطان سلاطین است. این الگو، زمینه‌ای برای شکل‌گیری "سه - اندیشه‌ی فاعلی" دربرگیرنده‌ی بهشت و زمین است.

تنها از طریق وجدان است که این سه وجود می‌توانند اتحادی مطلق بوجود آورده و سه اندیشه‌ی فاعلی را اجابت نمایند. بنابراین وجدان برای ما مهمتر از والدین است که به ما تولد داده اند، مهمتر از هر معلم، و مهمتر از پادشاه هر کشوری است، و تنها هنگامیکه به چنان مقامی ارتقاء پیدا کند، می‌تواند مفعول عشق خدا باشد. وجدان درباره‌ی چیزهای صحیح و اشتباه نیازی به آموزش ندارد. باید درست همانطور که به خدا احترام گذارده و از وی اطاعت می‌کنیم، به وجدان نیز احترام گذاشته و مطلقاً از او اطاعت کنیم.

چیزی وجود ندارد که من انجام دهم و وجدانم از آن آگاهی نداشته باشد، او می‌تواند هر چیزی را ببیند. هنگامیکه جسم برای انجام کار اشتباهی برنامه‌ریزی می‌کند، وجدان اعتراض می‌کند. با این همه، چون نیروی عشق سقوط کرده قویتر از نیروی وجدان در هنگام سقوط بود، جسم می‌تواند متمرکز بر تمایل خود، روح را به هر سو بکشانند. اگر وجدان بشر به کمال میرسد و با خدا در باغ عدن رابطه‌ای براساس عشق راستین بوجود می‌آورد چنین مشکلی وجود نمی‌داشت.



هر کسی به دنیای ایده‌آل یا دنیای متحد علاقمند است. با این وجود هیچ کسی فکر نمی‌کند که چنین دنیائی به آسانی به واقعیت درآید. به منظور متحد کردن این دنیا، می‌باید ملتی وجود داشته باشد، ملتی مرکزی که آغازکننده‌ی چنین دنیائی است. همچنین می‌باید افرادی وجود داشته باشند که کانون این ملت باشند. همچنین باید طایفه‌ای مرکزی برای این مردم، خانواده‌ای مرکزی برای این طایفه، و فردی مرکزی برای این خانواده وجود داشته باشد.

از این نقطه نظر، به این آگاهی دست پیدا می‌کنیم که اولین موضوع برای تحقق این دنیای ایده‌آل و متحد، این است که وجودهای فردی خودمان را بعنوان وجودهائی ایده‌آل، واجد شرایط بسازیم.

هنگامیکه به هر فرد فکر می‌کنیم، او را در جهت یا هدفی مشخص در حال مبارزه می‌بینیم. این امر بدان مفهوم است که در هر موجودی دو هدف وجود دارد.

اگر خدا بخواهد با چنین افرادی دنیائی متحد را بوجود آورد، کارش را از کجا آغاز خواهد کرد؟ این مشکلی بزرگ است. خدا باید در ابتداء از سطح فردی آغاز کند. از اینرو او مجبور شد مذهب را بوجود آورده و به مردم در طول تاریخ آموزش دهد. بدین منوال مذهب کارش را با مأموریت آموزش دادن افراد ادامه داد.



شخص راستین چه کسی است؟ شخص راستین فردی با طبیعت بسیار خوب است. شخصی با طبیعت خوب کسی نیست که مشتاق باشد تا دیگران از او اطاعت کنند، بلکه شخصی است که می‌خواهد برای دیگران زندگی کند. آیا تمامی اعضای خانواده از امید بخش‌ترین فرزند در خانواده خوشنود نیستند؟ از پدر بزرگ و مادر بزرگها گرفته تا عمه، عمو، خاله و دائی زاده‌ها همه می‌گویند، "بله، او بهترین است." بدون شك او از نوع فرزندان نیست که همیشه از پدر بزرگ و مادر بزرگ‌هایش بخواهد تا به او توجه کنند. بلکه به جای آن، با وجود اینکه او فرزند خردسالی بیش نیست، همیشه به این توجه میکند که چگونه خدمت و عملی انجام دهد تا موجبات خوشحالی پدر بزرگ و مادر بزرگش را فراهم نماید. او روز و شب در تلاش خواهد بود تا به تمامی اعضای خانواده اش از جمله عمو زاده و غیره، که می‌توانند وجودهای مرکزی باشند، کمک کند. چنین شخصی می‌باید امید بخش‌ترین و شخصی راستین در خانواده باشد. او فردی است که همه

ی اعضای خانواده می‌خواهند تا با او باشند. این شخص می‌تواند بعنوان شخص مرکزی صلاحیت داشته باشد.



هر شخصی برای به واقعیت درآوردن طبیعت راستینش، می‌باید با خدا بعنوان منشاء هر چیزی رابطه داشته باشد. بدون ارتباط با خدا، شکل‌گیری الگوی راستین در درون فرد میسر نیست. درستی و صداقت می‌باید متمرکز بر خدا باشد. مردم تنها با ایجاد زمینه‌ای مناسب برای داشتن رفتاری خیرخواهانه و محبت آمیز با هر چیزی، می‌توانند وجود راستینشان را به واقعیت درآورند.

منشاء درستی و صداقت خدا است. درستی و صداقت نمی‌تواند بدون خدا به واقعیت درآید. هنگامیکه خدا برود، درستی و صداقت هم می‌رود. آنگاه در آنجا چیزی دروغین بعنوان منشاء پلیدی بوجود می‌آید.

... از این نقطه نظر همچنین می‌توانیم بگوئیم که درستی و صداقت چیزی نیست که مردم بتوانند متمرکز بر خودشان آن را درک کنند. درستی و صداقت نمی‌تواند بوسیله‌ی انسان سقوط کرده تعیین شود؛ بلکه می‌باید در مورد ما حکم کند. در نتیجه می‌باید همیشه از حقیقت اطاعت کرده، آن را مغتنم شمرده و از آن پیروی کنیم.



ما زندانیان رقت انگیز گناه هستیم که در مورد صمیمی‌ترین و گرانبهارترین وجود و استادی که هرگز او را با هیچ چیزی در بهشت و زمین مبادله نخواهیم کرد، در جهالت محض هستیم. آن استاد وجدان هر فرد است. وجدان بارها و بارها ما را راهنمائی کرده است، و هنگامیکه هر کدام از ما روز و شب در افکار گناه آلود غوطه‌ور بوده‌ایم، بطور خستگی ناپذیری به ما کمک کرد تا به سلامت از این منجلاب عبور کنیم.



از کجا می‌توانیم به استاندارد ارزش شخصیت خودمان نائل شویم؟ آیا می‌توانیم به چیزی مرئی که در زمان و مکان محدود ظاهر شده، همانند علامتی مشخص، بعنوان استاندارد ارزش اشاره کنیم؟ البته می‌توانیم به چیزی اشاره کنیم ولی نمی‌خواهیم که آن چیز بوسیله‌ی مقوله‌های معینی محدود شده باشد. انتظار داریم که آن ارزش با دنیائی نامحدود ارتباط داشته و در مرکز قرار گرفته باشد. به عبارت دیگر انتظار داریم تا این ارزش با خوبی معینی طبقه بندی نشده بلکه به ابدیت متصل باشد.



وقتی می‌گوئیم که "اوه، او فرد خوبی است"، آیا این مطلب را براساس علم و معرفت او مطرح می‌کنیم؟ آن فرد باید قلب خوبی داشته باشد. او برای اینکه انسانی خوب قلمداد شود، باید دارای ذات اصیل و يك ساختار خوب ذاتی باشد. قطع نظر از اینکه او قابل درك هست یا نه، باید قلب خوبی داشته باشد.



در نتیجه شخص خوب چه کسی است؟ شخص خوب کسی است که حتی افراد بد را دوست داشته باشد، کسی که با اشخاص غمگین چنان همدردی کند، که گوئی خودش مملو از غم و اندوه است. اگر شما با دیگران همدردی کنید و غم و اندوه آنها را بازپرداخت نموده و به آنها خوشحالی بدهید، می‌توانید در هر وضعیتی الگوئی از يك فرد خوب باشید.

اساساً قرار بود که انسان صاحب چیزهای مادی، بدن جسمی، و روح خودش باشد و هر سه‌ی آنها قرار بود با هماهنگی متحد شوند. امروزه تأکیدی کمتری بر شخصیت انسان یا خدا وجود دارد، بطوریکه راهی وجود ندارد تا بشر بتواند احساس کند که کامل شده و یا خوشنود است. ماده‌گرائی به تنهائی اشتباه نیست

بلکه تنها با يك بخش از زندگی بشر ارتباط دارد. در عین حال انسان می‌باید به عناصر بشری توجه کند، ولی بیش از هر چیزی به خدا نیاز دارد. انسان نمی‌تواند امیدوار باشد که بدون خدا به خوشحالی برسد.^۲



نقش هماهنگی روح و جسم در تشکیل شخصیت چیست؟

اتحاد می‌باید در سطح فردی بدست آید. این اتحاد نه از جهان، ملت، قبیله یا خانواده بلکه باید از "من" آغاز شود، زیرا جدائی از تضاد درون "خودم" شکل گرفت.



هیچ استاد یا پرفسوری وجود نداشته است که تعالیمی و رای تعالیم وجدان داشته باشد. نقش وجدان برای بشر همانند قطب نما برای کشتی می‌باشد. اگر خودتان را مطالعه کنید، متوجه خواهید شد که وجدانتان هر چیزی را در مورد شما می‌داند. وجدانتان به شما از والدینتان نزدیکتر است.



هر انسانی در طول زندگی اش، در درون خود دارای گرانبهاترین معلم است، ولی با آن معلم بدرفتاری شده، به وی اهانت گردیده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. آن معلم وجدان بشری است. وجدانتان همیشه به نفع شما سخن گفته و در تلاش است تا شما را به عشق راستین پیوند بزند. وجدانتان همچون والدین، اصرار دارد تا از شما شخصی خوب و غیر خودخواه بسازد و برای انجام خواست خدا راهنمائی‌تان کند. ولی هر فردی در درونش دارای چیزی است که همیشه برخلاف وجدان حرکت میکند. این وجود طغیانگر، جسم شما است.



وجدان شما می‌باید معلم درونی ثابت و والدین شما باشد و شما را برای اتحاد کامل با والدین نهائی بشریت، خدا، راهنمائی کند. در نتیجه وجدان نماینده‌ی خدا در درون شما است. آیا فکر می‌کنید می‌باید ترحم کرده و از جسمتان پیروی کنید که دشمن وجدانتان میباشد؟ یا فکر می‌کنید می‌باید جسمتان را کنترل کرده و از وجدانتان حمایت کنید؟ جسمتان فقط از امیال جسمی پیروی می‌کند. جسم همیشه در جستجوی استراحت بوده و می‌خواهد از دیگران سوءاستفاده کند. غلبه بر حوزه‌ی جسم، مسئولیت ترس‌آوری است که هر فردی می‌باید آن را تقبل کند.



وجود بشری دارای دو نوع ساختار است: یکی از آنها مرتبط با راه عشق است که در جستجوی شخصیت عمودی است و دیگری مرتبط با شخصیت افقی می‌باشد. جسم بطور افقی و روح بطور عمودی حرکت می‌کند. به منظور پیوند زدن این دو شخصیت است که ساختار وجود بشری به این صورت شکل گرفته است.



وجود بشری دارای دو نوع شخصیت است: اولی نماینده‌ی وجدان، جنبه‌ی درونی، است که با توجه به اصطلاحات نهضت هماهنگ، وجود روحی نامیده می‌شود. دیگری وجود جسمی است. هنگامیکه وجود جسمی و وجود روحی یکی شوند "من" شکل می‌گیرد. لیکن مشکل این است که چطور وجود جسمی و وجود روحی را متحد کنیم.



چه موقع شخصیت جسمی و شخصیت روحی شبیه یکدیگر می‌شوند؟ چه موقع شخصیتی که نماینده‌ی دنیای جسم است و شخصیتی که نماینده‌ی دنیای روح و همه‌ی دنیای ایده آل است، با یکدیگر مرتبط می‌شوند؟ این کاری است که باید انجام شود.



چگونه می‌توانیم در درون خودمان اتحاد بوجود آوریم؟ تنها دو راه برای انجام این کار وجود دارد: يك راه این است که کاملاً بر جسمتان غلبه کرده و آن را به متابعت کردن از روحتان وادار سازید، بطوریکه جسم بطور مطلق از روح پیروی کند. راه دیگر این است که نیروی عظیم و خارق العاده‌ای به روحتان بیافزاید تا جسم بطور مطلق هیچ توانائی برای انجام خواست خودش نداشته باشد. مذهب این دو روش را دنبال کرده و به مردم آموزش می‌دهد که چگونه بر جسمشان غلبه کنند. همینطور مذهب قدرت روحی عظیمی به روح می‌دهد بطوریکه جسم مجبور خواهد شد خود بخود از آن پیروی کند. با مطالعه‌ی تاریخ مذهبی می‌توانیم مشاهده کنیم که صرف نظر از چگونگی ضعف و ناتوانی فردی، وقتی فرد الهام یا وحی دریافت می‌کند، کاملاً مشتعل شده و مملو از نیرو می‌گردد. بدینسان مذهب به دو روش کار می‌کند: غلبه کردن بر جسم و تقویت روح.

اهمیت عشق در شخصیت خوب چیست؟

تقدیر بشری ما این است که با عشق خدا هماهنگ شده و در قلب او غوطه ور شویم تا بخشی از وجود او گردیده و از دیدگاه خدا بعنوان نماینده‌ی او از جهان هستی لذت ببریم. این ایده آل آفرینش است که خدا اساساً قصد داشت آن را به واقعیت درآورد. عشقی که شما در بهشت دریافت خواهید کرد، نه يك ذره کمتر و نه يك ذره بیشتر، همانند عشقی است که نسبت به این دنیا، بشریت و خدا هنگامیکه بر روی زمین هستید احساس می‌کنید. این قانون علت و معلول است و

عدالت خدا بدین روش اعمال می‌گردد.



ما می‌باید براساس حقیقت زندگی کرده و دیگران را دوست بداریم. بدون روش اساسی "زندگی بخاطر دیگران" نمی‌توانیم پیروز شویم. فردی که براساس حقیقت زندگی می‌کند، زوجی فاعلی با نیروئی بیشتر برای زندگی خواهد شد. همچنین زوج فاعلی می‌باید دارای نیروی عشق باشد. رهبر مسئول و شخص مرکزی می‌باید تجسم حقیقت، زندگی و عشق باشد. همه‌ی این چیزها می‌تواند در يك جمله‌ی ساده خلاصه شوند: بخاطر دیگران زندگی کنید. هنگامیکه این روش زندگی را بکار ببرید، هماهنگی را بوجود خواهید آورد.



ولی توجه مرکزی خدا، شخصیت درونی انسان است. خدا در نظر داشت تا ما با تجربه‌ی عشق راستین، آن را منعکس کرده و به کمال نائل شویم. خدا نیروی عشق را آفرید تا قویتر از تمامی نیروهای دیگر باشد. با تجربه کردن چنین نیروئی از عشق در حوزه‌ی عشق و قانون بهشت، مردم باید بیشتر شبیه خدا (در مقام) والدینشان، بشوند. برای کسب عشق راستین نامحدود، مردم ابتدا باید بیاموزند که چگونه فرد مسئولی باشند.

هنگامیکه انسان از طریق عشق راستین با خدا یکی می‌شود، شبیه خدا شده و با شخصیتی سالم، تجسم کاملی از عشق راستین می‌گردد. بدینسان می‌توانیم بگوئیم که عشق خدا جوهر خوشحالی، زندگی و ایده آل بشریت است.^۳



اگر می‌خواهیم دنیا را متحد کنیم، انقلابی بزرگ ضروری است و این انقلاب، انقلاب شخصیت بشری است. معلومات، پول و یا قدرت نمی‌توانند انقلاب

شخصیت را بوجود آورند. این انقلاب تنها از طریق عشق راستین میسر است.



کمال فرد از طریق معلومات، قدرت و یا پول بدست نمی‌آید. این کمال از طریق عشق - نه عشق زمینی - بلکه عشق اصیل ممکن است. از طریق این عشق، هر چیزی می‌تواند کامل شود.



چقدر مردم را دوست داشته‌اید؟ آیا تا بحال فردی را به قیمت زندگیتان دوست داشته‌اید؟ تا چه اندازه و چه تعدادی از مردم را دوست داشته‌اید؟ جوهر عشق شما بر اساس میزان تأکیدی که بر دوست داشتن دیگران دارید، شکل خواهد گرفت.



خودخواهی، هر چیزی را نابود می‌کند. خودخواهی در خانواده عامل ناهماهنگی است، که منجر به تلخی و ستیزه جوئی می‌شود. هر کسی مایل است تا بجای اینکه به دیگران خدمت کند، دیگران به وی خدمت کنند. زنها به شوهرانشان می‌گویند که چکار کنند و در جستجوی این هستند که به آنها خدمت شود. شوهران تمایل دارند تا زنهایشان به آنها خدمت کنند. والدین انتظار دارند تا فرزندانشان به آنها خدمت کنند و فرزندان مشتاقند تا از امتیاز والدین بهره برداری کنند. این واقعیت در خانواده‌هایمان، در جامعه‌ی مان و در کشورهای مان به وضوح آشکار است.



ما می‌باید بر مبنای حقیقت زندگی کرده و دیگران را دوست بداریم. بدون راه زندگی بخاطر دیگران، نمی‌توانیم ارتقاء پیدا کنیم. کسی که براساس حقیقت زندگی کند، فاعلی خواهد شد که از نیروی عظیم‌تری برای زندگی کردن برخوردار است.

همچنین فاعل می‌باید از نیروی عشق برخوردار باشد. شخص مسئول می‌باید تجسم حقیقت، زندگی و عشق شود. همه‌ی این چیزها می‌توانند در يك عبارت ساده خلاصه شوند: بخاطر دیگران زندگی کن. هنگامیکه بدین روش عمل کنید، هماهنگی بوجود می‌آورد.



از این نقطه نظر، ما به يك اصل می‌رسیم که خدا از طریق آن دنیای ایده‌آل را آفریده است. عشق راستین خدا تنها از زیستن برای دیگران آغاز میشود. زوج ایده‌آل خدا تنها از مردمی است که برای خاطر دیگران زندگی می‌کنند. صلح مورد نظر خدا تنها از طریق ایجاد رابطه با زیستن برای دیگران حاصل میشود.



عشق راستین چیست؟ عشق راستین، عشق خود محور نیست. عشق راستین یعنی سرمایه گذاری برای شخص دیگر و فراموش کردن آنچه که انجام گرفته است. عشق راستین از پایه‌ی صفر پدیدار می‌شود. آیا می‌دانید که چرا باید در پایه‌ی صفر باشد؟ چون همیشه از این پایه آغاز می‌شود، يك فرد فقط وقتی ۱۰٪ احساس می‌کند که زوج او نیز ۱۰٪ داشته باشد. اگر او ۱۰۰٪ داشته باشد زوج دیگر احساس می‌کند که ۱۰۰٪ دارد. این دو به هم وابستگی دارند. اگر ۱۰۰۰۰٪ وجود داشته باشد، زوجش نیز ۱۰۰۰۰٪ احساس می‌کند. اگر حتی يك میلیون درصد وجود داشته باشد، زوج او نیز می‌تواند همان يك میلیون درصد را احساس نماید.

اگر جایی برای سرمایه‌گذاری کردن و فراموش کردن وجود داشته باشد، این نوع از عشق راستین آشکار می‌شود. جهان هستی براساس اصل "زیستن بخاطر دیگران" وجود دارد و مفهوم آن این است که این وجود، بخاطر گذاشتن وجود خودش، برای دوست داشتن و فراموش کردن آن، وجود دارد. این پیام بزرگی است!



هدف حیات، زندگی کردن بخاطر دیگران است. اساساً قرار است که مردم بطور ابدی برای دیگران زندگی کنند. برای اینکه مردم برای همیشه باقی مانده و تا ابدیت به عشق پیوند بخورند، بعنوان زن و شوهر رابطه‌ی عشقی بوجود آورده و به فرزندان خودشان تولد می‌دهند.



عشق راستین چیست؟ عشق راستین عشق غیر خودخواهانه است، عشقی است که بخاطر دیگران وجود دارد. آیا متوجه می‌شوید؟ سقوط بوسیله‌ی عشق خودخواهانه شکل گرفت. بنابراین مردم باید در این زمان بجای زندگی خودخواهانه، زندگی نوع دوستانه بیافرینند.

انگیزه برای زیستن می‌باید از تواضع بیاید. ما برای عشق متولد می‌شویم.



عشق راستین چیست؟ عشق راستین فقط در جایی آغاز میشود که شخصی آماده است تا با گذاشتن زندگی خود بخاطر زوجش، قادر باشد که همه‌ی سرمایه‌گذاریهای خود را فراموش کند. عشق راستین قادر است تا به زمین و بهشت نفوذ کند، همینطور قادر است تا به دنیای مرگ رسوخ کند. عشق می‌تواند به هر جایی، دنیای زندگی یا روح ستیزه جو قدم بگذارد. هیچ جایی وجود ندارد که عشق نتواند به آن قدم بگذارد.

عشق خود به تنهایی نمی‌تواند بخشی از شخصیت باشد. شخصیت مردم دارای ویژگیهای هوش، احساس (قلب) و عدالت می‌باشد. اما عشق از احساس (قلب) سرچشمه می‌گیرد. هنگامیکه مرد و زن یکدیگر را بخاطر هم دوست داشته و احساساتشان را مبادله کنند، در این ارتباط، هوش و عدالت ظاهر می‌شوند و هنگامیکه متمرکز بر عشق با یکدیگر متحد شوند، امید نمایان می‌گردد.



تنها عشق به ورای تمامی محدودیتها می‌رود. هنگامیکه با خدا در عشق راستین متحد شوید، بطور جسمی و روحی بر تمامی آفرینش خدا تسلط پیدا کرده‌اید. هنگامیکه کاملاً بخاطر دیگران زندگی می‌کنید، به جوهر وجودی خود خدا میرسید. ارتعاشات خدا ارتعاشات خود شما می‌شود. احساسات خدا بطور طبیعی به شما منتقل می‌شود. با زندگی کردن بدین منوال، تجسمی از قلب و عشق خدا می‌شوید. بسان ارتعاش دو پاندول با یکدیگر، شما و خدا همیشه با یکدیگر مرتعش خواهید شد.

این وضعیت نهائی و اصیل وجود بشری است. هنگامیکه به این وضعیت برسید، عشق خدا عشق شما می‌شود، زندگی خدا زندگی شما می‌شود و نسب خونی خدا نسب خونی شما می‌شود. دنیائی که خدا آفرید دنیای شما می‌شود. ما باید عشق خدا را با هر چیزی بر روی زمین و در بهشت تقسیم کنیم. ما می‌باید با داشتن قلب والدینی، شهروندان حکومت الهی شویم.^۴



اگر بتوانید شخصی را دوست داشته باشید، عشق خدا می‌تواند متناسب با عمق و اندازه‌ی آن عشق در آنجا وجود داشته باشد. اگر بتوانیم افراد زیادی را به این صورت دوست داشته باشیم، عشق خدا می‌تواند متناسب با بزرگی آن عشق، در عمق آن عشق، حضور پیدا کند. مردم خوب باید قادر باشند تا نه با غلبه کردن بر دیگران، بلکه با دوست داشتن و سوق دادن آنها بسوی هماهنگی و اتحادی بزرگتر، بر آنها پیروز شوند. اتحاد اولین چیزی است که باید به آن تمایل نشان دهید و اگر فردی را دوست داشته باشید باید بخواهید او را با همه‌ی قلب و حتی به قیمت زندگیتان دوست بدارید.^۵



در دادن عشق خدا به دیگران، عشقتان را با آنها تقسیم می‌کنید. سپس عشقتان به جای آنکه نابود شود، تکثیر می‌یابد. از اینکه چیزی را دریافت می‌کنید، مفتخر خواهید شد. تنها با دادن، می‌توانیم دریافت کنیم. به همین خاطر می‌خواهیم تا همه‌ی وجودمان را بدهیم. می‌خواهیم خانواده‌ی خود، قبیله‌ی خود، ملت خود، و همه‌ی دنیا را به خدا بدهیم. در عوض خدا قلب ما را با چنان عشقی که بتوانیم همه‌ی دنیا و همه‌ی جهان هستی را در آغوش بگیریم، پر خواهد کرد.^۶



خودتان را پاندولی بسازید که بتواند با فرکانس خدا به ارتعاش درآید. با عدم خودخواهی خدا به ارتعاش درآئید، همیشه بهترین چیزهایتان را با دیگران تقسیم کنید، براحتی بدهید، در آن صورت ارتقاء خواهید یافت. عناصر کثیف را در درون خودتان جمع‌آوری نکنید، بلکه آنها را پاکسازی کنید. محتویات فکرتان را بررسی کرده و ببینید چه چیزی پیدا می‌کنید. احساسات خودخواهانه را پرورش ندهید و تقوای فروتنانه را پیشه‌ی خود کنید. اگر به خودتان فشار بیاورید تا این طرز تلقی‌ها را گسترش دهید، آنگاه دنیای روح برای مساعدت به شما به پائین خواهد آمد.^۷

بهترین محیط برای پرورش شخصیت خوب چیست؟

در مقام فردی، هر کسی برای زندگی، به چه چیزی احتیاج دارد؟ ما به مواد اساسی احتیاج داریم. همینطور به مردمی نیاز داریم که بتوانند با ما در ارتباط باشند. ما نمی‌توانیم به تنهایی زندگی کنیم. آنگاه مردم در ارتباط با یکدیگر به چه چیزی احتیاج دارند؟ آنها خواستار چیزهای مشترکی هستند که بتوانند برایشان سودمند و حمایت‌کننده باشند.

۶ امید تازه: روش زندگی

۱۹۷۸/۱۱/۲۷۷



با ارزشترین چیز در مسیر یافتن روش راستین زندگی چیست؟ علاقه داشتن به زندگی، که به محیط، زندگی و ایدئولوژی مرتبط خواهد شد. فکر شما مرتباً در حال حرکت خواهد بود، تا اینکه به زندگی، محیط و ایدئولوژی علاقمند شوید. پس از آن آیا انتظار دارید که فقط رابطه‌ی مردم با این علاقمندی‌ها را حل کنید؟ خیر، اینطور نیست. می‌باید علایق انسانها را به علائق آسمانی مرتبط کنید. بدینسان این علائق باید علائق دنیا و جهان هستی و همچنین علائق تمامی زندگی و حیات ما باشند. هنگامیکه این علائق متمرکز بر نفس ما آشکار شده و ما بتوانیم به زندگی جدیدمان شهادت دهیم، سرانجام لحظه‌ی پیروزی را کسب خواهیم کرد.



خدا می‌خواست تا آدم و حوا، اولین مرد و زن، متمرکز بر عشق راستین در پاکی به بلوغ برسند. او از آدم و حوا خواست تا مردمی راستین شوند. خداوند این دنیای طبیعی زیبا و لطیف را بعنوان محیطی برای زندگی آنها آفرید. وجود بشری قرار بود رشد کرده و در جامعه‌ی ایده‌آل بشری پرورش یابد.



در جامعه‌ی ایده‌آل بشری، عشق راستین که همیشه در جستجوی "دادن به دیگران" است پایه‌ای برای تمامی روابط بوجود می‌آورد. چنین عشق راستینی از تجربه‌ی عشق راستین والدین انگیزه می‌گیرد. عشق راستین والدین که به نوبه‌ی خود در عشق راستین خدا ریشه دوانده است، به معنی تغذیه کردن شخصیت يك كودك تا سطح کمال میباشد. يك مرد و يك زن، بدین روش تغذیه شده، هر کدام با داشتن شخصیت کامل شده، در مقام زن و شوهر به سوی هم آمده تا خانواده ای تشکیل دهند و از آنجا عشق راستین را به فرزندانشان منتقل کنند. این نظم

اصیل آفرینش استنجا آنجا عشق راستینن

. دنیای ایده آل بر روی زمین هنگامی تأسیس می‌شود که يك فرد با داشتن شخصیتی کامل قادر باشد عشق راستین را در دایره ای با شعاع مرکزی خانواده، جامعه، ملت و دنیا گسترش دهد.

دنیای امروز ما با دنیای ایده‌آلی که آن را تشریح کردم تفاوتی اساسی دارد. امروزه ما با تکثیر نتایج سقوط بشر مواجه هستیم، واقعه ای که در آن انسانها از مهمترین اصول آفرینندگی خدا، که نظم عشق میباشد، جدا شدند. دنیای امروز ما با حرکت برخلاف نظم آفرینش خدا، به سازمانهای ساخت دست بشر و نظم قانونی، ارزش قائل میشود و اینها به خودی خود برای ساختن فرد، خانواده و مردمی ایده آل ناتوان هستند.^۸



آزادی چیست و چگونه با مسئولیت مرتبط میشود؟

هنگامیکه دانش آموزان از قوانین مدرسه متابعت می‌کنند، در آن مدرسه آزادی وجود دارد. آزادی نه فقط برای استفاده‌ی يك فرد، بلکه بخاطر منافع همگان وجود دارد. بر این اساس، آزادی باید گسترش دهنده‌ی خوبی باشد. آزادی نباید خارج از اصل بوده، بلکه همیشه باید با احساس مسئولیت برای گسترش خوبی کار کند.



امروزه در دنیای آزاد افرادی وجود دارند که بر آزادی متمرکز بر مفاهیم فردی تأکید می‌کنند. آنها در نتیجه، ملت خود، جامعه‌ی خود، سازمان خود، و حتی خانواده‌هایشان و رابطه‌ی زناشویی را انکار می‌کنند و در نهایت، مرکز روحشان را انکار میکنند.

چه چیزی برای آنها باقی مانده است؟ تنهائی. اگر تنهائی افراد به انتها رسیده

۱۹۹۱/۰۸/۲۳۸

و منفجر شود، آنها دیگر به هیچکسی، حتی به خودشان اعتماد نخواهند کرد. در فضای تنهائی و عدم اعتماد، ترسی جهانی آنها را در بر گرفته است که در نهایت به خودخواهی منجر می‌شود. آلودگی جامعه‌ی امروزی به آن جهت گرایش دارد. از این جهت، اگر ما واقعاً مشتاق آزادی هستیم، نباید به خاطر آزادی گذشته، و یا به خاطر آزادی غیر مسئولانه‌ی امروز فریاد برآوریم، بلکه باید در جستجوی آزادی راستینی باشیم که با ایده‌آل عشق خدا همراهی می‌کند.

مردم دنیا... بدون استثناء تمایل دارند که افرادی آزاد بوده و در جامعه‌ای آزاد، ملتی آزاد و دنیائی آزاد زندگی کنند. بدون داشتن صلح و آزادی در فکرم، هیچ خوشحالی راستینی وجود ندارد ... امروزه اگر چه با قدرت بدنبال آزادی هستیم، باید بپذیریم که هنوز از موقعیت آزادی راستینی که از قلب ریشه میگیرد، لذت نمی‌بریم.



بیائید معنی آزادی را در نظر بگیریم، آیا آزاد بودن به این معنی است که می‌توانید هر کاری را که بخواهید انجام دهید؟ آزادی يك کلمه‌ی مدرن است ولی هنگامیکه به عمق آن مراجعه کنیم، متوجه میشویم که مردم واقعاً درباره‌ی خودخواهی صحبت می‌کنند. آزادی راستین تحت پوشش قانون عشق که مسئولیت ضمیمه‌ی آن است بوجود می‌آید.

آزادی فقط می‌تواند در محدوده‌ی مسئولیت شکل بگیرد. آزادی برآستی تنها براساس چنان پایه‌ی عمومی می‌تواند شکوفا شود. ممکن است بگوئید، "این چه نوع آزادی است؟ آن را دوست ندارم." ولی اگر به آن استاندارد احترام نگذارید، آزادی شما برایتان نابودی، هرج و مرج و اغتشاش به‌مراه خواهد آورد. تمام تلاش‌هایتان برای موفقیت و خوشحالی با نیروی جهانی دفع خواهد گردید ...

هر فردی می‌باید آزادی خانواده اش را مقدم بر خود گرامی بدارد. آزادی خانواده‌ی وی می‌باید در خدمت به آزادی ملت باشد. برای اینکه خانواده‌ی

در يك کشور حمایت شود، باید به آن کشور احترام گذاشته و خدمت کند. اگر کشوری منافع خودش را بر منافع جهانی ترجیح دهد، تمام دنیا رنج برده و برای تغییر جهت آن کشور، بسیج خواهند شد.



اکنون مردم این دنیا بی‌صبرانه در انتظار صلح هستند، بعلاوه، بدون استثناء تمایل دارند تا افرادی آزاد بوده و در جامعه‌ای آزاد، ملتی آزاد و دنیائی آزاد زندگی کنند.

بدون صلح و آزادی در فرمان هیچ خوشحالی راستینی وجود ندارد. اگر شخصی وجود داشته باشد که در انتظار راه راستین زندگی است، در جستجوی خوشحالی راستین براساس صلح راستین و آزادی راستین خواهد بود.

امروزه افراد برجسته و عادی می‌گویند که در این دنیا آزادی وجود ندارد. آنها اگر چه با قدرت در پی آزادی هستند، ولی تصدیق می‌کنند که هنوز فاقد محیطی آزاد متمرکز بر قلب مردم هستند.

با اینحال ممکن است بخوبی احساس کنید که قلبتان که در انتظار خوشحالی، صلح و آزادی است به شما برای به واقعیت درآوردن آن فشار می‌آورد.



هنگامیکه به تاریخ بشر بعد از جامعه‌ی فئودال در دوران قرون وسطی نگاه می‌کنیم، مردم با فکر آزادی، مساوات و برادری در این دنیا متمرکز بر انسان گرائی الهام می‌گرفتند، در حالیکه طبیعت اصیل آزادی، مساوات و برادری، همه از طبیعت خدا سرچشمه می‌گیرند.

اگر مسیحیت قرون وسطی متمرکز بر خواست خدا آزاد بوده و با یکدیگر متحد می‌شدند، کلمات انقلاب یا اصلاحات برای این دنیا ضرورتی نمی‌داشت. مسیحیت در آن زمان نتوانست پایه‌ای برای آزادی کامل، رهائی و اتحاد متمرکز بر خدا تشکیل دهد. در نتیجه نهضت آزادی، رهائی و اتحاد به سوی دنیای بیرونی

تغییر مسیر داد. این نهضت جدید رنسانس نامیده شد.

مردم با ایدئولوژی آزادی بر علیه رژیم سلطنتی مستبد منقلب شده و سپس تلاش کردند تا آن را بعنوان ایدئولوژی ضد امپریالیستی رواج دهند. لیکن، نتوانستند بطور کامل به آن (هدف) نائل شوند. مردم علیرغم انقلابشان برای آزادی بر علیه ملل امپریالیست، نتوانستند بر رژیمهای امپریالیستی غلبه کنند. اگر چه تئوری ایدئولوژیکی و سیاسی متغیری را تأسیس کردند، این تئوری با نشان دادن محدودیتش، مشکلات بسیار دیگری را بوجود آورد.

چون مردم بجای داشتن ایده آل کامل آزادی، فقط بر آزادی بیرونی تأکید کردند، بتدریج آزادی واقعی را از دست دادند. به این معنی که آنها بجای بازسازی کامل آزادی، بطور مکرر آن را در طول تاریخ از دست دادند، اگر چه هر فرد، خانواده، جامعه و ملت از حقوق آزادی خودشان دفاع می کردند.

آزادی که مردم امروزه بر آن تأکید دارند آزادی اصیلی نیست که بتوانند تا ابد از آن لذت ببرند و همچنین چون به فردگرایی مفرط سقوط کرده اند، به همین سبب بیشتر و بیشتر تنها شده اند. شما نمی توانید این (واقعیت) را انکار کنید.

بنابراین تا زمانیکه آنها ایدئولوژی آزادی کامل و غیرقابل تغییری را بوجود نیاورند که بتواند از طریق اندیشه ی خدا شناخته شود، و تا زمانیکه این آزادی نتواند با آزادی مورد نظر بهشت و زمین شباهت داشته باشد، مردم هر چه بیشتر بسوی آزادی حرکت کنند، به همان نسبت بسوی قله ی عدم آزادی به پیش خواهند رفت.

هنگامیکه نیت خود را در جستجوی آزادی بررسی می کنیم، با این مسئله روبرو میشویم که آیا مردم دارای قلب آزادی هستند که بتواند با هر چیزی هماهنگ شود یا خیر؟ اول باید به این مسئله واقف شویم که خدا در باره ی آزادی چگونه می اندیشد و چطور با آن زندگی می کند. امروزه مردم درباره ی استاندارد آزادی خدا چیزی نمیدانند. آنها اگر چه بر آزادی تأکید می کنند، ولی آن را فقط در حوزه ی محدود شده ی خودشان میسازند.

همانطور که در کتاب مقدس به ثبت رسیده است، "آزادی در جایی وجود دارد که روح خدا در آن ساکن است."^۹ خدا، پدر بهشتی ما روح آزادی رهایی و اتحاد است.



معنی راستین و ایده‌آل آزادی چیست؟ امروزه بسیاری از کشورها از جمله آمریکا فکر می‌کنند که بهترین چیز آزادی است. از آنجائیکه بعد از قرون وسطی مردم با مسیحیت مستبدانه مخالفت کردند، به این اندیشیده‌اند که آزادی مهمتر از حتی زندگی انسان می‌باشد. آیا چنین آزادی فقط برای آمریکائی‌های هم عصر شما مورد نیاز است؟ یا اینکه فقط برای اجداد بشری در باغ عدن مورد نیاز بود؟ ممکن است که شخصی بگوید، "من براساس آزادی خودم از این راه پیروی می‌کنم، حتی اگر شما از راه دیگری پیروی کنید. این راه آزادی است." ولی آنها باید بدانند که خارج از اصل هیچ آزادی وجود ندارد.

آیا آزادی یا ایده‌آل میتواند بدون هیچ شرطی به آرامی به واقعیت درآید؟ آنها می‌باید با عبور از دوره‌های معینی به واقعیت درآیند. چرا به آزادی نیاز داریم؟ چرا آزادی برای همگان ضروری است؟ آزادی برای آسانتر کردن تحقق ایده‌آل است.



در نتیجه به چه نوع آزادی نیاز داریم. نخست، این آزادی می‌باید براساس خواست خدا باشد. دوم، این آزادی می‌باید بر مبنای عشق خدا باشد. ما می‌باید بر این امر واقف باشیم.



مساوات قابل اعتماد نمی‌تواند بدون عشق ظاهر شود، خوشحالی نیز نمی‌تواند

بدون عشق به واقعیت درآید. آزادی بر مبنای مساوات و صلح بوجود می‌آید. با وجود اینکه مردم در سراسر دنیا طالب آزادی هستند، نمی‌توانند آن را به تنهایی بدست آورند. آنها این آزادی را در رابطه‌ی داد و گرفت متمرکز بر یک شخص پیدا خواهند کرد. از سوی دیگر هنگامیکه فاعل و مفعول در حوزه‌ی پلیدی هستند بدون توجه به اینکه چقدر به آزادیشان افتخار می‌کنند، نمی‌توانند برآستی آزاد و خوشحال باشند. این آزادی فساد و تباهی است.

آزادی همراه با صلح و خوشحالی هنگامی وجود خواهد داشت که تحت تسلط قدرت مطلق باشد که آن را محفوظ نگه دارد. بعنوان مثال، اگر در خانواده‌ای والدین و برادران و خواهرانی محبوب وجود داشته باشند، آنها می‌توانند خانواده‌شان را از تأثیرات منفی محیط محافظت کرده و از اینرو قادر خواهند بود تا آزادی ابدی را مورد محافظت قرار دهند، ولی آنها در محیطی احاطه شده توسط دشمنان نمی‌توانند تحت محافظت باشند. بنابراین برای محافظت از آزادی، ابتدا باید به محیط فکر کنیم.

مخصوصاً افراد جوان باید این مطلب را به خاطر بسپارند که محیط برای آزادی آنها ضروری است. جائیکه مردم قادر نیستند از آزادی حفاظت کرده و محیطی بوجود آورند که از خودشان دفاع کنند، آزادی نوعی از هرزگی شده یا علت فساد میشود. بعبارت دیگر، چون عشق ابدی و غیر قابل تغییر است، آزادی نیز هنگامیکه متمرکز بر عشق به واقعیت درآمده و محافظت شود، میتواند ابدی و تغییرناپذیر باشد.



آزادی که مردم امروزه در جستجوی آن هستند با آزادی که خدا در برنامه ی کارش دارد متفاوت است. این دنیا با وجود خطرات بسیار، برای آزادی در بین تمامی کشورها و حکومتها جنگیده است. اما در زمان وارد آمدن ضربه به آزادی، خدا همواره کل مسئولیت را بعهده گرفته است، راه حلی یافته و قلمرو آن را به

این دنیا گسترش داده است. این راه محرمانه‌ی خدا برای بازسازی آزادی است.



هنگامیکه به طبیعت آزادی قابل اعتماد می‌اندیشیم، نخست، این طبیعت خارج از اصل وجود ندارد، دوم هیچ آزادی راستینی بدون مسئولیت وجود ندارد. سوم هیچ آزادی بدون کمال وجود ندارد. بر این اساس، هر عمل آزادی می‌باید از اصل پیروی کرده، مسئولیت بعهدہ گرفته و موفقیت بدست آورد. اگر مردم بدون حفاظت از چنین شرایطی صاحب آزادی شوند، در وضعیتی قرار خواهند گرفت که از ایده آل خدا فاصله‌ی زیادی دارد.



هنگامیکه مردم سهم مسئولیتشان را به انجام برسانند، آزادی به واقعیت درمی‌آید. این شرطی برای آزادی جهانی است که عشق می‌تواند بر مبنای آن بدست آید.



امروزه همه‌ی مردم در سراسر دنیا تمایل دارند که آزادی، ایده‌آل و صلح در يك لحظه بطور کامل بدست آید. این میل خالصانه‌ی همه‌ی مردمی است که بر روی زمین زندگی می‌کنند. چنین دنیائی از آزادی کامل، ایده‌آل و صلح آرزوی نهائی همه‌ی انسانها است.

ما می‌باید چنین دنیائی را ابتدا در روح و جسم خودمان به واقعیت درآوریم، سپس آن را در خانواده متمرکز بر هر فرد به واقعیت درآورده و به سطح، جامعه، ملت و دنیا گسترش دهیم. بعلاوه می‌باید دنیائی را به واقعیت درآوریم که در آن زمین و بهشت سرود آزادی، سرود صلح و سرود ایده‌آل را بخوانند. هر کسی از ایده‌آل عشق لذت خواهد برد.



در ارتباط با مفهوم آزادی در جوامع غربی امروزی، آزادی باید بر مبنای اصل باشد. آزادی همانند خورشید در يك جهت حرکت می‌کند، اگر این اصل نادیده گرفته شود، نابودی به بار خواهد آورد. آیا ۹ سیاره‌ی در حال گردش بدور خورشید، با داشتن اشتیاق و زبان، با گفتن این جمله که "ما می‌توانیم با داشتن آزادی به خورشید برخورد کنیم" می‌توانند قانون گردش را عوض کنند؟ آیا می‌توانند به یکدیگر بگویند، "بیائیم وضعیت منظومه‌ی شمسی را چون ۱۰ سال بدین منوال کار کرده‌است، عوض کنیم"، انجام این کار غیر ممکن است. همینکه اینکار را انجام دهند همه چیز به پایان خواهد رسید.



وقتیکه مردم می‌گویند آزادی، ممکن است فکر کنند آزادی نظم و قانون ندارد، ولی این مطلب نادرست است. می‌باید نظم و قانونی برای آزادی وجود داشته باشد و آزادی باید بر اساس آن نظم و قانون شکل گیرد. بنابراین هیچ آزادی خارج از نظم و قانون وجود ندارد. هنگامیکه آزادی را در رابطه با والدینتان بکار می‌برید، می‌باید بین والدین و فرزندان، قانونی برای پیروی کردن وجود داشته باشد. یعنی می‌باید آزادی را با حفظ اصل و قانون بکار ببریم. اگر برخلاف اصل عمل کنید نمی‌توانید از آزادی راستین برخوردار باشید.



هر کدام از ما دارای سهم مسئولیت هستیم. دلیل اینکه هر انسانی قادر است چیز گرانبهاتری بدست آورد، بخاطر داشتن این سهم مسئولیت است که در میان تمامی مخلوقات فقط انسان از آن برخوردار است.

چنین سهم مسئولیتی به هر فرد، ملت و دنیا اعطاء شده است. در مورد فرد، سهم مسئولیت در طول تمام مدت زندگی او مورد نیاز است. هنگامیکه سهم

مسئولیتش را اجابت کند، زندگی فردی او با موفقیت به پایان خواهد رسید. اگر نتواند سهم مسئولیتش را انجام دهد، زندگی فردی او بدون توجه به اینکه چقدر با ارزش است نمی‌تواند کامل شود.



آنچه را که رورند مون در باره‌ی سهم مسئولیت انسان کشف کرد می‌تواند نوعی مکاشفه‌ی بزرگ محسوب شود و تا زمانیکه شما در باره‌ی آن آگاه نشوید قادر نیستید برای تمامی سؤالات تاریخ پاسخی پیدا کنید. در تاریخ و رابطه‌ی بین خدا و انسان، اسرار و معماهای بسیار زیادی وجود داشته است. بدون فهم سهم مسئولیت، پاسخ هیچکدام از سؤالات زیر نمی‌تواند تعیین شود. بعنوان مثال چرا در طول تاریخ مقدسین بسیار زیادی خودشان را فدا کردند؟ چرا مردم فقط پس از درگذشت آنها قادرند نامشان را تشخیص دهند؟ هیچ مورخ یا فیلسوفی نمی‌تواند به چنین سؤالاتی پاسخ دهد.

برای همین شما ابتدا باید سهم مسئولیت خود را بفهمید. بر طبق این اصل مشخص سهم مسئولیت، کلمه‌ی گرامت در تاریخ بشری بکار گرفته شده است. این واژه، واژه‌ی اندوه است.



چرا خدا به انسان سهم مسئولیت داد؟ همانطور که از اصل الهی آموختید خدا قصد داشت تا به انسان توانائی شرکت کردن در کار آفرینش را داده و با دادن سهم مسئولیت، او را مفعول خود بسازد. این حقیقتی خارق العاده است.



بسیاری از مردم در تلاش برای شناخت خدا و جهان هستی، اهمیت مسئولیت انسان را تشخیص نمیدهند. آنها فقط سعی می‌کنند تا بفهمند چرا خدا کاری انجام نداده است. اما خدا و انسان بر روی زمین در يك وضعیت مخاطره انگیز قرار

دارند. بدون انجام سهم مسئولیت بشر، حتی خود خدا نمی‌تواند اهدافش را برای آفرینش به واقعیت درآورد. تمامی رنج‌ها و عذاب‌ها در جهان هستی بعلت شکست انسان در انجام مسئولیتش بوده است، که این امر سرچشمه‌ی هرج و مرج و اغتشاشات در اجتماع می‌باشد.

اگر سقوط بشر رخ نمیداد انجام مسئولیت انسان بسیار آسان می‌بود. هیچ دلیلی برای ممانعت از نیل انسانها به کمال وجود نمی‌داشت. لیکن به علت شکست انسان در آغاز آفرینش، مسئولیت ما در عصر حاضر بسیار دشوار است. يك نیروی مخالف بوجود آمد که قادر بود انسان را از کمال بسیار دور سازد. اصل الهی آموزش می‌دهد که خدا ۹۵٪ سهم مسئولیت سمبولیک دارد و ۵٪ دیگر سهم انسان می‌باشد. خدا به ما سهم مسئولیت اعطاء نموده است زیرا از ما می‌خواهد تا قدرت آفرینندگی او را به ارث ببریم. عشق راستین در مرکز این ارثیه قرار دارد. ما با انجام ۵٪ سهم مسئولیت مان، قادر خواهیم بود تا تمامی آفرینش خدا را به ارث ببریم.^{۱۰}



این مطلب درست است که ما باید خدا را دوست بداریم، همانطور که خدا ما را دوست می‌دارد. این قانون اصل الهی است. اگر به خدا در مقام مرکز عمودی احترام گذاشته و ملازمت کنید، در مقام دختران و پسران او، عشق او را دریافت خواهید کرد. تا زمانیکه چنین سنتی از عشق متقابل را بوجود نیاوریم، قادر نخواهیم بود نقطه‌ی آغازی برای نیل به کمال فردی خودمان را بسازیم. شما همگی باید بدانید که انجام مسئولیت يك فرد تنها راه برای کمال شخصیت او می‌باشد. علت اینکه خدا نمی‌تواند بطور کامل عشقش را نسبت به مرد و زن سقوط کرده ابراز کند این است که آنها ابتدا می‌باید شخصیت خودشان را کامل کنند. خدا زوج فاعلی عشق راستین است، بنابراین تنها هنگامیکه زوج مفعولی مطلق ظاهر شود، قادر خواهد بود وارد جریان عمل داد و گرفت عشق شود. بنظر

شما کمال شخصیت یعنی چه؟ یعنی فردی شویم که قادر است مسئولیتش را بطور کامل انجام دهد. عبارت دیگر هر فرد ابتدا می‌باید به وضعیت قبل از سقوط بازسازی شده، سپس به کمال رسیده و سرانجام قادر باشد مسئولیتش را به انجام برساند. این مراحل مستلزم این است که تغییراتی انقلابی در شخصیت صورت گیرد. کمال فردی یعنی کمال شخصیت، و می‌توانیم بگوئیم هنگامیکه فردی مسئولیتش را اجابت میکند، یعنی اینکه به کمال شخصیت دست یافته است. ما در مقام فرزندان خدا، باید افراد بالغی شویم تا بتوانیم در مقابل خدا ایستاده و او را تحسین کرده و دوست بداریم. یکبار که بوضوح بر این امر واقف شوید که بعد از کامل کردن شخصیت خود می‌توانید به عشق راستین نائل شوید، باید به یاد داشته باشید که هیچ راه دیگری جز به کمال رساندن شخصیتتان وجود ندارد.^{۱۱}



آزادی سه نوع خصوصیت دارد: اول اینکه اعمال آزاد از خواست آزاد سرچشمه می‌گیرند و خواست آزاد بیانی از اندیشه‌ی روح است. چون روح يك فرد بیگناه و اصیل نمی‌تواند برخلاف کلام خدا عمل کند، -این اصل است- همینطور هرگز نمی‌تواند برخلاف اصل الهی بیانگر خواست آزاد یا سرچشمه‌ی عمل آزاد باشد.

دوم، هیچ آزادی بدون مسئولیت وجود ندارد. موجودات بشری که براساس اصل آفریده شده اند تنها بر اساس آزادی در انجام سهم مسئولیتشان می‌توانند به کمال برسند. همینطور فردی که در پی هدف آفرینش است، هنگامیکه احساس آزادش برانگیخته میشود، بطور استواری در تلاش خواهد بود تا سهم مسئولیتش را اجابت نماید.

سوم، آزادی بدون موفقیت وجود ندارد. انسانها بدنبال بکارگیری آزادی و انجام مسئولیتشان، در تلاش و تقلا هستند تا نتایجی را بدست آورند که هدف آفرینش را کامل کرده و برای خدا خوشحالی به ارمغان آورند. خواست آزاد از

^{۱۱} برکت و خانواده‌ی ایده آل

طریق اعمال آزاد دائماً در پی نتایجی واقعی است.

این نمی‌تواند درست باشد که آزادی باعث سقوط بشر شد. آنچنانکه آدم و حوا با اخطار خدا مبنی بر نخوردن از میوه‌ی درخت معرفت خوب و بد منع شده بودند، می‌باید این فرمان را با میلی آزاد و بدون دخالت خدا حفظ می‌کردند. بطور حتم، آزادی ذات اصیل آنها که بطور قطع مسئول خوبی و در پی آن است، آنها را برانگیخت تا از آن اطاعت کنند. هنگامیکه نزدیک بود حوا از اصل منحرف شود، ذات اصیلش با ایجاد ترس در او، تلاش کرد تا مانعی برای سقوط وی بوجود آورد. از زمان سقوط، این آزادی ذات اصیل کار می‌کرده است تا انسان را بسوی خدا برگرداند. با این روش، آزادی نمی‌تواند عاملی برای سقوط انسان باشد بلکه سقوط بشر با نیروی بزرگتری از عشق غیر اصولی که آزادی ذات اصیل را در هم شکست، بوجود آمد.

در حقیقت بشریت در نتیجه‌ی سقوط، آزادی را از دست داد. لیکن مردم سقوط کرده هنوز در وجود خود بذری از طبیعت اصیل را دارا می‌باشند که در جستجوی آزادی است و به خدا توانائی می‌دهد تا مشیت خود را برای بازسازی دنبال کند. مردم با توسعه‌ی تاریخ، حتی به قیمت زندگیشان، اشتیاق بیشتری برای کسب آزادی داشته‌اند. کاملاً مشهود است که ما در مراحل عبور از بازسازی آن آزادی هستیم که مدتها قبل بوسیله‌ی شیطان از دست رفت. هدف از جستجوی ما برای آزادی، تسهیل در انجام مسئولیت اعطاء شده از جانب خدا به ما است، که برای تکمیل هدف آفرینش ما الزامی است.

این درست است که بشر آزاد بود تا با فرشتگان که آفریده شدند تا به آنها خدمت کنند ارتباط داشته باشد. لیکن از آنجائیکه قلب و احساس حوا در زمان وسوسه شدن بوسیله‌ی شیطان، نابالغ بود، از نظر احساسی و هوشی مغشوش گردید. اگر چه آزادی ذات اصیلش احساسی از پیشگیری در وی ایجاد کرد، اما به علت اینکه نیروی عشق بین حوا و فرشته قویتر بود، او از حد تعیین شده گذشت و سقوط کرد. صرفنظر از چگونگی ارتباط آزاد حوا با فرشته، اگر حوا

ایمانش را به خدا حفظ کرده و به وسوسه‌ی فرشته پاسخ نمی‌داد، پس از آن نیروی عشق غیر اصولی بوجود نمی‌آمد و او سقوط نمی‌کرد. بنابراین علیرغم این واقعیت که آزادی به حوا اجازه داد تا با فرشته در ارتباط باشد و او را به مرز سقوط کشاند، آنچه که او را به ورای مرز سقوط سوق داد، آزادی نبود بلکه نیروی عشق غیر اصولی بود.

از آنجائیکه مردم سقوط کرده می‌توانند در آزادی با خدا ارتباط برقرار کنند، در صورت پیروی از کلام حقیقت، پایه‌های مشترکی را بوجود آورده، با خدا وارد عمل داد و گرفت شده و سپس قدرت عشق اصولی می‌تواند طبیعت اصیل آنها را احیاء کند. البته آزادی ذات اصیل در اشتیاق است تا طبیعت اصیل را بطور کامل ترویج دهد. از اینرو مردم در هر عصری ناامیدانه برای کسب آزادی فریاد برآورده‌اند.^{۱۲}



از اینرو اگر واقعاً طالب آزادی هستیم نباید بخاطر آزادی که از دست رفت و یا بخاطر آزادی غیر مسئولانه‌ی امروز فریاد برآوریم، بلکه باید در جستجوی آزادی راستینی باشیم که با ایده‌آل عشق خدا همراهی می‌کند.



فصل دوم

روابط خانوادگی ایده‌آل

خانواده درباره‌ی اصول اخلاقی، عشق و شخصیت چه آموزشهایی می‌دهد؟ هیچ کسی نمی‌تواند ادعا کند، همه چیز "تنها مال من" است. کودکی که از طریق عشق والدینش به صورت نطفه در رحم مادرش رشد کرده و متولد می‌شود، ۹۹/۹۹۹٪ از وجودش از خون، استخوان و جسم مادرش می‌باشد که با ۰/۰۰۱٪ از اسپرم پدر ترکیب شده است. در طبیعت مفهومی بنام "تنها خودم" وجود ندارد و هیچ کسی در زمان تولدش فاقد مفهوم "خودم" می‌باشد. بنابراین هیچ پایه‌ای برای خودخواهی فردی وجود ندارد.



دنیای ایده‌آلی را که می‌باید بوجود آید چگونه می‌توان تعریف کرد؟ ممکن است که شخصی فکر کند "این دنیائی است که در آن از زندگی خودم، از خوشحالی خودم، از دارائی خودم و از فرزندانم لذت خواهیم برد." ولی چنین دنیای ایده‌آلی وجود ندارد. این دنیائی است که مردم در آن دیگران را تحسین می‌کنند. آیا متوجه می‌شوید؟ در این دنیا والدین کودکانشان را تحسین می‌کنند. هنگامیکه مردم براساس ذات اصیل‌شان زندگی می‌کنند، شوهر تمایل دارد تا

همسر محبوبش را تحسین کرده و زن مایل است تا شوهر عزیزش را تحسین کند، والدین تمایل دارند که فرزند محبوبشان را بدون توجه به اینکه هنوز طفل شیرخواره هستند، تحسین کنند.



در خانواده، شوهر می‌باید برای همسرش خانه‌ی عشق باشد و زن می‌باید برای شوهرش خانه‌ی عشق باشد. والدین می‌باید برای فرزندان‌شان خانه‌ی عشق باشند و فرزندان می‌باید برای والدین‌شان خانه‌ی عشق باشند. حکومت الهی جایی است که ایده‌آل آزادی راستین شکوفا شده و جایی است که امید بشریت اجابت می‌گردد. آنجا مکانی است که خانواده‌ی راستین بعنوان محصول و نتیجه‌ی عشق راستین، زندگی راستین و نسب راستین، در آن سکنی می‌گزینند.



هنگامیکه فردی به اتحاد روح و جسم نائل می‌شود، عشق راستین از او سرچشمه می‌گیرد. سپس يك مرد و يك زن که هر دو به اتحاد کامل روح و جسم دست یافته‌اند، ازدواج کرده و یکدیگر را بعنوان شوهر و زن براستی دوست می‌دارند. بدینسان، آنها والدین راستینی می‌شوند که در پیوند با عشق راستین خدا است، این امر به آنها این توانائی را می‌دهد که فرزندان‌شان را براستی دوست داشته باشند. عشق راستین خدا در روح و جسم يك شوهر و زن راستین ساکن است. هنگامیکه آن زوج یکی شوند، فرزندان متولد می‌شوند، این چگونگی شکل‌گیری يك خانواده‌ی ایده‌آل کامل است.

اساساً چهار نوع عشق بزرگ وجود دارد: عشق والدینی، عشق برادری و خواهری، عشق زناشویی، و عشق کودکانه. خانواده‌ی راستین کوچکترین واحدی است که این چهار نوع عشق می‌تواند در آن تجربه شود و این پایه‌ای برای عشق راستین بشری و خوشحالی راستین می‌باشد. آنجا مکانی است که زندگی راستین و نسب راستین جوانه می‌زند. آنجا مدرسه‌ی عشق و مکانی آموزشی است که

مردم را برای زندگی در جامعه، ملت و دنیائی صلح آمیز، موفقیت آمیز و دوست داشتنی آماده می کند.^۱



آیا مجبور هستید بیاموزید که می باید در خانواده ی خود عشق داشته باشد؟ آیا هر پدری به فرزندانش روش دوست داشتن را آموزش می دهد؟ آیا مادر به فرزندانش فشار می آورد تا در طلب عشق باشند. والدین از چه کسی می آموزند که فرزندانشان را دوست بدارند؟ عروس و داماد دوست داشتن را از چه کسی می آموزند؟ اعجاب آور است که بدون اینکه آموزش بینیم کارهای معینی را انجام می دهیم.



هنگامیکه همه متمرکز بر عشق بخاطر دیگران زندگی می کنند، برابری و مساوات در رابطه ی آنها آشکار می گردد.



يك زن جوان همانند يك گل گرانبها که با لایه های زیادی از گلبرگ پیچیده شده است، می باید جوهر و عصاره ی خود را در عمق درونش پنهان کند، آنگاه می تواند به بهار خوش آمد بگوید. او قادر است زندگی جدیدش را مطابق با هماهنگی بین زمین و بهشت آغاز کند و اینگونه است که بخوبی می تواند دوست بدارد.

مردان همانند زنان می باید پاکی خودشان را حفظ کنند ... بوالهوسی مرد تمام قبیله اش را از بین خواهد برد.

سنت و تعلیمات من این است: شما نمی توانید زوج خود را دوست بدارید مگر اینکه نخست مردم و کشور خودتان را دوست بدارید. شما نباید ازدواج کرده و

۱ خانواده و صلح جهانی ۱۹۹۸/۰۶/۱۱

زوج خود دوست بدارید مگر اینکه اول خدا را دوست بدارید. بعد از اینکه خدا را، دنیا را و ملت را دوست داشتید، آنگاه می‌توانید همسر خود را دوست بدارید. این يك قانونی اساسی است.



جهان هستی از مردان و زنانی استقبال می‌کند که عشق را با ارزشی والا در نظر می‌گیرند. عشق توانا است، عشق بزرگتر از خود زندگی است، حتی بزرگترین صفت نمی‌تواند عشق را تعریف کند. عشق مطلق است، عشق تغییرناپذیر است، عشق زیبا است، عشق شیرین است. ولی هیچ کدام از این کلمات نمی‌توانند در بر گیرنده‌ی عشق باشند. در سراسر تاریخ ادبیات و شعر، کدام يك بیشتر مورد تمجید قرار گرفته‌اند، عشق یا زندگی؟ یا شاید قدرت و پول نقطه‌ی تمرکز شعر بوده‌اند؟ خیر، عشق بیشتر از هر چیزی تمجید شده است، علت آن بسیار ساده است، ولی شاید هنوز بسیاری از شاعران آن را بدرستی نمی‌دانند.

شما نه بخاطر خودتان بلکه بخاطر دیگران متولد شده‌اید، تا زمانیکه از واژه ی "ما و مال ما" استفاده می‌کنید، جهان هستی از شما حمایت می‌کند ولی به محض اینکه از واژه‌ی "من و خودم" استفاده کنید، جهان هستی بر علیه شما طغیان می‌کند.

این زیبایی ازدواج است: - عشق همواره مردم را تحت فشار قرار می‌دهد تا به یکدیگر فکر کنند. به همین شکل، زندگی کردن در يك خانواده ما را وامیدارد تا به واژه‌ی "ما" فکر کنیم، فرزندان به والدینشان فکر می‌کنند، والدین به فرزندانشان فکر می‌کنند و هر يك از فرزندان به دیگر برادران و خواهرانش فکر می‌کند.



عشق چیزی است که حتی خود خدا به تنهایی نمی‌تواند آن را به واقعیت درآورد. عشق همیشه می‌تواند از طریق رابطه‌ای دو جانبه به واقعیت درآید. عشق از کجا آغاز میشود؟ عشق از خودم آغاز نشده، بلکه با زوج من رشد می‌کند. چون

عشق از زوج مفعولی می‌آید، می‌باید سرم را پائین آورده و بخاطر زوج مفعولی زندگی کنیم. قانون بهشتی، "بخاطر دیگران زندگی کن" از اینجا سرچشمه می‌گیرد. "زندگی کردن بخاطر دیگران" والاترین فلسفه است.

خوشحالی نیز همینطور است، آیا می‌توانیم به تنهایی خوشحالی را احساس کنیم؟ فقط زمانی می‌توانیم خوشحالی راستین را حس کنیم که رابطه‌ی دو جانبه‌ی برابری با زوج خود داشته و یکدیگر را دوست داشته باشیم. آزادی نیز به همین صورت است. آزادی راستین نمی‌تواند بتنهائی شکل گیرد، بلکه چیزی است که می‌تواند از درون عشق و با خود عشق بدست آید. در عشق راستین، حتی اگر سعی کنید که به شخص مورد علاقه‌ی خود امر کنید ...، این امر نه بعنوان تحدید بلکه عمق خوشحالی و لذت محسوب خواهد شد.

هنگامیکه می‌گوئیم عشق والدینی و عشق زناشوئی زیبا است، قطعاً در مورد عشقی صحبت نمی‌کنیم که متمرکز بر یک شخص باشد. عشق چیزی نیست که از خودم شروع شود، بلکه چیزی است که از زوج من در وضعیتی دو جانبه شروع میشود. عشق چیزی است که از شوهر یا زن نمایان شده و چیزی است که از دختران و پسران، برادران و خواهران آغاز میشود. پس سلطان عشق کیست؟ هر زوجی با تشکیل رابطه‌ی دو جانبه سلطان عشق می‌شوند.

همانطور که در عشق رشد می‌کنیم، برادر و خواهر شده، شوهر و زن میشویم، به فرزندان تولد داده و آنها را پرورش می‌دهیم، خدا با تغذیه و برداشت عشق راستین، در هر مرحله از راه حضور دارد. خدا در حین رشد ما، همه چیز را مشاهده کرده و ما راهنمایی می‌کند.

برای پرورش شخصیتی محبوب می‌باید به والدین، برادران و خواهران و همسر خود خدمت کرده و به آنها احترام بگذاریم. با انجام این کار در مقام فرد به اتحاد روح و جسم خواهیم رسید، در مقام خواهر و برادر به اتحادی برادرانه می‌رسیم و در مقام زن و شوهر به اتحاد زناشوئی دست پیدا می‌کنیم.^۲

۲ هر کسی خواهان عشق راستین است. ۱۹۹۹/۱۱/۲۰

اهمیت و ارزش ازدواج و عشق ایده‌آل بین زن و شوهر چیست؟ هدف از ازدواج اتحاد دنیای قلب و کمال عشق مرد و زن است. بنابراین با گفتن اینکه شما ازدواج کرده‌اید، اعلام میشود که شما این نکات را به اثبات خواهید رساند. اگر کمال عشق و کمال قلب را از طریق زندگی زناشویی به واقعیت درآورده باشید، سپس میتوانیم بگوئیم که ایده‌آل خانواده را اجابت کرده‌اید. کمال عشق مرد و زن کمال جهان هستی است. روزی که این عشق نابود شود نظم جهان هستی بهم خورده و دنیای عمودی از بین می‌رود. بنابراین باید بدانید که ازدواج از نقطه نظر خدا چقدر حائز اهمیت است. برکت متمرکز بر خدا جایی است که می‌توانیم پادشاهی خدا را بر روی زمین و در دنیای روح بینیم و آن جایی است که مرد و زن در دنیائی بیرونی و موقتی دیدار کرده و از طریق عشق راستین، بتدریج به مرکز دنیای ابدی نزدیک می‌شوند. مرد و زن در مرکز با خدا متحد خواهند شد. آنها متمرکز بر خدا و با داد و گرفت عشق یکی شده و به دختران و پسران خود تولد می‌دهند. این دختران و پسران بعنوان میوه‌ی عشق متولد شده و در عشق والدین که متمرکز بر چهار پایه‌ی اساسی با خدا یکی هستند، رشد می‌کنند.



با داشتن زندگی فردگرایانه و گفتن اینکه "اینجا پادشاهی بهشتی من است، اینجا پادشاهی بهشتی من است"، پدر بهشتی چقدر احساس اندوه خواهد کرد؟ پدر بهشتی خواهد گفت: "اوه...!"



چرا ازدواج می‌کنیم؟ بسیار ساده است، ازدواج می‌کنیم تا شبیه خدا شویم.



بنابراین ازدواج نمایانگر ترکیبی از پاکی بهشت، زمین و بشریت و تکامل

تمامی چیزهای افقی و عمودی، چپ و راست، و جلو و عقب می‌باشد. به همین منوال آدم و حوا در مقام شوهر و زن و بعنوان عزیزترین مفعول‌های واقعی خدا، قرار بود که دومین جد (بشر) شوند. آنها در آن موقعیت، در مقام دومین آفریننده قرار گرفته و همه‌ی احساس خدا را به ارث برده و می‌توانستند در مقام فرزند، برادر و خواهر، زن و شوهر و والدین عشق خدا را احساس کنند. لذت آنها در مقام دومین آفریننده با صاحب بچه شدن شکل می‌گرفت که از طریق آن قادر بودند تا مقام آفریننده‌ی اول را تجربه کنند.

از این نقطه نظر، خدا اولین آفریننده بود و قرار بود که آدم و حوا دومین آفریننده و فرزندان آدم و حوا سومین آفریننده شوند. اولین، دومین و سومین آفریننده، یعنی خدا، آدم و حوا و فرزندان آدم و حوا، الگویی بوجود می‌آوردند که يك اصل اساسی می‌شد، بطوریکه تمامی بشریت باید از آن پیروی می‌کردند. از نقطه نظر آدم و حوا، ارتباطی بین بالا و پائین (رابطه‌ی والدین و فرزند)، چپ و راست (رابطه‌ی زناشوئی)، و جلو و عقب (رابطه‌ی برادری و خواهری) وجود می‌داشت و این رابطه آنها را بسوی کمال خانوادگی هدایت می‌کرد. این پایه‌ی یکی شده‌ی خدا، آدم و حوا و فرزندانشان می‌بود. همانطور که مردم به خدا نزدیک می‌شدند، اتحاد بین روح و جسم و شوهر و زن را به واقعیت درآورده و پایه‌ی ثابتی را بوجود می‌آوردند که در آن صلح، آزادی، خوشحالی و امید با یکدیگر همسو شده تا اساس بنیادین صلح را بوجود آورند.



خانواده پایگاه عشق راستین است.

خدا آدم و حوا را که مرئی و واقعی بودند، واداشت تا با داشتن فرزند در مقام دومین آفریننده، در آفرینش سومین آفریننده شرکت جویند. از طریق این مراحل، خانواده پایه‌ای می‌شود که چهار حوزه‌ی بزرگ قلب می‌تواند نسل اندر نسل تجربه شود. خانواده پایگاهی است که هر نوعی از عشق

راستین می‌تواند در آن به کمال برسد. بدین صورت، خانواده از طریق عشق، به اتحاد بین خدا و انسان دست می‌یابد و با بعهدہ داشتن مقام آغازکنندہ بسوی کمال، به ما توانائی می‌دهد تا مالکیت راستین را در بهشت و زمین بوجود آوریم. این راه دیگری برای بیان این مطلب می‌باشد که خانوادہ منشائی است که در آن می‌توانیم صاحب فرزند، برادر و خواهر، شوهر و زن و والدین شویم.

تنها در چنین خانوادہ‌ای ما می‌توانیم مردان و زنانی را بیابیم که به اتحاد روح و جسم دست یافته‌اند. تنها در چنین خانوادہ‌ای است که ما می‌توانیم شوهران و زنانی را بیابیم که به ایده‌آل اتحاد بین مرد و زن دست یافته‌اند، چنین خانوادہ‌هایی نقطه‌ی آغازین والدین ایده‌آل هستند. در اینجا همچنین می‌توانیم متمرکز بر عشق راستین، شاهد آفرینش الگوئی باشیم که برای کمال فرزندان، برادران و خواهران، شوهر و زن، و والدین است.

این ایده‌آل آفرینش خدا بود که این الگو نه فقط در سطح کشور و دنیا بلکه در سطح جهان هستی گسترش پیدا کند. بنابراین برای کشور این امکان وجود دارد که یک واحد با الگوی خانوادہ شود که بزرگتر از خانوادہ است، دنیا می‌تواند یک واحد با الگوی خانوادہ شود که بزرگتر از کشور است و جهان هستی می‌تواند یک واحد با الگوی خانوادہ شود که از دنیا بزرگتر است.

با توجه به این امر، الگو برای فرزندان، برادران و خواهران، شوهران و زنان و والدین - که نمایندہ‌ی چهار حوزه‌ی بزرگ قلب هستند - می‌تواند در خانوادہ، ملت، دنیا و جهان هستی یافت شود. از آنجائیکہ هر کشور شامل خانوادہ‌های بسیاری بوده و بزرگتر از خانوادہ می‌باشد، خانوادہ‌ها می‌باید بخاطر کشور زندگی کنند. چون دنیا شامل کشور‌های زیادی است، کشورها می‌باید بخاطر کشور‌های دیگر موجود در دنیا زندگی کنند. به همین ترتیب دنیا باید بخاطر جهان هستی زیسته و سرانجام جهان هستی می‌باید بخاطر خدا که مرکز و عظیم‌ترین وجود است، تداوم یابد.

بدینسان، هنگامیکہ استاندارد چهار حوزه‌ی بزرگ قلبی تکمیل شدہ در درون

خانواده به سطوح بالاتر گام برمی‌دارد، ایده‌آل اتحاد به يك واقعیت مبدل می‌شود. براساس این پایه می‌توانیم به دنیای صلح، خوشحالی و آزادی وارد شویم. به این دلیل است که به عنصر حیاتی اتحاد روح و جسم و هماهنگی خانوادگی متمرکز بر مرد و زن، نیاز داریم.

خدا نیز رشد می‌کند.

همانطور که مشاهده نمودید، خدا نیز رشد می‌کند. او آدم و حوا را بعنوان تجسم باطنی پسر و دختر، برادر و خواهر، شوهر و زن، و پدر و مادر، که همگی در قلب نامرئی او موجود هستند، عینیت بخشید. خدا با آدم و حوا، فرزندى در حال رشد، يك برادر و خواهر، يك شوهر و زن، و سرانجام والدین شد. خدا با تجربه ی وجود دوم خودش، مقام فرزندان، برادران و خواهران، شوهر و زن، و والدین را تأسیس می‌کند. او آنها را در عشق راستین متحد می‌سازد و این لذت بی‌پایانی برایش به‌مراه دارد.

انسان نیز همانند خدا طوری طرح‌ریزی شده است که به انسانهای دیگر لذت بدهد. همه ی ما در مقام فرزند، برادر و خواهر، زوج، یا والدین شخصی دیگر هستیم. همه ی انسانها اعضای خانواده‌ای هستند که متمرکز بر چهار حوزه ی بزرگ قلب از خانواده تکیه گاهی برای تجربه‌ی حوزه‌ی ایده‌آل قلب می‌سازند. همه ی ما مشتاق تشکیل خانواده هستیم و علت این است که فقط افرادی که عینیت چهار حوزه‌ی بزرگ قلب هستند، می‌توانند افرادی ایده‌آل شده و با هر کسی در پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در حوزه‌ی روحی، رابطه‌ی قلبی واحدی را بوجود آورند.

این بیانی برای اوج اشتیاق بشر در نیل به اتحاد روح و جسم و اتحاد شوهر و زن است. تا زمانیکه نتوانیم به اتحاد مهم روح و جسم دست پیدا کنیم، در تمام جنبه‌های دیگر واجد شرایط نبوده و حتی نمی‌توانیم در خانواده اتحاد را گسترش دهیم و همچنین از خانواده، ملت، دنیا، جهان هستی و خود خدا دور خواهیم شد. تنها از طریق تلاشی عظیم برای اتحاد روح و جسم و اتحاد خانواده می‌توانیم به

کمال برسیم.

باید بدانیم که ما خودمان نمایندگان خدا و در مقام خدای دوم هستیم. برای بازسازی خانواده به وضعیتی شاد و خوب، ضروری است که تمامی مردم با یکدیگر کار و تلاش داشته باشند.

باید واقف باشیم که مقام شوهر و زن، اتحاد بین پسر خدا و دختر خدا، اتحاد بین برادر و خواهر در خانواده‌ی خدا، و اتحاد پدر و مادر است. از دیدگاه چهار حوزه‌ی بزرگ قلب، مقام شوهر و زن هدف مطلق زندگی بشر است که از طریق آن می‌توانیم به کمال فردی خودمان نائل شویم.

بنابراین شوهر در موقعیتی قرار می‌گیرد که به زن توانائی می‌دهد تا پسر راستین خدا، برادر بزرگتر بهشت، شوهر بهشت و پدر بهشت را دریافت کند. این وضعیت مشابه در ارتباط زن با شوهرش صادق است. چنین زن و شوهری در موقعیتی مشابه با عمل آفرینندگی خدا، به فرزندان تولد می‌دهند. آنها از طریق فرزندانشان با تجربه‌ی رشد خودشان بطور واقعی، احساس لذت می‌کنند.



برکت ازدواج جاده‌ی نهائی است. این اشتباه بزرگی است اگر بیاندیشیم که ازدواج در معرض نابودی بیفکرانه توسط طوفان غیرمسئولانه‌ی زندگی است. ازدواج متمرکز بر قلب عالم هستی يك واحد با ارزش است. هنگامیکه مرد و زن متمرکز بر عشق خدا شخصیت خودشان را به کمال رسانده و دیدگاه روشنی از اهدافشان کسب کنند، تمامی مشکلات و ناراحتیها ناپدید خواهند شد. اگر شما این استاندارد را حفظ کنید، دیگر چیزی مانند سقوط بشر بر روی زمین نمی‌تواند وجود داشته باشد.

از این به بعد، شما می‌باید با احساس افتخار قلبی ایده‌آل آفرینش سقوط نکرده لبریز شده، با قلبی قدردان زندگی کرده و همه‌ی زندگیتان را وقف کنید. اگر شما با مشکلاتی مواجه می‌شوید، آن مشکلات برای تحمیل درد به شما

نیستند، بلکه خدا شما را وادار میکند تا از مسیر رنج و محنت عبور کنید تا برکات نامحدودی را که بهشت تاکنون جمع‌آوری کرده به شما اعطاء نماید. ما می‌باید بخاطر این موضوع واقعاً قدردان باشیم.

مرد و زنی که بوسیله‌ی عشق قلب خدا صدا زده شده‌اند، می‌باید سطحی از زندگی خانوادگی را از طریق عشق و عاطفه تشکیل دهند. بمنظور ورود به پادشاهی ابدی خدا شما می‌باید زن و شوهری شوید که ایده‌آل آفرینش را با قانون و هدفی روشن اجابت نمائید.



برابری جنسیت (مرد یا زن) از رابطه‌ی عشقی نشأت می‌گیرد. آیا زن می‌تواند از نظر نیروی جسمی با شوهرش برابری کند؟ آیا او می‌تواند در پرش (طول یا ارتفاع) با شوهرش برابری کند؟ علیرغم نابرابری‌های بیرونی، تنها از طریق عشق، بین مرد و زن برابری وجود دارد.



برخی بر این باورند که فرزندان مانعی برای لذت زن و شوهر هستند، آنها می‌اندیشند که لذت و خوشی خود آنها هدف زندگی‌شان است. ولی اگر اندیشه‌ای اینچنین بر فرهنگ احاطه پیدا کند، آن جامعه بسرعت تنزل خواهد یافت. ما باید به اصول خدا بازگردیم. در واقع راه خدا راهی است که به بهترین صورت عملی کارائی دارد.

روش کلی برای بیان اصول خدا این است، "بخاطر دیگران زندگی کن، نه بخاطر خودت". عشق در درون خانواده می‌باید غیر خودخواهانه و عمومی باشد. عشق خودخواهانه می‌گوید، "شما باید مرا دوست داشته باشید. من در اینجا هستم تا عشق دریافت کنم." آن نوع عشق همچون لنگر شما را به پائین خواهد کشید. برخی ازدواج می‌کنند چون مایلند زوج‌شان آنها را دوست بدارد و می‌خواهند تا از این راه عشق دریافت کنند. این اشتباه است. باید اکنون فکرتان را عوض کرده و

بیاندهشید، "من می‌خواهم ازدواج کنم زیرا می‌خواهم مفعولی داشته باشم تا عشق آتشینم را به او بدهم."

هر عشقی که عمومیت نداشته باشد تخریب کننده است. برای يك زوج کداميك مهمتر است، حساب بانکی‌شان یا عشق‌شان؟ در بعضی از خانه‌ها دو نوع حساب بانکی وجود دارد، یکی برای شوهر و یکی برای زن ...! هنگامیکه واقعاً عاشق هستید، زن و شوهر يك وجود واحد می‌شوند. تمام وجود و بدنتان می‌تواند وسیله‌ی قربانی شود، در نتیجه حساب بانکی هیچ است. هنگامیکه زن به پول احتیاج دارد، پول شوهر در دسترس است، همینطور پول زن به شوهرش تعلق دارد.



مردم تشخیص نمیدهند که در عشق بین مرد و زن نجابت بزرگی وجود دارد. از این به بعد باید فکر کنیم که این عشق حتی مقدس است، نباید درباره‌ی آن بیهوده گپ زده و یا با آن بازی کنیم. باید با نشان دادن بهترین طرز تلقی، به این عشق احترام بگذارید.

عشق بین مرد و زن شریف است، همسر شما همچون شاهزاده خانم حکومت الهی یا جوانترین خواهر خانواده‌ی بهشتی می‌باشد. شما همانند پدر و مادرتان، می‌باید عشق را بهمراه زوجتان به ارث ببرید. شما به تنهایی قادر نیستید وارث عشق خدا بشوید.

با به ارث بردن عشق خدا، دو فرد (کامل شده) کاملاً یکی شده و به کمال می‌رسند. به عبارت دیگر هنگامیکه مرد و زن کامل شده با عشق یکی شوند، ایده‌آل آفرینش خدا را اجابت کرده و حوزه‌ی کامل شده‌ی مفعول عشق را تأسیس می‌کنند.



رابطه‌ی زناشوئی زیباترین گل عشق راستین است. آدم و حوا چنین گل‌هائی

برای تمامی ایده‌آل آفرینش بوده‌اند.



مرد شکل مثبت خدا است در حالیکه زن شکل منفی خدا می‌باشد. شوهر و زن همانند بهشت و زمینی هستند که با پارچه‌ای بسته بندی شده اند، بنابراین قادر هستند تا ایده‌آل عشق قلب خدا را احساس کنند. از این به بعد، مرد نیز باید وفاداری خود را حفظ کند. مرد باید با حفظ کردن سنت تاریخی پاکی، از وفاداری خود نگهداری کند.



مهمترین واحد اساسی برای زندگی هر کدام از ما چیست؟ این نقطه (یا این واحد) از شوهر و زن متمرکز بر عشق ایده‌آل آغاز می‌گردد. بنابراین واحد اساسی، خانواده‌ی متمرکز بر شوهر و زن است. هنگامیکه خانواده متمرکز بر شوهر و زن گسترش پیدا می‌کند، ملت، دنیا و بهشت و زمین را بوجود می‌آورد. شوهر و زن یکی شده و فرمولی بنام خانواده را بوجود می‌آورند. سپس فرمول قبیله بر مبنای واحد خانواده تأسیس می‌شود. فرمول ملت نیز براساس فرمول قبیله بوجود می‌آید. به همین ترتیب فرمول کشور و دنیا طبق همین مراحل آشکار می‌گردد. این همانند توسعه‌ی علم است که ورای فرمول و واحد نمی‌تواند وجود داشته باشد.



این مکان، یعنی جائیکه شوهر و زن ارتباط برقرار می‌کنند، همان نقطه‌ی آغاز پادشاهی خدا بر روی زمین و در بهشت می‌باشد، جائیکه قصر پادشاه بوده و از عشق، زندگی و نسب خدا و بشریت سرچشمه می‌گیرد. پسر و دختری که با عشق راستین متولد می‌شوند، شوهر و زن شده و ایده‌آل یکی شدن مرد و زن را متمرکز بر عشق راستین به واقعیت در می‌آورند. هنگامیکه

آنها خانواده‌ای تشکیل می‌دهند که در خدمت به خدا خدمت است، آنجا نقطه ی آغازی برای صلح و ایده‌آل می‌شود. هنگامیکه يك نیمه "مرد" و نیمه‌ی دیگر "زن" یکی می‌شوند، در مقام زوج خدا ایده‌آل عشق او را تکمیل می‌کنند.



اگر هر کدام از شما زوجها عادت دارید که با یکدیگر بجنگید، می‌باید آن را متوقف کنید. نقطه‌ی آغاز خوشحالی در درون خانواده‌ی خود شما وجود دارد و پادشاهی بهشتی می‌باید در آنجا شکل بگیرد. اگر همه‌ی دنیا در صلح و آرامش زندگی کنند ولی شما و همسران در تضاد باشید، نمی‌توانید هیچ ارتباطی با صلح جهانی داشته باشید.



آیا در رابطه‌ی عشقی خود بعنوان زن و شوهر، به دو نوع متفاوت عشق احتیاج دارید یا به يك عشق مطلق؟ يك عشق مطلق با جهتی مطلق. جهت یکی است و هدف هم یکی است.



هنگامیکه چنین عشقی را تجربه کنید طالب هیچ چیز دیگری نخواهید بود. مواد مخدر در مقایسه با چنین عشقی هیچ هستند. مشروبات نمی‌توانند با عشق مقایسه شوند. مردم با نوشیدن مشروبات سرمست می‌شوند، ولی اساساً قرار بود که ما با عشق سرمست شویم. اگر این نکته را بروشنی بدانید، احساس نخواهید کرد که زندگی همراه با عشق دشوار است. اینکه خودتان را بارها و بارها بخاطر محبوبتان فدا کنید، شکوه و افتخاری است.



هنگامیکه يك شوهر و زن دست در دست یکدیگر به آینده خوشبینانه نگاه

کرده و واقعیت‌های دروغین را انکار کنند، قادر خواهند بود تا از هر محیط مشکلی بگذرند. واقعیت‌های دشوار قادر نخواهند بود آینده‌ی آنها را نابود کنند، بلکه در آنها دیدگاه جدیدی برای آینده بوجود می‌آورند. آنگاه دشواری‌های کنونی قادر نخواهد بود آنها را مهار کند. هنگامیکه مرد و زن با آگاهی کامل از ارزش آینده در مقامی قرار می‌گیرند که در آن به یکدیگر احترام می‌گذارند، خوشحالی درست در همانجا بوجود خواهد آمد.



ازدواج چیست؟ ازدواج یعنی سرنوشت مشترک دو زوج را هدف خود قرار دادن. ازدواج در پی سرنوشت مشترک (دوگانه) و غلبه بر سرنوشت فردی است. یکبار که مرد و زن از طریق ازدواج دارای سرنوشتی مشترک می‌شوند، نمی‌توانند این قانون را براحتمی با خواست خودشان تغییر دهند.



تا چه زمانی همسران را دوست خواهید داشت؟ چه احساسی خواهید داشت اگر پاسخ این باشد، "تا هنگامیکه دوره‌ی جوانی به پایان برسد"؟ ما دوست داریم که همسرمان تا لحظه‌ی مرگ و حتی تا ابدیت ما را دوست داشته باشد. دوست داشتن تا هنگام مرگ یعنی دوست داشتن و فدا کردن هر چیزی. "ابدیت" یعنی "کاملاً" و "تا هنگام مرگ" یعنی دادن هر چیزی.



عشق راستین چیست؟ این عشق است که باعث می‌شود تا در ملاقات با شخصی احساس کنید که می‌خواهید تا با او صدها و هزاران سال زندگی کنید. این عشق بین شوهر و زن است که آنها را امیدارد تا یکدیگر را تا ابدیت دوست بدارند.



الگوی اصلی عشق به خودی خود کامل، تغییرناپذیر، ابدی و مطلق است. يك مرد هنگامیکه برای اولین بار عاشق می‌شود، هیچ تمایلی به تعویض همسرش ندارد، این موضوع همینطور خواست زن، نسبت به شوهرش می‌باشد. باید بروشنی بدانیم که این امید تمامی شوهران و زنان است، که پاکی خود را با اولین عشقشان حفظ کنند. آنها نمی‌خواهند که هیچ رنگ دیگری به پاکی آن عشق افزوده شود.

چرا در بین افرادی که یکدیگر را دوست دارند مشکلاتی همچون طلاق روی می‌دهد؟ هنگامیکه فکر می‌کنیم افرادی که طلاق گرفته‌اند و یا آنهاییکه تمایل دارند طلاق بگیرند، همان کسانی هستند که قبلاً رابطه‌ی عشقی داشته‌اند، باید بگوئیم که (در رابطه‌ی آنها) چیزی اشتباه وجود دارد. ممکن است دلایل زیادی برای طلاق گرفتن وجود داشته باشد ولی بطور کلی بدین مفهوم است که چیزی تغییر یافته است، یعنی بین آن دو چیزی عوض شده است، علت این است که دیگر نمی‌توانند با هم بوده و به یکدیگر عشق بورزند. عشق به تنهایی تغییر نمی‌کند، این فکر انسان است که عوض می‌شود.



هنگامیکه دو زوج در عشق راستین یکی می‌شوند، جدا کردن آنها غیر ممکن است. اگر به هر دلیلی جدائی صورت گیرد عشق راستین نابود می‌شود. بنابراین در عشق راستین هیچ مفهومی از طلاق وجود ندارد.



ازدواج چیست؟ چرا ازدواج اهمیت دارد؟ ازدواج مهم است زیرا جاده‌ای برای یافتن عشق می‌باشد. ازدواج جاده‌ای برای آفریدن زندگی است، جاده‌ای است که در آن زندگی يك مرد و يك زن یکی می‌شود، جایی است که نسب مرد

با نسب زن یکی می‌گردد. تاریخ از طریق ازدواج ظاهر گردیده و از ازدواج ملتها شکل گرفته و دنیای ایده‌آل از آن آغاز می‌گردد. بدون ازدواج زندگی برای فرد، ملت و دنیای ایده‌آل هیچ مفهومی ندارد.



می‌توان گفت ازدواج مراسمی است که به شما اجازه می‌دهد دروازه‌ی خوشحالی را باز کرده و به درون آن پای بنهید. بنابراین برای بشریت، ازدواج بزرگترین رویداد زندگی است. عشق ورای زمان و مکان بوده و بزرگترین چیز است... ازدواج مراسمی است که این عشق بزرگ را آشکار کرده، آن را تأیید می‌کند.



هدف از ازدواج چیست؟ آیا فقط برای این است که مرد و زن با یکدیگر زندگی کنند؟ هدف از ازدواج کمال روح و جسم و کمال عشق آنها است. هنگامیکه به دنیا اعلام می‌کنید که ازدواج کرده اید، در واقع اعلام می‌کنید که شهادت به کمال رساندن روح و قلب و عشقتان را دارا هستید. در هنگام مرگ، قرار است که همه‌ی اینها را در زندگی زناشوئی‌تان به واقعیت درآورده و برای رفتن به بهشت واجد شرایط شوید.



ازدواج چیست؟ یعنی ورود به مدرسه‌ای که مرد همه‌ی چیزهائی را که درباره‌ی زن نمی‌داند، آموخته و زن چیزهائی را که درباره‌ی مرد نمی‌داند، بیاموزد. هنگامیکه نمره "۲۰" است، شوهر و زن خوشحال هستند. ما برای یادگیری چگونگی دوست داشتن دنیا، به فرزندانمان تولد می‌دهیم. ما بدون فرزند، نمی‌توانیم به آینده مرتبط شویم.



هنگامیکه فردی عاشق می‌شود، این احساس به خودی خود در او شکل نمی‌گیرد، بلکه بخاطر وجود زن خاصی است که این حس در قلب او بیدار می‌شود. به همین صورت آتش عشق در قلب يك زن نمی‌تواند به خودی خود شعله‌ور شود بلکه بخاطر مردی است که او را دوست دارد. بعبارت دیگر عشق ما به والدین مان تعلق دارد. در نتیجه باید به عشق زوج مان که با ارزش تر از عشق خودمان است، احترام بگذاریم. هر فردی باید نسبت به همسرش قدردان بوده و زندگی اش را بخاطر او فدا کند.



اگر همه‌ی مردان و زنان بپذیرند که آلت جنسی آنها به زوج شان تعلق دارد، هنگامیکه عشق زوج خود را دریافت می‌کنیم باید سرمان را پائین آورده و متواضع باشیم. عشق فقط از جانب زوجتان بسوی شما می‌آید. هیچ عشقی به جز "عشق بخاطر دیگران" وجود ندارد.



اگر چه مردان و زنان زیادی در دنیا وجود دارند، ولی شما باید قادر باشید اینطور فکر کنید که فقط شما و همسرتان وجود دارید. این اصل است که شما خودتان را کاملاً بخاطر همسرتان وقف کنید.

هر مرد و زنی زوج مفعولی و واقعی خدا هستند که نماینده‌ی خصوصیات مذکریت و مؤنثیت او می‌باشند. فلسفه‌ی آفرینش خدا این است که خصوصیات درونی و هماهنگ مذکریت و مؤنثیت خود را تقسیم کرده، از آنها دو قطب ساخته و سپس آنها را به صورت بدنی متحد بسازد که به یگانگی اصیل خود او شباهت دارند. يك مرد و يك زن راستین هر کدام نماینده‌ی قطب نهائی خدا هستند و هر دو وجود دارند تا بدنی هماهنگ تشکیل دهند که نماینده‌ی بهشت و زمین باشد.

بعبارت دیگر مردان و زنان آفریده نشدند تا بخاطر خود، متمرکز بر خود، زندگی کنند، بلکه آفریده شدند تا برای خاطر زوج خود زندگی کنند. ما باید به وضوح درک کنیم که شوهران و زنان راستین برای زوج مربوط به خود زندگی می‌کنند. من قبلاً آشکارا اعلام کرده‌ام که عشق راستین نمی‌تواند به تنهایی به واقعیت درآید بلکه فقط با داشتن رابطه‌ی دو جانبه تحقق می‌یابد. عشق راستین بین شوهر و زن فقط به خاطر آن زوج وجود ندارد. همینطور این عشق راستین است که مرکز ایده‌آل آفرینش خدا می‌باشد. خدا صاحب عشق راستین مطلق است. عشق راستین خدا در جایی ساکن می‌شود که در آن فرد تمایل داشته باشد با زوجی که تجسم عشق راستین خدا است متحد شود.

يك زوج راستین، عشق راستین خدا را در آغوش گرفته و با امیدی یگانه بسوی آینده حرکت می‌کنند. شکل‌گیری کودکان و کامیابی خانواده براساس این پایه صورت می‌گیرد. امید غائی این است که عشق راستین يك زوج به ورای حوزه‌ی دنیوی محیط روزانه رفته و خانواده‌ای را تشکیل دهد که با ایده‌آل عشق راستین خدا یکی است.



خدا بدنبال آفرینش مخلوقات گفت همه خوب هستند. وقتیکه آدم و حوا را آفرید اعلام کرد که آنها خیلی خوب هستند، اگر چه آدم و حوا هرگز معنی کامل "خیلی خوب" را به واقعیت در نیاوردند. چه چیزی توجه خدا را بیشتر جلب می‌کند؟ چیز خوب یا چیز خیلی خوب؟ البته چیز خیلی خوب. خدا تنها پس از آفرینش يك مرد و يك زن، اعلام کرد که آفرینش او بسیار خوب است. خدا می‌باید در آن روز کاملاً هیجان زده شده و با شادی همراه با صدائی بلند فریاد زده باشد، تا تمامی جهان هستی بشنوند "بسیار خوب است".

چه عاملی باعث شد تا خدا اینگونه فریاد بزند؟ آیا خدا با دیدن چهره‌ی آدم گفت "بسیار خوب است" یا این حوا بود که خدا را بی‌اندازه به هیجان آورد؟

خیر، این اتحاد هماهنگ آدم و حوا بود که خدا آن را بسیار خوب نامید. جوهر هماهنگی و اتحاد عشق است، بنابراین تاریخ خوبی هنگامی شروع می‌شود که عشق به تصویر کشیده شود. آدم خودش به تنهایی، خیلی خوب نبود، حوا نیز به تنهایی در حد استاندارد نبود، ولی هنگامیکه خدا آن دو را کنار یکدیگر قرار داد و جریان عشق بین آنها جرقه زد، پس از آن اعلام کرد "خیلی خوب است".^۳



راه اتحاد کدام است؟ بیائید اولین خانواده‌ی بشری را در نظر بگیریم. قبل از هر چیز خدا و سپس آدم و حوا وجود دارند، در ضمن آدم مذکر و حوا مؤنث می‌باشند. آنها با یکدیگر رقابت می‌کنند تا از عشق خدا محافظت کنند، ولی اگر انگیزه‌ی خودخواهانه داشته باشند، هیچ اتحادی شکل نخواهد گرفت. ولی در صورت عدم وجود هر گونه انگیزه‌ی خودخواهانه، آدم خواهد گفت، "حوا، من فقط می‌خواهم به خاطر تو نفر اولی باشم که به خدا می‌رسد"، حوا غرق در لذت خواهد شد. او نیز متعاقباً خواهد گفت، "آدم، من فقط می‌خواهم به خاطر تو به خدا برسم". در نتیجه آدم کاملاً راضی خواهد بود. آنگاه هیچ جنگی وجود نداشته حتی در رقابتشان اتحاد وجود خواهد داشت.^۴



هنگامیکه مردان و زنان عاشق شده و به یکدیگر نزدیکتر می‌شوند، کمال به واقعیت درمی‌آید. مردان و زنان به دو صورت رشد می‌کنند: نخست در عشق فردی‌شان نسبت به خدا. آنها تشخیص می‌دهند که عشق از خدا می‌آید و میل آنها برای دوست داشتن خدا قویتر و قویتر می‌گردد. در عین حال، آنها در مسیر نیل به بلوغ تمایل دارند تا از یکدیگر - مرد از زن و زن از مرد - عشق دریافت کنند. ساختار جسمی مردان و زنان متناسب با رشد ظرفیت عشقی‌شان تغییر می‌کند. نکته‌ی شگفت‌آور آن است که در درون‌شان عنصری وجود دارد که

^۳ دنیای اصیل و دنیای عصر حاضر - ۱۹۸۳ / ۰۵ / ۲۹

^۴ اتحاد راستین و يك دنيا ۱۹۹۰ / ۰۴ / ۱۰

همیشه آنها را بسوی یکدیگر می‌کشاند. این عنصر هرگز آنها را به جهت مخالف سوق نمی‌دهد.

مردان و زنان می‌باید معبد خدا شوند، بنابراین در حین رشد و شکوفائی عشق در درون آنها، جایگاه سکونت خدا نزدیک و نزدیکتر می‌شود. بعبارت دیگر هنگامیکه عشق بین مردان و زنان به نتیجه میرسد درست همان زمانی است که عشق آنها نسبت به خدا به نتیجه رسیده و کامل می‌شود. هنگامیکه مردان و زنان متمرکز بر خدا، عشق‌شان را به نتیجه می‌رسانند، خدا نیز به کمال رسیدن عشق خودش را احساس می‌کند.^۵



از آنجائیکه خدا دارای خصوصیات مذکریت و مؤنثیت می‌باشد، وقتیکه مردان و زنان با عشق بسوی یکدیگر می‌آیند، تصویر کاملی از خدا را نمایش می‌دهند. درون "ظرف عشق" همیشه برای دو نفر (مرد و زن) جا وجود دارد. هنگامیکه مرد و زن در اتحادی کامل بسوی یکدیگر می‌آیند، یک واحد "منفی" برای خدا می‌شوند، در حالیکه خود خدا "مثبت" بزرگ است. بین این مثبت و منفی داد و گرفت وجود دارد. آیا آدم و حوا فقط باید به یکدیگر نگاه کنند یا اینکه با یکدیگر به خدا نگاه کنند؟ بله، آنها هر دو با هم به خدا نگاه می‌کنند. به همین دلیل است که آموزش می‌دهیم که قبل از اینکه زوجتان را دوست بدارید، باید خدا را دوست بدارید.^۶



هنگامیکه دو نفر همدیگر را دوست می‌دارند، در رابطه‌ی دو جانبه‌شان، زمانیکه غمگین هستند یکدیگر را تسلی می‌دهند و هنگامیکه خوشحال هستند آن را با یکدیگر تقسیم می‌کنند، هنگامیکه مشکلی دارند به یکدیگر کمک می‌کنند و هر دو با هم به پیشگاه خدا می‌روند. براستی این زندگی زناشوئی بر پایه‌ی عشق

۵ روز مخلوقات: ۱۹۸۶/۰۶/۰۷

۱۹۸۳/۰۱/۳۰ ۶



آیا می‌توانید با اطمینان بگوئید "شوهر من بهترین شوهر در سراسر دنیا است و بخاطر طبیعت درونی‌اش، فرزند من نیز کسی است که خدا می‌تواند او را دوست داشته باشد. من نیز کاملاً با خدا و عشق او یکی هستم." چگونه به این سطح خواهید رسید؟ اگر اینگونه شوید خدا با چشمانی مملو از عشق به شما نگاه خواهد کرد. هنگامیکه درونتان سرشار از عشق است هیچ چیزی زشت و نفرت‌انگیز بنظر نمی‌رسد. اگر واقعاً عاشق باشید می‌توانید مدفوع همسران و یا لباس‌های کثیف او را در دستهایتان بگیرید و حس نکنید که آنها کثیف هستند. هنگامیکه نسبت به یکدیگر بطور مطلق عشق می‌ورزید، آنگاه حتی کثیف‌ترین چیزهای زوج شما بنظر تمیز می‌آیند. برخی از افراد متأهل این مطلب را در حد گسترده‌ای تجربه کرده‌اند.^۸



آدم و حوا، اولین اجداد بشری، با نافرمانی از کلام خدا سقوط کردند و نتوانستند تکیه‌گاه ایده‌آلی برای یکدیگر شوند و به این ترتیب رابطه‌ی راستین زناشوئی را از دست دادند.

هدف اولیه‌ی خدا برای آدم و حوا این بود که بعنوان داماد خوب و عروس خوب ازدواج کرده و شوهر و زن بشوند. قرار بود که آنها در مقام شوهر و زن، به مقام والدین نائل شوند، اما برخلاف این ایده‌آل سقوط کرده و ارتباطشان به تباهی کشیده شد.

قرار نبود که زندگی ما در تاریخ به اینصورت آغاز شود. برآستی ما نمی‌توانیم بخاطر تولد در چنین بدبختی غیرقابل‌تحملی، رنجش به دل نگیریم.^۹

۷ برکت و خانواده‌ی ایده‌آل جلد اول بخش اول صفحه‌ی ۵۹-۶۰
۱۹۷۷/۰۳/۰۱۸

۸ برکت و خانواده‌ی ایده‌آل، جلد اول، بخش اول، صفحه‌ی ۳۲



بخاطر سقوط بشر تمامی این نقشه‌ها از بین رفت. اگر عشق مطلق وجود داشته باشد که خدا مشتاق آن است و اگر عشق مطلق وجود داشته باشد که بشر در جستجوی آن می‌باشد، آنها باید کاملاً یکی شوند. بدون اتحاد بین استاندارد مطلق خدا و استاندارد بشر در جستجوی آن است، هیچ دنیای ایده‌آل مطلق به واقعیت در نخواهد آمد. سقوط بشر می‌تواند به شکل دو ستون عشق در نظر گرفته شود، به این دلیل است که همیشه تضاد وجود دارد. در رابطه‌ی عشقی خود در مقام زن و شوهر، آیا مایل هستید که از دو نوع متفاوت عشق برخوردار باشید یا اینکه صاحب عشقی مطلق باشید؟ عشقی مطلق با جهتی مطلق. جهت یکی است و هدف یکی است.^{۱۰}



نقش رابطه‌ی جنسی بشر چیست و مسئولیت ما در قبال آن عشق چه می‌تواند باشد؟
ما امروزه با مشکلات جدی جوانان مواجه هستیم. در بین جوانان در سراسر دنیا رابطه‌ی آزاد جنسی بشکلی گسترده رواج دارد. تمامی دنیا از طریق رابطه‌ی آزاد جنسی با برهنگی کامل بسوی مرگ سوق یافته است. رابطه‌ی آزاد جنسی بخاطر وجود والدین سقوط کرده بوجد آمد و خدا نمی‌تواند از آن پیشگیری کند. هیچ فرد مسئولی یا هیچ نیروی نظامی، اقتصادی و یا سیاسی نمی‌تواند از آن ممانعت بعمل آورد. والدین دروغین مسبب این عمل هستند، بنابراین وجود والدین راستین برای از بین بردن آن ضروری است. این تنها راهی است که می‌توان بشریت را نجات داد.



تنها از طریق تجربه‌ی یگانگی دو وجود، می‌توانیم بالاترین حد عشق را

۱۹۹۶/۰۱/۰۱۱۰

بشناسیم. جائیکه شوهر و زن کاملاً یکی می‌شوند، زوجهای ایده‌آل بوجود می‌آیند. در آن مکان عشق مطلق وجود دارد.



امروزه بسیار از مردمی که در دنیای آزاد زندگی می‌کنند، به ملت، جامعه و تاریخشان فکر نمی‌کنند و همچون حیوانات رابطه‌ی جنسی بر افکار آنها مسلط شده است. زنان همچون حیوانات در اشتیاق مردان و مردان در اشتیاق زنان هستند، آنها فقط در جستجوی تفریح می‌باشند. يك شب با هم بودن برای آنها امری عادی شده است، صبح روز بعد بیدار شده و بدون آنکه صبحانه‌ای میل کنند و یا حتی به یکدیگر صبح بخیر بگویند از یکدیگر جدا می‌شوند. این نمونه‌ای است که نشان می‌دهد که مشکل اخلاقیات چقدر جدی است، این نشانه‌ی نابودی است.

عصر حاضر، عصر فردگرایی می‌باشد، عصر رابطه‌ی جنسی آزاد، عصری است که فرزندان والدینشان را انکار می‌کنند، والدین فرزندانشان را انکار کرده و زوجها یکدیگر را رد می‌کنند.



چند نفر از ما با رویداد بیرحمانه‌ی خیانت و طلاق مواجه شده‌ایم؟ در شبهایی که زنان و مردان با داشتن رابطه‌ی جنسی آزاد لحظات را با هم سپری می‌کنند، خدا کجاست؟ درباره‌ی کابوس‌های فرزندان که بوسیله‌ی والدین مورد سوءاستفاده‌ی جنسی قرار می‌گیرند چطور؟ آیا رابطه‌ی جنسی آزاد ارزش این را دارد که فرزندی نابود شود؟ دادن کاندوم به بچه‌های دبستانی، آموزش تخیلی رابطه‌ی جنسی سالم و بعبارت دیگر، تسلیم شدن به داشتن رابطه‌ی جنسی قبل از ازدواج است.



مرد بخاطر زن وجود دارد، زن هم به خاطر مرد وجود دارد. هر کدام از آنها زوج مفعولی عشق برای دیگری هستند.



مرد در مقام مرد بخاطر خودش آفریده نشد، صرفنظر از میزان زیبایی زن یا اینکه حتی اگر او از مرد متنفر است، به چگونگی آفرینش زن توجه کنید. زن در آن هیبت فقط برای خودش آفریده نشده است. ما فقط بخاطر وجود خودمان آفریده نشده‌ایم، ما به خاطر زوجهایمان دنیا آمده‌ایم. این چگونگی تولد هر کدام از ما است.

چرا مرد متولد شد؟ این تولد بخاطر دانش، پول و یا قدرت نبود، بلکه بخاطر زن بود. علت اینکه استخوانهای مرد قویتر از زن آفریده شده است بخاطر این نیست که پول بدست آورده و بخاطر خودش زندگی کند. برای این است که از همسر و فرزندانش حمایت کند. آلت تناسلی مرد با زن تفاوت دارد، آنها به چه کسی تعلق دارند؟ این آلت برای خود مرد آفریده نشده است، آلت مرد بخاطر زن و آلت زن برای مرد ساخته شده است.

سمبول عشق مرد و زن چیست؟ نقطه‌ی پایانی عشق کجاست؟ آلت جنسی به مرد و زن این توانائی را می‌دهد که با یکدیگر متحد شده و راهی را بوجود آورند که در آن روح و جسمشان متمرکز بر عشق بطور کامل متحد شوند. آلت جنسی مرد بخاطر مرد نیست، آلت جنسی زن نیز بخاطر زن وجود ندارد. شما بخاطر خودتان متولد نشده‌اید، باید بوضوح بدانید که بخاطر زوج عشقی خودتان آفریده شده‌اید.

ما نمی‌دانستیم که آلت جنسی به جنس مخالف تعلق دارد، این حقیقتی ساده است که نمی‌توانیم آن را انکار کنیم. حتی پس از هزاران سال این حقیقت تغییر نخواهد کرد.



هنگامیکه يك مرد و يك زن از دوران بلوغ می‌گذرند، یا از مراحل طی طریق می‌کنند که در آن از نظر جسمی و روحی بالغ شده و وارد جاده‌ی عشق می‌شوند، روح و جسم هر دو مرتعش شده و به کمال می‌رسند. فکر می‌کنید نقطه‌ی مرکز مکانی که همه‌ی سلولهای جسمی و همه‌ی عناصر روحی یکی شده و صد در صد متحد می‌شوند، کجاست؟ این مکان آلت جنسی زن و مرد است.



در تمامی آفرینش گرانبهاترین وجود، انسانها - مرد و زن - هستند، بعلاوه مهمترین بخش از بدن انسان، بینی، چشم، دست و یا حتی مغز نیست، این قسمت آلت جنسی یا آلت اصیل عشق می‌باشد. هر چیزی در جهان هستی می‌تواند مجدداً بوسیله‌ی قسمت‌های جنسی بازآفرینی شود.

به زوجتان بگوئید که آلت جنسی شما مطلق، منحصر بفرد، تغییرناپذیر و ابدی است. اعلام کنید که آلت جنسی شما به همسرتان و آلت جنسی همسرتان که به خوبی از آن محافظت شده است برآستی به شما تعلق دارد و لطفاً پیمان ببندید که با قدردانی و خدمت ابدی به همسرتان زندگی خواهید کرد.



با توجه به ایده‌آل عشق، تمامی روابط عاشقانه‌ی موجود در قلمرو گیاهان و مواد آلی فقط برای تکثیر و تولید مثل است. انسانها استثناء منحصر به فردی هستند. آنها در آزادی از عشق زناشوئی لذت می‌برند. این امتیاز مخصوص انسانها بعنوان سرور همه‌ی آفرینش می‌باشد. خدا برکت و لذت نامحدود عشق را به پسران و دختران خودش داد، اما آزادی راستین مورد نظر خدا، به انجام مسئولیت از جانب انسان نیاز دارد و اگر چنین نمی‌بود و هر فردی بدون تقبل مسئولیت به تجربه‌ی آن دست می‌زد، چقدر اغتشاش و خرابی همه جا را فرا می‌گرفت. تنها زمانی که افراد برای عشق، مسئولیت قبول کنند، دستیابی به والاترین عشق انسانی ممکن خواهد بود.

اول، مسئولیت این است که با آگاهی از چگونگی کنترل خود، بدرستی آزاد و رها بوده و با قلبی سپاسگزار در برابر خدا، برای آزادی عشق، سرور عشق راستین شود. تقبل این مسئولیت نمی‌بایست تنها براساس قوانین و میثاق اجتماعی بوده، بلکه شخص می‌بایست با کنترل اعمال، رفتار و احساسات فردی و همچنین در رابطه‌ی عمودی با خدا و یک زندگی کاملاً وقف شده، با یک تصمیم‌گیری آگاهانه مسئولیت بپذیرد.

دوم، مسئولیت شخص در برابر مفعول عشق خود می‌باشد. بطور طبیعی مردم نمی‌خواهند که زوج یا مفعول عشق‌شان را با دیگران سهیم شوند. عشق افقی زناشویی که با عشق عمودی بین والدین و فرزندان تفاوت دارد، در لحظه‌ی جدائی (بین زن و شوهر) انرژی خود را برای دست یافتن به کمال از دست می‌دهد. چون بر اساس اصل آفرینش، لازم است تا زن و شوهر در عشق مطلق یکی شده (و در این یگانگی) هر کدام از آنها مسئولیت مخصوص عشق، یعنی زیستن مطلق برای دیگری را بعهده دارند.



بیشتر موجودات آفرینش - چه گیاهان و چه حیوانات - از رابطه جنسی تکثیر می‌یابند. با ارزش‌ترین و برجسته‌ترین خانواده، با یک زن و شوهر یگانه و متحد، پا به عرصه وجود می‌گذارد. آلات تناسلی ما، جایگاه مقدس اصیل زندگی ما بوده، از موقعیتی بسیار با ارزش برخوردار است، جائیکه نسب خونی انسان و تاریخ به یکدیگر می‌پیوندند.

اصل اساسی آفرینش جهان هستی خدا، آفرینش از طریق رابطه‌ی مذکر و مؤنث بوده است، ولی برای اینکه مرد و زن عشق مطلق را با یکدیگر سهیم شوند، (هر فردی) می‌بایست تنها یک همسر داشته باشد. ما می‌بایست تنها یک همسر ابدی داشته باشیم، نه دوتا و نه بیشتر. برای هر زنی تنها یک مرد و برای هر مردی تنها یک زن وجود دارد. به همین دلیل، خدا در آغاز آفرینش، دو تا آدم

یا دو تا حوا نیافرید. ولی بدبختانه در دنیای امروز کودکانی را می‌بینیم که در بعضی موارد، دارای چندین ناپدری هستند. براستی عشق، چقدر دروغین و پست شده است!

حفاظت و پاسداری مردان و زنان از پاکی و عفت خود به معنای پاسداری از حیات هستی است. نظم و انضباط عشق بین مردان و زنان، پایه و اساس جهان هستی بوده و ما نمی‌بایست از عشق سؤاستفاده کنیم، بگونه‌ای که انگاری حیوان هستیم. عشق ما تنها می‌تواند يك مالك داشته باشد. کلمه "راستین" در عبارت "عشق راستین" امکان وجود بیش از يك مالك را از بین می‌برد. بعبارتی دیگر (برای هر کسی) تنها يك همسر می‌تواند وجود داشته باشد و این، يك قانون مطلق و تغییرناپذیری است.



بنابراین مردان و زنان مانند پاندول هستند، صدای مرد فقط در پاسخ به عشق زن شنیده می‌شود و برعکس. هر کدام باید برای دیگری ارتعاش بوجود آورد. از اینرو ما می‌گوئیم که عشق به شما تعلق ندارد، این عشق حتی از شما نیامده است، این عشق از سمت دیگر یعنی از همسران می‌آید.

مرد آلت جنسی مردانه و زن آلت جنسی زنانه دارد و حتی این آلات به خود آنان تعلق ندارد، شما نهبانان آن آلات ها بوده و آنها به همسران تعلق دارد که صاحب راستین آن می‌باشد. این نقطه نظر و شناختی جدید است. بنابراین شما آزاد نیستید تا از آن قسمت‌ها سوءاستفاده کنید. امروزه در جامعه‌ی آمریکا بخصوص برای نسل جوان، این موضوع بعنوان مشکلی اساسی قلمداد میشود. آنها فکر می‌کنند که ابزار عشق‌شان به خودشان تعلق دارد و بر این اساس متناسب با حال و هوای‌شان از آن سوءاستفاده و بهره برداری می‌کنند. همه‌ی تنزلات اخلاقی به خاطر داشتن چنین طرز تفکری بوجود آمده است.^{۱۱}



اولین عشق هر انسانی بسیار مهم است، یعنی اینکه اولین تماس شما با عشق می‌باید با احتیاط زیادی صورت بگیرد، زیرا آن دیدار، شبیه سیم‌های طلائی صد در صدی هستند که با یکدیگر مرتبط می‌شوند. اولین عشق هر فرد یکی از رساناهای ۱۰۰٪ است (مهم نیست که این فرد محبوب سیاه، سفید و یا زرد باشد) همینکه با یکدیگر ارتباط برقرار کنید، جرقه‌ای با نیروئی بزرگ بوجود خواهید آورد. بنابراین اولین عشق می‌بایست با دقت بسیار زیاد تجربه شود.

قدرت اولین عشق بدرستی و به روشی محترمانه جریان یافته، دو نفر را بسوی هم آورده و جرقه‌ی زیبا و پر قدرتی می‌آفریند که عشق خدا با آن عشق جرقه زده و بهترین و خارق‌العاده‌ترین جرقه در بهشت می‌شود. تأثیر آن جرقه به قدری قوی است که شما را به روی زمین پرتاب می‌کند و با وجود افتادن بر روی زمین، بخاطر تأثیر آن عشق همچنان احساس خوشحالی می‌کنید.

بهترین دوره‌ی سنی مرد و زن برای تجربه‌ی جرقه‌ی عشق، دوره‌ی نوجوانی است. در اوج دوره‌ی نوجوانی یک دختر و یک پسر می‌توانند دیدار کرده و با یکی شدن با "نیمه‌ی دیگر" به کمال دست پیدا کنند.

در طول دوران نوجوانی قرار است که مردان و زنان، در مرکزشان و در عشق راستین با یکدیگر دیدار کنند. بنابراین با دیدار یکدیگر در مرکز، شما نیز با خدا دیدار می‌کنید، به این دلیل است که نوجوانان شاعر، هنرمند و موسیقیدان هستند، آنها به آن مرکز عشق راستین زندگی‌شان پیوند خورده‌اند. آنها با آنتن‌هایشان که با گسترده‌ی بسوی دنیا باز شده است در موقعیت "فعالی" قرار دارند. احساس و ادراکشان بسیار زیرکانه است، یک مرد در دوران نوجوانی خود احساس خواهد کرد که نمی‌تواند تمام دنیا را به تنهایی تجربه کند و بدون تردید بسوی زن جوانی کشیده خواهد شد و بالعکس. هنگامیکه این دو با عشق برخورد می‌کنند هر دو مانند آنتن جدیدی می‌شوند که احساس و ادراک جدیدی دارد. به این علت نوجوانان می‌باید مواظب عشقشان باشند. برای پسران و دختران با داشتن چنان

احساس نیرومندی، بسیار آسان است که در آن سنین مرتکب اشتباه شوند. عشق می‌باید فقط با تأیید والدین، ملت، جهان هستی و همچنین تأیید خدا به وصال برسد. عشق هیچ کسی فقط یک تجربه‌ی شخصی نبوده بلکه همیشه یک چیز عمومی است که از مرکز جهان هستی یعنی خدا می‌آید. این عشق به دنیا، ملت، جامعه و سپس به خانواده و فرد سپرده می‌شود. عشق بعنوان نیروئی عمومی بسوی فرد می‌آید، بنابراین باید بدانید که چگونه برای این عشق نگهبان خوبی باشید. با عشق می‌باید بطور عمومی و با صداقت رفتار کرد.

اولین جرعه‌ی عشق راستین بسیار مهم است و نباید مورد سوءاستفاده قرار گیرد. یکبار که اولین جرعه‌ی قوی عشق مورد سوءاستفاده قرار گرفت، بسیار دشوار است که بتوان آن اشتباه را بطور کامل جبران کرد. هر شخصی وظیفه دارد تا از اولین عشق پاک خود حفاظت کند تا زمانیکه بتواند بخاطر جهان هستی و بخاطر خدا جرعه بزند، بنابراین نباید نسبت به عشقتان بطور اتفاقی رفتار کنید. عشق شریف و مقدس بوده و پست و کثیف نمیباشد. لیکن اگر مورد سوءاستفاده قرار گیرد، قداستش از بین خواهد رفت.^{۱۲}



مسئولیت و رابطه‌ی ایده‌آل بین والدین و فرزندان چگونه است؟

براساس ایده‌آل خدا، خانواده‌ی آدم در باغ عدن می‌باید خانواده‌ی عشق راستین می‌بود. خدا آنها را آفرید تا تجسمی مرئی از تمامی موجودات نامرئی باشند. خدا و انسان متمرکز بر عشق راستین در رابطه‌ای فاعلی و مفعولی داشتند. او دو جد بشری (آدم و حوا) را با این انتظار آفرید که کمال واقعی فرزندان نامرئی، برادر و خواهر نامرئی، شوهر و زن نامرئی و والدین نامرئی شوند، که در درون قلبش وجود داشتند. خدا می‌خواست که عشق راستین فرزندان به شکلی واقعی به کمال برسد، و می‌خواست ببیند که مفعول‌های عشق راستینش بعنوان

برادران و خواهران واقعی در يك خانواده، بعنوان شوهر و زن واقعی و سپس بعنوان والدین واقعی به کمال برسند.

عشق راستین در رابطه‌ی پدر و فرزند، عمودی، در رابطه‌ی شوهر و زن، افقی، و در رابطه‌ی برادر و خواهر، بر محور جلو و عقب قرار دارد. خدا خواستار چنین عشق راستین ایده‌آل کروی شکلی بود.

سپس اتحاد در يك نقطه‌ی مرکزی به واقعیت درمی‌آید، جائیکه همگرایی بین نیمکره‌های بالائی و پائینی بر محور عمودی، نیمکره‌های راست و چپ در محور افقی و نیمکره‌های عقب و جلو بر محور سوم وجود دارد. این نقطه کانون متمایل به مرکز نیروها می‌شود. چهار حوزه‌ی بزرگ قلب - که عبارت از حوزه‌ی عشق فرزند، برادر و خواهر، شوهر و زن، و والدین است - وقتی انسانهای متمرکز بر خدا ازدواج کرده و وارد اولین رابطه‌ی عشقی خودشان میشوند، به کمال خود نائل میشوند. این نقطه‌ی مرکزی جائی است که کمال به میوه می‌نشیند.



انسانها قرار است در آغوش عشق خدا ازدواج کنند. آنها می‌باید فرزندان‌ی داشته باشند که خدا آنها را دوست بدارد و بازماندگانی که خدا از بودن با آنها احساس لذت کند. پادشاهی بهشتی جائی است که خانواده‌ی شما همه با هم حضور خواهند داشت. اگر تنها به جائی بروید که پسران قادر به رفتن به آنجا نیست، در اینصورت آیا می‌توانید به بهشت بروید؟ دنیائی که تمامی اعضای خانواده بتوانند متمرکز بر خدا مشارکت داشته باشند، پادشاهی بهشتی است. هنگامیکه پسر به جهنم می‌رود، آیا والدین در بهشت خوشحال خواهند بود؟ آیا چنین مکانی می‌تواند پادشاهی بهشتی باشد؟



اساساً قرار بود تا عشق راستین در طی زندگی تجربه شده و با ادراک درونی فهمیده شود. عشق راستین چیزی نیست که بتوان آن را از طریق کلام، دست

نوشته و یا با تحصیل کردن آموخت. عشق راستین فقط در زندگی تجربه می‌شود. آدم و حوا آفریده شده بعنوان نوزاد، قرار بود رشد کرده و بتدریج خودشان را به کمال رسانده و با تجربه‌ی قلب فرزندان راستین، برادر و خواهر راستین، شوهر و زن راستین، و والدین راستین، تمامی زندگی خود را در دست گیرند. تنها پس از تجربه‌ی خدا بطور ابدی، يك فرد می‌تواند ایده‌آل آفرینش را اجابت کرده و انسانی ایده‌آل شود.^{۱۳}



پروفسورها نفوذ زیادی بر روی جوانان دارند، لیکن دانش آموزان بیشتر بوسیله‌ی والدینشان تحت نفوذ قرار می‌گیرند. این خانواده است که بیشترین نفوذ را در شکل‌گیری شخصیت هر فرد دارد.

در زندگی، خانواده مهمترین مدرسه‌ی عشق است. با آموزش عشق و احساس که فقط از جانب والدین میسر می‌باشد، يك کودک ظرفیت قلبش را گسترش می‌دهد و این سنگ بنای شکل‌گیری شخصیت کودک است. بعلاوه، خانواده مدرسه‌ای برای آموزش کودکان در دستیابی به کمال و تعادل است. راه بهشتی برای مردم، داشتن معلومات ادبی، فیزیکی و فنی بر پایه‌ی دریافت آموزش قلب و احساس می‌باشد.

والدین در حین دستیابی به مقام والدین راستین که در آن عشق راستین را به فرزندانشان می‌دهند، می‌باید آموزگارانی راستین شده و بطور مرتب به فرزندانشان آموزش قلبی و احساسی بدهند. گرچه والدین ممکن است واقف نباشند که آموزگاری راستین هستند، فرزندان بطور طبیعی از والدینشان آموخته و شبیه آنها می‌شوند. نقش والدین تا این اندازه مهم است. شخصیت و روح دوست داشتنی کودکان با رقابت در عشق راستین و دوست داشتن نحوه‌ی زندگی والدینشان رشد می‌کند.

۱۳ خانواده‌ی راستین و عشق راستین صفحه‌ی ۲



چرا زن و شوهر می‌باید یکی شوند؟ برای اینکه بتوانند خدا را به مرکز خودشان دعوت کنند. چرا فرزندان باید والدینشان را دوست داشته باشند؟ برای اینکه خواست خدا بتواند در بین این دو رابطه حاکم شود. چرا باید والدین فرزندان را دوست داشته باشند و چرا باید فرزندان در مقابل والدینشان احساس مسئولیت کنند؟ علت این است که عشق بهشتی را به مرکز رابطه‌ی والدین و فرزندان مرتبط سازند. اینکه زن و شوهر باید متمرکز بر عشق زناشویی يك بدن واحد شوند، به خاطر عشق نازل شده از بهشت است.

دلیل این نکته که فرزندان در مقابل والدینشان وظیفه‌ی "فرزند خلف" را به اجرا می‌گذارند برای خاطر نقطه‌ی مرکزی و کانون بازگشت می‌باشد. این مرکز کروی است و در زمان شکل‌گیری خدا در آن ساکن می‌شود و عشق اصیل او در مرکز به هر جهتی مرتبط می‌گردد.



تمامی زن و شوهرهای جوان در انتظار فرزندانشان هستند، چرا اینگونه فکر می‌کنند؟ علت این است که قدرت اصل آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آیا فکر نمی‌کنید که این مسئله کمی عجیب بنظر می‌رسد؟ چرا زن تمایل دارد که پس از ازدواج صاحب فرزند شود، با وجود اینکه باید از مراحل دشواری عبور کند؟ او نمی‌داند که چرا باید صاحب فرزند شود، دختران و پسرانش را دوست داشته باشد و به همسرش عشق بورزد. او نمی‌داند که چرا مجبور است تمامی این موارد را حتی به قیمت زندگیش انجام دهد.

باید با عشق خدا، بعنوان مرکز جهان هستی گره خورد. ما تنها در اینصورت می‌توانیم به تمامی پیروزیها نائل شویم و زمانیکه به عشق خدا پیوند بخوریم، هر چیزی میتواند به خوبی به پیش برود. این فکر بخاطر آن عشق ناخودآگاه شکل می‌گیرد، شما باید بدانید که این فکر از خود شما نیامده است، چه بخواهید و چه

نخواهید این مطلب از اصل اساسی آفرینش خدا که بدین صورت برنامه‌ریزی شده بود، شکل گرفته است. هنگامیکه يك کامپیوتر برنامه‌ریزی می‌شود، حتی اگر مردم دهها هزار بار از آن کپی کنند، ساختار آن هرگز خود به خود عوض نمی‌شود. با وجود اینکه دهها هزار سال سپری شده است این طرح آفرینش همواره فکر شما را تحت تأثیر قرار داده و شما را وادار کرده است که بر طبق قدرت اصیل رفتار کنید.



چرا والدین، شوهر و یا زن و فرزندان را دوست دارید؟ علت این است که عشق در این روابط حاکم شده است. عشق والدینی برای کودکان مورد نیاز و ضروری است.



چگونه می‌توانیم رابطه‌ی بین والدین و فرزندان را تشریح کنیم؟ چگونه این رابطه متمرکز بر عشق حرکت می‌کند؟ رابطه‌ی بین والدین و فرزندان چگونه است؟ اگر عشق والدین به "علت" مرتبط باشد فرزندان می‌توانند معلول ثمربخش عشق باشند. میوه و علت بطور جداگانه آغاز نشده بلکه دارای يك نقطه‌ی آغاز هستند. بخاطر عشق والدین، ما بعنوان میوه‌ی آن عشق پدیدار شده‌ایم.



با نفوذترین چیز برای شخصیت فرد و تشکیل آن، خانواده است.

خانواده در زندگی انسان مدرسه‌ی عشق است. فرزندان قلبشان را از طریق آموزش عشق و احساس در خانواده پرورش داده و عمق می‌بخشند که فقط والدین توانائی انجام این کار را دارند. تعلیمات با ایفای نقشی اساسی بعنوان سنگ بنا، به شخصیت کودکان شکل می‌دهند. خانواده همچنین مدرسه‌ی اخلاقیات

است که تقوی و قانون را به فرزندان آموزش می‌دهد. روش اساسی آموزش برای مردم می‌باید ابتدا با آموزش عشق و قانون آغاز شود سپس فرزندان باید آموزش بیشتری همچون هوش، فن و فیزیک دریافت کنند.



هنگامیکه در جستجوی اصل الهی بودم، شبهای عذاب‌آور بسیار زیادی را با دعا سپری کردم. مطلب مرکزی دعاهایم این بود که بفهمم چه چیزی محور مرکزی و اصل نهائی جهان هستی است. سرانجام جواب این بود که محور مرکزی، رابطه‌ی والدین - فرزند است. هنگامیکه بر طبق اصل زندگی می‌کنیم، دنیای صلح‌آمیز و متحدی را به ارمغان خواهیم آورد. از آنجائیکه جهان هستی بدین صورت سازماندهی شده است هنگامیکه به مردم دیگر نگاه می‌کنید کسی جز برادرانتان را نمی‌بینید. شما به یکدیگر مرتبط هستید، زیرا والدین مشترکی دارید.

برای اینکه فرزند راستینی برای والدینتان بشوید، میباید ایده‌آلهای والای آنها را به ارث ببرید. بین شما می‌باید میل مشترکی برای خوبی وجود داشته باشد. والدین قلب و روحشان را به فرزندانشان می‌دهند و فرزندان نیز باید به همین روش عمل کنند. هنگامیکه متحد هستید اگر چه دو وجود جداگانه می‌باشید اما اهداف مشترکی را سهیم می‌شوید، آنگاه موفقیت هر کدام از شما باعث خوشحالی دیگری می‌شود. انجام وظیفه عامل خوشحالی مشترکی برای والدین و فرزندان می‌شود. هنگامیکه به مدت یک سال، ده سال و همه‌ی عمرتان به این روش زندگی ادامه دهید اتحاد کامل و عشق بین والدین و فرزندان وجود خواهد داشت.

آیا والدین احساس حسادت می‌کنند، اگر فرزند کوچکتر، برادر یا خواهر بزرگترش را بیش از والدین خود دوست بدارد و به آنها خدمت کند؟ خیر، هنگامیکه آنها چنین عشقی را بین فرزندانشان ببینند تا بنا گوش می‌خندند. برای دستیابی به مقام دختر و پسر راستین می‌باید یکدیگر را بیش از والدین خود

دوست بدارید. این بهترین هدیه‌ای است که به والدینتان می‌دهید. اگر برادران و خواهران به این صورت یکدیگر را دوست بدارند، بیش از هر زمان دیگری به والدینشان نزدیک می‌شوند.

ما آفریده شده‌ایم تا بخاطر هم زندگی کنیم، این مهمترین دلیل برای وجود داشتن ما است. ما بخاطر دیگران، بخاطر زوج مفعولی، و بخاطر همکارمان وجود داریم. این اصلی برای همه‌ی روابط انسانی در جامعه‌ی ما است. والدین بخاطر فرزندان و فرزندان به خاطر والدین زندگی می‌کنند.

عشق والدین اساس افتخار و شادی فرزندان است. آنها آرزو می‌کنند تا با اتحاد و هماهنگی کامل والدینشان در عشق راستین متولد شده و در چنین عشقی بزرگ شوند. مسئولیت والای والدین تنها پرورش بیرونی فرزندان نیست، بلکه باید عناصر زندگی عشق راستین را به آنها بدهند که معنویاتشان را کامل می‌کند.



دریافت عشق برای شما از چه کسی آغاز می‌شود؟ از زوجتان. شما بدون دریافت عشق از همسرتان نمی‌توانید صاحب فرزند شوید. شما همگی می‌دانید که عشق بین زن و شوهر چقدر ارزشمند و نیرومند است. با وجود این با قرار گرفتن در کنار یکدیگر می‌باید عشق بزرگتری داشته باشید که آن را به سوی فرزندانانتان جاری کنید. این روشی است که می‌توانید فرزندانانتان را بدرستی پرورش دهید. آنها فرزندان خواهند شد که می‌توانند با خدا زندگی کنند. چنین فرزندانانی عشق والدینشان نیرو و قدرت می‌گیرند و در طی زندگی خود گواه و ملاک آن عشق را به نمایش می‌گذارند. آنها چه فرزندان با شکوهی هستند!^{۱۴}



گاهی اوقات والدین به فرزندانیشان فشار آورده و آنها را تنبیه می‌کنند، این عمل با انگیزه‌ای خودخواهانه صورت نمی‌گیرد، بلکه والدین تمایل دارند تا ببینند

۱۴ پیروی از راه جهانی عشق راستین ۱۹۹۶ / ۰۵ / ۰۵

فرزندانشان موفق شده، استقلال یافته و اشخاصی درستکار شده، باعث افتخار خانواده گردیده و شکوه را به جامعه منتقل می‌کنند. این تصویر ابراز عشق راستین است، زمانیکه برای فرزندان اتفاقی رخ داده است و والدین واقعاً برای آنها در دعا و نیایش بوده و قادر به خوابیدن نیستند.^{۱۵}



وظائف والدین در قبال جامعه برای پرورش فرزندان مسؤل و مؤدب چیست؟ برای پدر و مادر کاملاً طبیعی و ضروری است که به فرزند خود "نظم" بدهند. آنها مسئولیت دارند تا بر رشد عمودی او را نظارت داشته باشند. بنابراین اگر ببندند که فرزندشان از مسیر منحرف میشود، میتوانند او را هدایت کنند. بسیاری از کودکان به انضباط از جانب والدینشان اعتراض می‌کنند، ولی بدون آن، آنها قادر نیستند به رشدی سالم و عمودی نائل شوند. ممکن است برای این سؤال: چرا والدین باید فرزندانشان را راهنمایی کرده و آنها را تربیت کنند؟ پاسخهای بسیار زیادی وجود داشته باشد، ولی ساده‌ترین جواب ممکن این است: والدین برای کامیابی موفقیت‌آمیز فرزندانشان و ایجاد ارتباط بین روح و جسم آنها مسؤل هستند. حتی بدترین جنایتکاران این را حس می‌کنند و در تلاشند تا فرزندانشان را افرادی خوب و خوشحال بار آورند. این طبیعت بشر است که برای کودکان در جستجوی ایده‌آل باشد.^{۱۶}



والدین راستین به فرزندانشان نمی‌گویند "زمانیکه فرزندان خلف راستین شدید، شهروندان وفادار نشوید." والدین راستین باید به فرزندان خلف آموزش دهند که با پیروی از راه شهروند وفادار در خدمت به کشور، خانواده‌ی خود را فدا کنند و برای تکمیل راه مقدسین در خدمت به دنیا، کشور خود را فدا کنند. پس از آن والدین باید به فرزندانشان آموزش دهند که با خدمت به بهشت و زمین

۱۵ زادگاه و سرزمین پدري مان را بازسازی کنیم. ۱۹۷۹/۰۱/۱۴

۱۶ ۱۹۸۲/۰۲/۲۸

دنیا را فدا کرده و برای رفتن به سوی خدا بهشت و زمین را فدا کنند.^{۱۷}



اگر والدین با عشق راستین برانگیخته شده و بطور نامحدودی خودشان را برای فرزندان فدا کنند، آنگاه فرزندان از اینکه این عشق راستین را دریافت کرده‌اند بی‌اندازه قدردان خواهند بود و والدین در ازای فداکاریشان لذت بزرگی را تجربه خواهند کرد. بدین ترتیب نیروی عشق راستین فداکارانه عمل داد و گرفتی را آغاز کرده و رابطه‌ای ابدی از عشق و صلح در خانواده، جامعه و دنیای راستین بوجود می‌آورد.

از طرف دیگر خانواده، ملت و دنیایی که فاقد چنین عشق راستینی است، چیزی بیش از صدفی خالی نیست که رو به انحطاط گذاشته و همه‌ی بی‌اعتمادیها، دشمنیها و جنبه‌های غیراخلاقی را پرورش می‌دهد. همانگونه که نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که زمین بایر محصول پرباری بدهد، همچنین نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که خانواده‌ای نابود شده به شخصی تولد دهد که فرد تابعی در جامعه و دنیا باشد.

خدا با فرزندانش رابطه‌ی والدینی دارد، او در مقام والدین داده و فراموش می‌کند. اگر مایلید تا رابطه‌ی عشقی بین خدا، خودتان و زوجتان را مستحکم کنید، می‌توانید به خدا عشق راستین را تقدیم کنید. برای رسیدن به خدا فقط يك راه وجود دارد و آن اجرای عشق راستین است. اجرای عشق راستین یعنی اینکه با تمامی قلبتان خودتان را بارها و بارها بدهید.^{۱۸}

اهمیت سه نسل در يك خانواده و ساختار خانواده‌ی راستین چیست؟

شما در مقام فرزندان مقدر شده‌اید که بخت و اقبال پدر بزرگ و مادر بزرگ و والدینتان را به ارث ببرید. چرا به پدر بزرگ و مادر بزرگ احتیاج داریم؟ آنها

۱۷ خانواده‌ی راستین و دنیای راستین متمرکز بر عشق راستین ۱۹۹۷/۰۶/۱۶

۱۸ سخنرانی سی و نهمین سالگرد روز راستین بچه‌ها ۱۹۹۸/۱۱/۱۹

نماینده‌ی گذشته و تجسم تاریخ واقعی گذشته می‌باشند. والدین نماینده‌ی عصر حاضر و فرزندان نماینده‌ی آینده هستند، اینگونه است که هر چیزی به یکدیگر مرتبط می‌شود. نقطه‌ی مرکزی پدربزرگ و مادربزرگ، والدین و فرزندان بسوی عشق راستین در حرکت است. هنگامیکه به خانواده‌ی خودتان فکر می‌کنید بهتر است این موضوع را به خاطر داشته باشید. دوست داشتن و احترام گذاشتن به پدربزرگ و مادربزرگ به معنای به ارث بردن و آموختن از گذشته است. از پدر و مادرتان درباره‌ی زمان حال آموخته و با دوست داشتن و تسلی بخشیدن فرزندان، از آینده می‌آموزید.

بزرگترین میراث از پدربزرگ و مادربزرگ و والدین، عشق راستین و نسب عشق راستین می‌باشد. هر چقدر بیشتر پدربزرگ و مادربزرگ‌هایتان یکی شوند و زمانیکه پدر و مادرتان یکی شدند، شما باید متمرکز بر عشق راستین یکی شده و آینده را به ارث ببرید. شما بدون ساختن خانواده‌ی راستین نمی‌توانید آینده را به ارث ببرید.

خانواده همچون رساله‌ای است که چگونه دوست داشتن جهان هستی را آموزش می‌دهد. اگر در خانواده‌ی شما پدربزرگ و مادربزرگ وجود نداشته باشند، ممکن است احساس کنید که چیزی کم است.



چهار قلب بزرگ چیست؟ قلب فرزندان، قلب برادران و خواهران، قلب شوهر و زن، و قلب والدین چهار قلب بزرگ هستند. این خانواده‌ی ما است که پایه‌ای برای به ارث بردن سه قلمرو پادشاهی بزرگ گذشته، حال، و آینده می‌باشد.

پدربزرگ در خانواده در مقام خدا قرار می‌گیرد. با این احساس پدربزرگ همچون شاه در خانواده است و فرزندان همانند شاهزاده و شاهدخت‌هایی هستند که جانشینان پادشاهی بهستی آینده خواهند شد.

ما می‌باید چهار حوزه‌ی بزرگ قلب را اجابت کنیم، کمال قلب فرزندان، کمال

قلب برادران و خواهران، کمال قلب شوهر و زن، و کمال قلب والدینی. در خانواده، پدر بزرگ همچون فردی است که پادشاهی بهشتی را بوجود آورده است. ما باید این حقیقت را بدانیم که پدر بزرگ و مادر بزرگ هایمان، شاه و ملکه‌ی خانواده‌ی ما هستند. با این احساس، خانواده پایه‌ای برای به تحقق چهار حوزه‌ی بزرگ عمودی قلب می‌باشد.



اجداد بشری این چهار حوزه‌ی بزرگ قلب را از بین بردند، آنها قلب برادر، فرزندان، زن و شوهر و والدین را نابود کردند. چون همه‌ی اینها به وسیله‌ی يك فرد نابود شدند، همینطور می‌باید مجدداً از طریق يك فرد بازسازی شوند.



ایده‌آل اصیل آفرینش می‌باید چهار حوزه‌ی بزرگ قلب و سه قلمرو پادشاهی بزرگ را در خانواده اجابت کرده و بدون هیچ شرطی آنها را در زادگاه اصیل تکثیر دهد. پدر و مادر راستین، پدر بزرگ و مادر بزرگ راستین، شوهر و زن راستین و فرزندان راستین در چنین خانواده‌ای زندگی می‌کنند. آنها در دنیای بهشتی نیستند. آنها نخست می‌باید از مراحل اینچنین از این دنیا عبور کرده و به آنجا بروند.



ما باید در آینده چهار حوزه‌ی بزرگ قلب و سه قلمرو پادشاهی بزرگ را به فرزندانمان آموزش دهیم. مهم نیست که چیزهای دیگر را فراموش کنید، ولی نباید این استاندارد را از خاطر ببرید و آن را در خانواده‌تان اجابت کنید. کمال عشق فرزندان، کمال عشق برادری و خواهری، کمال عشق زناشوئی و کمال عشق والدینی از ازدواج آغاز می‌شود.



فرزندان میوه‌ی عشق پدر و مادرشان هستند. فرزندان تجسم عشق، زندگی و نسب والدینشان هستند. معمولاً کودکان چنین می‌گویند، "این مال من است" ولی والدین ریشه‌ی هر چیزی هستند، بطوریکه فرزندان همچون خودشان به آنها مراجعه می‌کنند. والدین ریشه و تنه هستند.

بدینسان، ما متوجه شده‌ایم که باید الگوی عشق راستین را به کمال برسانیم. به این علت است که ما با عبور از مراحل زندگی در رحم، دوران کودکی، زندگی بعنوان برادران و خواهران، بلوغ که دوران نامزدی است، تازه ازدواج کرده که از عشق زناشویی لذت می‌برند، والدین، والدین راستین و سرانجام بعنوان شاهان و ملکه‌های راستین عشق، می‌توانیم سنت ابدی تغییرناپذیر عشق راستین را تأسیس کنیم.

ما متمرکز بر عشق راستین می‌توانیم به یگانگی بین والدین و فرزندان، شوهر و زن، و بین برادران و خواهران برسیم. والدین از طریق فرزندانشان مالک و سلطان عشق می‌شوند، یک شوهر از طریق همسرش صاحب عشق می‌شود، و یک فرزند بزرگتر از طریق برادران و خواهران کوچکترش صاحب عشق می‌شود.

همه‌ی عشق‌ها در نقطه‌ی مرکزی این حوزه از روابط عشقی متحد شده و به هماهنگی پویای صلح‌آمیزی نائل می‌شوند. این مرکز جائیکه همه‌ی این روابط یکدیگر را قطع می‌کنند، جایی است که خدا در آن سکونت می‌کند. اگر آن را بصورت تصویری سه بعدی ترسیم کنیم می‌بینیم که خدا منشاء نهائی عشق، زندگی، نسب و وجدان است.

انسانها که در مرکز جهانی هستی قرار دارند در زمینه‌ی یک سری روابط زندگی می‌کنند که عبارتند از رابطه‌ی والدین و فرزند، شوهر و زن، و رابطه‌ی برادری و خواهری. رابطه‌ی والدین و فرزند میتواند در حوزه‌ی محور عمودی بین "بالا" و "پائین" تشریح گردد و از آنجائیکه شوهر و زن در سطحی برابر قرار دارند رابطه‌ی آنها می‌تواند در حوزه‌ی محور افقی بین "چپ" و "راست" تشریح شود،

همچنین می‌توانیم بگوئیم که رابطه‌ی برادری و خواهری بر محور سوم بین "جلو" و "عقب" قرار گرفته است. هر فردی در سطحی زندگی می‌کند که بوسیله‌ی این سه محور ساخته شده است.

در نتیجه شخص خوب کسی است که چیزی به آنچه که دریافت می‌کند اضافه کرده و آن را به دیگران می‌دهد. به این دلیل است که والدین تمایل دارند تا فرزندانشان به موقعیتی کمتر از مقام والدین نائل نشوند. ما همه می‌خواهیم که فرزندانمان بهتر از خودمان باشند. همینطور شوهر دوست دارد تا همسرش بهتر از خودش باشد و زن می‌خواهد که شوهرش بهتر از خودش باشد. بعلاوه برادر بزرگتر و برادر کوچکتر دوست دارند که دیگری را بهتر از خودشان ببینند.

در شرق ضرب‌المثلی وجود دارد که می‌گوید، والدین و فرزندان بدن واحدی را می‌آفرینند. بعلاوه آنها می‌گویند که شوهران و زنان، و برادران و خواهران نیز يك بدن واحد را تشکیل می‌دهند. پایه و اساس این حکمت سنتی چیست؟ چنین چیزی زمانی امکان‌پذیر می‌شود که این سه نوع رابطه، سطحی را تشکیل دهند که متمرکز بر عشق راستین، در تمامی جهات توسعه پیدا کند. آن روابط می‌باید سطوحی با يك مرکز (واحد) بوجود آورند. با اتحاد متمرکز بر عشق راستین، شوهر می‌تواند به اشاره‌ی همسرش پاسخ دهد، شخص بزرگتر از فرد جوانتر پیروی می‌کند و شخص جوانتر تابع شخص بزرگتر خواهد بود، هیچکدام از آنها مایل نخواهند بود تا از یکدیگر جدا شوند.

این روزها بسیاری از خانواده‌های آمریکائی با پدربزرگها و مادربزرگهایشان زندگی نمی‌کنند. من از اینکه افراد مسن آمریکائی دوست دارند در خانه‌ی سالمندان زندگی کنند، متعجب شدم. در يك روز بهاری به پارک مرکزی رفته و متوجه شدم که تمام صندلی‌ها به وسیله‌ی افراد مسن اشغال شده است. به آنها نزدیک شده و پرسیدم که آیا دوست دارند با فرزندانشان زندگی کنند یا اینکه تنها بمانند؟ آنها جواب دادند که تمایل ندارند تنها زندگی کنند، بلکه بجای آن دوست دارند با پسران و دختران و نوادگان‌شان زندگی کنند. آنها گفتند که همیشه

دلشان برای خانواده‌هایشان تنگ می‌شود. بسیاری از شهروندان مسن آمریکائی تا این حد تنها زندگی کرده و دلشان برای پسران، دختران و نوادگان‌شان تنگ شده است.

در اصل مقدر شد که همه‌ی انسانها با عشق و در درون عشق متولد شده، زندگی کرده، و بمیرند. ولی مردم پیر و تنها اغلب اوقات هیچ زوجی ندارند که به آنها عشقی بدهند یا از آنان عشقی دریافت کنند. این می‌تواند آرزو و خوشحالی آنها باشد که بتوانند با پسران، دختران و نوادگان‌شان زندگی کنند.

آیا زندگی کردن با پدربزرگ، مادربزرگ، مادر شوهر، عروس و نوادگان نمی‌تواند بهترین (زندگی) باشد؟ زندگی کردن سه نسل با یکدیگر در هماهنگی، محیط ثابتی از عشق را بوجود می‌آورد. شما زمانی می‌توانید خدا را دوست بدارید که نه تنها پدر و مادرتان را دوست داشته باشید بلکه پدربزرگ و مادربزرگتان را نیز دوست بدارید.

عشق راستین زمانی شکوفا می‌شود که سه نسل با یکدیگر زندگی کرده، با یکدیگر تبادل نظر کرده و از یکدیگر بیاموزند. دوست داشتن و احترام گذاشتن به پدربزرگ و مادربزرگ یعنی به ارث بردن و آموختن از آنها. شما می‌توانید زمان حال را از پدر و مادرتان بیاموزید. دوست داشتن و تسلی دادن فرزندان یعنی آموختن آینده، شما از پدربزرگ و مادربزرگ و والدینتان نسب عشق راستین را به ارث می‌برید. اگر پدربزرگ و مادربزرگ با هم یکی شوند، پدر و مادر نیز یکی خواهند شد. ما متمرکز بر عشق راستین باید یکی شده و آینده را به ارث ببریم. بدون بنای خانواده‌ی راستین نمی‌توانیم وارث آینده شویم.

برای شما مقدر شده است که پیروزی پدربزرگ و مادربزرگ و والدینتان را به ارث ببرید. چرا به پدربزرگ و مادربزرگ احتیاج دارید؟ چون آنها نماینده‌ی گذشته هستند. آنها نماینده‌ی تاریخ واقعی گذشته می‌باشند. پس از آن والدین چه مقامی دارند؟ آنها نماینده‌ی عصر حاضر هستند و همینطور فرزندان نماینده‌ی آینده بشمار می‌آیند.

اساساً چهار عشق بزرگ و چهار قلب بزرگ وجود دارند. عشق راستین والدین، عشق راستین برادران و خواهران، عشق راستین شوهر و زن، و عشق راستین فرزندان. خانواده‌ی راستین کوچکترین واحدی است که در آن چهار عشق بزرگ به کمال رسیده و چهار قلب بزرگ می‌تواند تجربه شود. خانواده‌ی راستین پایه‌ای برای خوشحالی و عشق راستین بشر می‌باشد. اینجا مکانی است که نسب راستین و زندگی راستین جوانه می‌زند، اینجا مدرسه و محل آموزش است.



والدین نخستین منبع عشق برای فرزندان خود هستند. رابطه‌ی والدین و فرزند عمودی و رابطه‌ی شوهر و زن افقی می‌باشد. خطوط این دو نوع رابطه می‌باید از زاویه‌ی درستی عبور کنند، رابطه‌ی بین برادران و خواهران بُعد سوم را بوجود می‌آورند که محور جلو و عقب نامیده می‌شود. در خانواده‌ی متمرکز بر خدا عشق عمودی و افقی یکی می‌شوند.^{۱۹}



لطفاً دعا کنید، "اوه پدر بهشتی این سه نسل قطعاً باید در عشق و قلب، خانواده‌ی واحدی شوند. بنابراین لطفاً با ما باش." شما باید به اینصورت دعا کنید. پس از آن شما مطمئناً برای پادشاهی بهشتی انتخاب خواهید شد.



۱۹ هر کسی خواهان عشق راستین است ۱۹۹۹/۱۱/۲۰

اساس یک جامعه‌ی صلح‌آمیز

روابط خانوادگی چگونه به سطح اجتماعی گسترش پیدا می‌کنند؟

هنگامیکه سوار اتوبوس می‌شوید، جوانترها باید حتی اگر مجبور باشند که بایستند، جایشان را به بزرگترها بدهند، گوئی به پدربزرگ و مادربزرگ، والدین و برادران و خواهران بزرگتر خود در خانواده ملازمت می‌کنند. چنین روشی از زندگی می‌باید عمومیت یافته و در سطح جهانی گسترش یابد.

ما در قالب خانواده به پادشاهی بهشتی خواهیم رفت: در مقام زن و شوهر و والدین همراه با فرزندان که به آنها تولد داده‌ایم. ما بعنوان قبیله همراه با دختران و پسران و نوادگان به آنجا رفته و روزی در مقام همه‌ی ملت به آنجا خواهیم رفت. آنگاه این سرزمین، کشور بهشتی خواهد شد. پادشاهی بهشتی در این زمان و به این روش شکل می‌گیرد.

وقتی مردمی که عشق عمیق پدربزرگ و مادربزرگشان را در خانواده‌هایشان تجربه کرده و وارد جامعه میشوند (بعنوان مثال در خیابانهای نیویورک) نسبت به افراد مسن آنجا احساس گرمی نشان می‌دهند و افراد مسن با آنها همچون نوادگانشان برخورد می‌کنند. آنها با احساس نزدیکی کردن به یکدیگر، با هر وسیله‌ای با یکدیگر ارتباط برقرار خواهند کرد. افراد جوانی که به پدربزرگ و مادربزرگشان خدمت کرده‌اند بلافاصله به افراد مسنی که به کمک آنها احتیاج دارند یاری خواهند کرد.

وقتی فرزندان که از والدینشان عشق دریافت کرده‌اند به بیرون می‌روند و با افرادی همسن والدینشان برخورد می‌کنند، به آنها احساس نزدیکی کرده، سعی خواهند کرد با آنها صحبت کرده و به آنها کمک کنند. وقتی مردمی که در خانواده رابطه‌ی زیبایی با برادران و خواهرانشان دارند در ورود به جامعه به آسانی با مردم ارتباط برقرار کرده و روابط نزدیکی با همسایگان‌شان خواهند داشت، حتی در ارتباط با جنس مخالف احساسی طبیعی داشته و بدون داشتن میل جنسی و احساسی ناسالم با آنها همچون برادر و خواهر خود رفتار می‌کنند. پادشاهی بهشتی از خانواده‌هایی تشکیل می‌شود که شما قادر هستید در آن متمرکز بر خدا، چنین روابط عشقی را تجربه کنید.



اولین اصل بزرگ آموزش می‌دهد که خدا خدای زنده است و اینکه او والدین بشریت است. بعبارت دیگر رابطه‌ی بین خدا و بشریت همچون رابطه‌ی پدر و فرزندان می‌باشد. این اولین حقیقتی بود که خدا برای من آشکار کرد. دوماً، شخصیت اصیل خدا عشق راستین است، و او همه‌ی مخلوقات و انسان را آفرید تا عشق کامل او را اجابت نمایند. بنابراین نژاد بشری مفعول خدا می‌باشند. خدا می‌خواهد تا بدون قید و شرط عشق راستین نامحدودی را به درون قلب فرزندان‌ش جاری کند.

سوماً، خدا، والدین نامرئی، بعنوان تجسم واقعی خود بر روی زمین والدین راستین را بوجود آورد تا دنیا را نجات دهند. تمامی مردم با کسب عشق راستین، زندگی راستین و نسب راستین بطور ابدی بازسازی می‌شوند. آنها این امر را با نیل به اتحادی کامل با ایده‌آل والدین راستین انجام می‌دهند.

ما بطور اعجاب‌آوری در عصر والدین راستین زندگی می‌کنیم. در تاریخ، چنین دوره‌ی بزرگ پر برکتی وجود نداشته و وجود نخواهد داشت. بنابراین ما نسلی هستیم که با بزرگترین اقبال متولد شد.

نیروی خواست بشر در دنیای منحنی امروزی به تنهائی قادر نیست تا به نظم اصیل عشق راستین مورد نظر خدا بازگردد. ما فقط از طریق قدرت پدر بهشتی‌مان و قدرت او که بوسیله‌ی والدین راستین بر روی زمین آشکار شده است، می‌توانیم بازگردیم.

يك نظم جدید براساس عشق راستین نمی‌تواند بدون مراحل انقلابی بوجود آید. والدین راستین بشریت آمده‌اند تا انقلاب صلح آمیز عشق راستین را جرقه بزنند. ازدواج مقدس بین‌المللی شعله‌های انقلاب عشق راستین را مشتعل‌تر کرده و این فرصت را بوجود می‌آورد تا دنیا بازآفرینی شده و بازسازی گردد.

مردم نمی‌توانند بدون اصلاحات اساسی در این دنیا که ضرورترین امر برای بشریت می‌باشد، انتظار داشته باشند که خوشحال بوده و یا اینکه دنیائی صلح آمیز بوجود آید.

برای اینکه صلحی جهانی بوجود آوریم ابتدا می‌باید ملتی صلح آمیز بوجود آید و صلح آن ملت می‌باید بر مبنای صلح خانواده باشد.



عشق چیزی است که خدا بیش از هر چیز دیگری خواستار آن است. خدا خواستار چه نوع عشقی است؟ آن عشقی ایده‌آل است که بتوان در آن ساکن شد. ما باید در مورد آن بدانیم. پایه برای رسیدن به چنین عشق ایده‌آلی خانواده

است. بجز عبور از سطح خانواده هیچکس قادر نخواهد بود کمال خانواده، کمال قبیله، کمال ملت، کمال دنیا و کمال جهان هستی را به واقعیت درآورد. هیچکس نمی‌تواند بدون داشتن این پایه‌ی خانوادگی، با نقطه‌ی آغازین و هدف دنیای ایده‌آل خدا متحد شود.

با وجود اینکه با قدرت طالب صلح هستید، روح و جسمتان مرتباً با یکدیگر می‌جنگند. صرفنظر از میزان بزرگی شخصیت شما، مجادله و کشمکش درون شما ناپدید نخواهد شد. بعلاوه این کشمکش در سطح فردی باقی نمی‌ماند، بلکه به سطوح روابط بین زن و شوهر و دو جامعه گسترش پیدا می‌کند. آنها از حالت اصیل بسیار منحرف شده و نمی‌دانند به کجا می‌روند، همچنین مراحل (راه) را درک نمی‌کنند، زیرا نقطه‌ی آغازین آنها اشتباه بود.



خانواده، جامعه، ملت و دنیا و از جمله انسان با چنان تضادی شکل گرفته است که دارای مشکلات و کشمکش بسیار بوده و این چیزی نیست جز تقویت چند بُعدی ناهماهنگی و مجادله که در درون هر فردی وجود دارد.

سردرگمی بین روح و جسم به سردرگمی بین علم و مذهب، بین ماده‌گرایی و ایده‌آل‌گرایی، بین ارزش‌گرایی و واقعیت‌گرایی منجر می‌شود. مذهب و فلسفه نماینده‌ی دنیای درونی روح هستند، سیاست و اقتصاد نماینده‌ی دنیای جسمی می‌اشند. همانطور که روح فاعل و هدایت کننده است و جسم در مقام مفعولی برای ایجاد هماهنگی با روح است، مذهب و سیاست نیز می‌باید در یک رابطه‌ی فاعلی و مفعولی به اتحاد و هماهنگی برسند، در غیر اینصورت جامعه‌ی ایده‌آل نمی‌تواند بوجود آید.



مردم با داشتن تضاد درونی خانواده‌هائی را بوجود می‌آورند که قادر نیستند استاندارد درستی از اخلاقیات تأسیس کنند. آنها نمی‌توانند دنیای قلب را براساس

عشق راستین تجربه کنند. آیا آن خانواده‌ها قادرند اتحاد کامل و موزونی بوجود آورند؟ از آنجائیکه واحد خانواده مسئولیتش را برای اجرای عشق راستین انجام نداده است، لرزیده و از بین می‌رود. با از بین رفتن خانواده‌ها، آیا ایجاد صلح در جامعه، ملت و دنیا احتمالی واقع‌بینانه است؟



در جامعه‌ی ایده‌آل بشری، عشق راستین که همیشه در جستجوی "دادن به دیگران" است، اساس تمامی روابط را بوجود می‌آورد. چنین عشق راستینی از تجربه‌ی عشق راستین والدین انگیزه می‌گیرد. عشق راستین والدین که بنوبه‌ی خود در عشق راستین خدا ریشه دوانیده است، برای آن است تا شخصیت کودک را تا سطح کامل خود پرورش دهد. یک مرد و زن با این روش پرورش می‌یابند و هر کدام با کسب شخصیت کامل بعنوان شوهر و زن به سوی یکدیگر می‌آیند و خانواده‌ای تشکیل می‌دهند تا از آنجا عشق راستین را به فرزندان‌شان برسانند. این نظم اصیل آفرینش است. دنیای ایده‌آل بر روی زمین وقتی بنا نهاده می‌شود که فردی برخوردار از شخصیت کامل شده قادر است تا عشق راستین را در قلمروهای هم مرکز خانواده، جامعه، ملت و دنیا گسترش دهد.

برای آنکه مالک عشق راستین شویم باید به والدین خود خدمت کرده و به آنها احترام بگذاریم. ما با انجام اینکار به اتحاد در سطح فردی، اتحاد زناشویی در مقام شوهر و زن، اتحاد برادروار بین برادر و خواهر و صلحی جهانی در بین ملتها دست پیدا می‌کنیم. خانواده‌ی و ملت ایده‌آل جایی است که همه‌ی ما در مقام والدین، فرزندان، همسران، برادران و خواهران و ملتها، دوست داریم تا مالکیت را متمرکز بر عشق راستین تأسیس کنیم. از آن نقطه صلح جهانی ابدی ظاهر خواهد شد.

خانواده زیربنای جاده‌ای است که به صلح جهانی ختم می‌شود. خانواده همچنین می‌تواند آن جاده را نابود کند.

خانواده‌ی عشق راستین پایه‌ای برای بوجود آوردن جامعه، ملت و دنیا می‌شود. آن جامعه، ملت و دنیا می‌باید متمرکز بر عشق راستین بوده و ایده‌آل و صلح‌آمیز باشد. در آن نقطه بجای عدم تفاهم، تفاهم را پیدا خواهید کرد، بجای جدائی به اتحاد خواهید رسید و بجای خودخواهی تواضع را خواهید یافت. این جامعه، ملت و دنیائی است که فداکاری و خوب خدمت کردن غالب خواهد شد.



رؤیای دنیای صلح

قرن بیستم شاهد پیشرفتهای شگرفی در زندگی بشر بوده است که همه‌ی اینها با پیشرفتهای علمی خارق‌العاده میسر شده است. همینطور قرن کشمکشهای جهانی و هرج و مرج‌های اخلاقی بوده است. از سوی دیگر، توسعه‌ی معارف علمی و تمدن بشری، این اجازه را به مردم داده است تا از زندگی همراه با وفور نعمات لذت ببرند. از سوی دیگر در سطح جهانی مشکلاتی همچون نابودی طبیعت و محیط زیست، هشدار جهانی و از بین بردن لایه‌ی اوزون نتیجه شده است. همچنین در ارتباط با وضعیت بشر مشکلات بسیار جدی بوجود آمده است. در عبور از مرحله‌ی صنعتی‌سازی و نوسازی، خانواده نابود می‌شود و مشکلات مهمی همچون مواد مخدر و ایدز، خشونت و جنایت به ما هشدار می‌دهد که بشر با بحران مواجه شده است.

مردم به طرق مختلف به دنبال صلح و خوشحالی بودند، ولی هرگز رضایت حاصل نشد.

صلح جهانی حتی از طریق تلاشهای گسترده‌ی جهانی لیگ ملل و سازمان ملل که برای پیشگیری از کشمکش بیشتر جنگ جهانی اول و دوم تأسیس شدند، بدست نیامد. حتی از طریق تلاشهای سازمانهای مذهبی نیز يك جهان پر از خوشحالی تحقق نیافته است. ایده‌آل کمونیسم بین‌المللی و رؤیای فاشیسم نیز برای به واقعیت درآوردن دنیائی ایده‌آل با شکست مواجه شدند. حتی بالاترین

دست آوردهای فنی و علمی و تلاشهای سیاسی نیز قادر نبوده‌اند تا برای بشریت صلح و خوشحالی به ارمغان بیاورند.

حتی اکنون کشمکشهای غم‌انگیزی در بسیاری از نقاط دنیا وجود دارد ... صلح و خوشحالی انسان به پیشرفتهای روحی و اخلاقی مردم وابستگی دارد. علت این است که صلح جهانی یا يك ملت صلح‌آمیز از افراد و خانواده‌ها تشکیل شده‌اند. علم و مهارت‌های فنی زمانی می‌توانند استفاده‌ی خوبی داشته باشند که - برای پیشرفت زندگی بشر - بوسیله‌ی افراد خوب مورد استفاده قرار گیرند. در طول تاریخ مقدسین و معلمین بزرگ خودشان را وقف کردند تا خانواده‌ها، جوامع و ملت‌ها را بسوی دنیائی صلح‌آمیز و شاد راهنمائی کنند. برای شروع مبارزه با قرن بیست و یکم احتیاج به والدین راستین بشریت، آموزگار راستین و مالک راستینی داریم که بتوانند رهبران کاملی در زمینه‌های اخلاقی و روحی پرورش دهند.

همانطور که بدون شك آگاهی دارید، هر روز که می‌گذرد به هر میزان که دنیا بیشتر شکاف برمی‌دارد به همان نسبت انسانها تشنه‌ی صلح می‌شوند. پس صلح چگونه می‌تواند بدست آید؟ در دنیای امروز نظم و ترتیب از بین رفته است، بنابراین ایجاد صلح یعنی اصلاح کردن آن نظم. برای اصلاح نظم، فاعلها و مفعولها می‌باید موقعیتهای خودشان را پیدا کرده و روابط دو جانبه و متحدی را بوجود آورند.

صلح فقط در سطح جهانی مورد نیاز نیست بلکه در سطوح ملتها، جوامع و همینطور خانواده‌ها به آن احتیاج داریم. حتی افراد نیز در اشتیاق هستند تا بین روح و جسمشان صلح حاکم گردد.

در بین سطوح مختلف صلح، نخست کدامیک می‌باید بوجود آید؟ آسان است اگر فکر کنیم که اول صلح جهانی تحقق پذیرد و سپس بر پایه‌ی آن صلح ملتها، جوامع، خانواده‌ها و سرانجام افراد امکان پذیر باشد. ولی این دیدگاه نادرستی است. در واقع این مراحل برعکس مراحل مورد نیاز برای رسیدن به صلح

است. نخست صلح فردی می‌بایست به واقعیت درآید. صلح خانوادگی بزودی از آن پیروی می‌کند و فقط بر مبنای آن پایه صلح جوامع، ملل، و صلح جهانی در دسترس خواهد بود. علت این است که افراد واحد اساسی برای خانواده‌ها هستند و خانواده‌ها واحد اساسی جوامع و ملت‌ها می‌باشند.

رهبران بطور مکرر بر این باورند که از طریق سازمانها و افکار والا می‌توانند نظم جامعه و صلح جهانی را بازسازی کنند. ولی در واقعیت صلح بشری هرگز نمی‌تواند از طریق این دو مورد به تنهایی به واقعیت درآید. سازمانهای بین‌المللی همچون سازمان ملل و سیستمهای فکری همچون کمونیسم و دموکراسی همه تلاش کرده‌اند تا به روش خودشان صلح را به واقعیت درآورند، ولی هنوز صلح از دسترس ما بدور است و دنیا هر روز سردرگمی بیشتری را تجربه می‌کند. تا زمانیکه جستجو برای صلح، از صلح فردی آغاز نشود، این تلاش در معرض شکستهای مکرر است.

در نتیجه صلح فردی چگونه بدست می‌آید؟ این امر با فردی بدست می‌آید که دارای عشق بوده و آن را بکار می‌گیرد. این مطلب درست است زیرا عشق برای هر چیزی شرط اولیه‌ی اتحاد است. اتحاد می‌تواند بر پایه‌ی عشق و صلح بر پایه‌ی اتحاد طرح‌ریزی شود.

هم عشق نسبی و هم عشق مطلق، هر دو، وجود دارند. عشق نسبی متناسب با مکان و زمان دادن آن تغییر می‌کند، ولی عشق مطلق تغییرناپذیر و ابدی است. چون اولی خودمحور بوده و بر مبنای روابط موجود تغییر می‌کند، از سوی دیگر چون دومی همیشه به خاطر منافع دیگران وجود داشته و به کل خدمت می‌کند تغییرناپذیر است. عشق مطلق چیزی جز عشق وجودی مطلق نیست، بنابراین آن عشق می‌باید عشق خدا باشد. از طریق عشق نسبی اتحاد هرگز نمی‌تواند حاصل شود، تنها از طریق عشق مطلق است که اتحاد ممکن می‌شود. روح و جسم هر فرد می‌تواند تنها با عشق راستین به اتحاد برسد سپس احساساتی همچون آرامش، لذت، رضایت و حس ارزشمندی می‌تواند تجربه شود. تنها از چنین

فردی استاندارد صلح می‌تواند ترسیم شود.

هنگامیکه والدین و فرزندان، شوهر و زن و برادران و خواهران يك خانواده به نوبه‌ی خودشان عشق مطلق را بکار می‌گیرند، اتحاد خانواده بدست خواهد آمد. آن خانواده سرشار از خوشحالی هماهنگی و والاتر از همه‌ی اینها لبریز از صلح خواهد بود.

همینطور جامعه‌ای که با چنان خانواده‌هائی صلح‌آمیز شکل می‌گیرد، جامعه‌ای صلح‌آمیز خواهد بود. اگر خانواده‌هائی که در جامعه وجود دارند هماهنگ شده و به یکدیگر کمک کنند، بدون شك جامعه‌ای درخشان و صلح‌آمیز خواهد بود، زیرا نظم بوجود آمده و اتحاد بدست می‌آید.

ملتی که بوسیله‌ی چنان اجتماعات صلح‌آمیزی شکل می‌گیرد نیز قطعاً ملتی صلح‌آمیز خواهد بود.

بعلاوه يك ملت فقط مجمعی از جوامع دیگر نیست، بلکه سازمانی مؤثر است که شامل افراد و خانواده‌های عشق می‌باشد. در درون آن می‌باید نظم و اتحاد کاملی بوجود آید، آنگاه صلح راستین ملت، می‌تواند تحقق پذیرد. برای بیان این مطلب به شکلی دیگر، حتی يك ملت برای تحقق صلح و حفظ آن به عشق خدا نیاز دارد. اگر چه خانواده‌ها که اساس ملت هستند ممکن است متمرکز بر عشق مطلق باشند، ملت بعنوان بدن مؤثر می‌باید قادر باشد تا عشق راستین را در سطح ملی بکار گیرد. دولت و مردم می‌باید از نظر درونی به اتحاد برسند و ملت از نظر بیرونی می‌باید با همسایگان متحد شده و صلح راستین را به واقعیت در آورند.

نیاز به گفتن نیست که صلح جهانی تنها براساس اتحاد ملتها شکل خواهد گرفت. هنگامیکه ملتی در تلاش است تا تمام تأکیدش را بر تجارت و روشهای دیگر متمرکز کرده و از منافع ملی خود حمایت کند، وقتیکه هر ملتی با عشق راستین خدمت به ملل دیگر و دنیا را آغاز کرده و بطور مستمر از جو بین‌المللی حمایت می‌کند، صلح مرکزی بشری محافظت خواهد شد.

بنابراین آشکار است که صلح جهانی با صلح فردی آغاز شده و به سطح

خانواده‌ها، جوامع و ملل گسترش پیدا می‌کند تا در نهایت صلح جهانی شود. در اینجا مایل هستیم که عشق مطلق و ارزش مطلق را یادآوری کنیم. براساس پایه‌ی عشق است که ارزش حقیقت خوبی و زیبایی شکل می‌گیرد، بعنوان مثال، بکارگیری عشق بعنوان کاری خوب ارزیابی می‌شود، یعنی عشق در جریان عمل به شکل "خوبی" ظاهر می‌گردد، بنابراین هنگامی که عشق مطلق که همان عشق خدا است به جریان می‌افتد، خوبی مطلق آشکار می‌گردد. اعمال فردی که عشق مطلق را بخاطر صلح به جریان می‌اندازد خوبی است (خوبی مطلق)، و در وضعیتی مشابه اعمال خانواده‌ای که بخاطر صلح عشق را به جریان می‌اندازد خوبی نامیده می‌شود. این قانون در مورد اجتماعات، ملتها و دنیا صادق است.

بعبارت دیگر، برای اینکه صلح راستین را به واقعیت درآوریم، می‌باید فرد، خانواده، جامعه، ملت و دنیا، همگی ارزشهای مطلق را که عبارتند از: حقیقت مطلق، خوبی مطلق، و زیبایی مطلق، به واقعیت درآوریم. بکارگیری خوبی مطلق با نیاز بیشتری مورد تأکید است، زیرا پس از آن هیچ عنصر پلیدی نمی‌تواند مانع این نظم شده و آن را از بین ببرد.

چون ارزشهای روحی حقیقت، خوبی و زیبایی براساس عشق شکل می‌گیرند، بدون آگاهی از عشق مطلق که همان عشق خدا است، حقیقت مطلق، خوبی مطلق و زیبایی مطلق به واقعیت در نخواهد آمد و در جائیکه این ارزشهای مطلق به واقعیت در نیایند، صلح راستین وجود ندارد.

بدینسان، برای صلح راستین بشریت، عشق مطلق می‌باید بکار گرفته شود، ولی قبل از جریان‌یابی این عشق، باید آن را درک کرد.

من قبلاً اعلام کردم که عشق مطلق، عشقی است که بخاطر منافع دیگران عمل کرده، به دیگران خدمت کرده و ابدی و تغییرناپذیر است. چرا عشق مطلق به همه خدمت می‌کند و تغییرناپذیر باقی می‌ماند؟ و چرا صلح تنها از طریق عشق به واقعیت درمی‌آید؟

این سؤالات احتیاج به جواب دارند. برای اینکه به همه‌ی این سؤالات پاسخ داده

شود، نخست باید "خالق مطلق" و انگیزه و هدف او برای آفرینش جهان هستی و بشریت، کاملاً روشن شود. انگیزه و هدف آفرینش مخصوصاً بعنوان استانداردی ضروری برای به جریان انداختن عشق و تأسیس صلح می‌باشد. قبل از اینکه هر نقشه‌ای مورد استفاده قرار گیرد، ابتدا می‌باید هدف معینی وجود داشته باشد. هر عملی بدون داشتن هدف بیهوده است.

اگر انسان بوسیله‌ی خالق مطلق آفریده شده و می‌باید عشق او را بجریان بیاوراند، آنگاه کاملاً واضح است که برای آفرینش انسان انگیزه و هدفی وجود دارد. برای آنکه این انگیزه و هدف روشن شود، توصیفی از خالق مطلق که مفهوم صحیحی از خدا می‌باشد، می‌باید در ابتدا بوجود آید و بر طبق آن علت اینکه چرا باید عشق خالق مطلق بکار گرفته شود تا صلح به واقعیت درآید نیز روشن خواهد شد.

بنابراین من اعلام می‌کنم که برای صلح راستین بشر، ضروری است که خالق مطلق را بدرستی بفهمیم. پس از آن است که می‌توانیم عشق او را به جریان انداخته و سرانجام ارزشهای مطلق او را به واقعیت درآوریم.^۱



گاهی اوقات مردم آمریکا سؤال می‌کنند، "چرا رورند مون که یک رهبر مذهبی است دست به کارهای سیاسی می‌زند؟" من (در پاسخ) می‌گویم "اندیشه‌ی رورند مون با شما تفاوت دارد. سیاست چیست؟ من معتقد هستم که سیاست شبیه بدن و مذهب همانند روح است و (به این دلیل) مشتاق هستم تا به هر دو رهبران دینی و رهبران سیاسی (جهان) آموزش بدهم."

مذهب در تلاش است تا دنیای روح را متحد سازد و سیاست تلاش دارد تا دنیای جسم را متحد کند. دنیای جسم که نماینده‌ی دنیای مادی است، به شکل کشور بوده و می‌باید متمرکز بر دنیای مذهبی و دنیای قلب متحد شود. بدین ترتیب مرکز دنیای روحی باید مرکز دنیای جسمی را هدایت کند.

^۱ صلح جهانی چگونه بدست خواهد آمد؟ ۱۹۸۰/۱۱/۲۷



در اصل رهبران مذهبی باید رهبران سیاسی را هدایت کنند و رهبران سیاسی باید به رهبران اقتصادی آموزش بدهند، این اصل بود. اساساً رهبران مذهبی نباید با مشکلات اقتصادی ارتباط داشته باشند. اکنون مذهب، سیاست و اقتصاد از یکدیگر جدا شده اند. بنابراین با وجود اینکه من یک رهبر مذهبی هستم، ولی هنوز مشتاقم تا رهبران سیاسی و اقتصادی را آموزش بدهم.



اصلی که روح و جسم باید متحد شوند می‌بایست نه تنها بوسیله‌ی افراد بکار گرفته شود، بلکه باید در سطح جهانی مورد استفاده قرار گیرد. برای همین منظور سازمانهای بسیار زیادی را تأسیس کردم تا به صلح جهانی برسیم. بعنوان مثال "سازمان بین‌المذاهب برای صلح جهانی" را تأسیس کردم تا همکاری بین مذاهب را بعنوان نماینده‌ی دنیای درونی روح ارتقاء دهیم. همینطور با اعلام مدیریت بیرونی امور بشری که نماینده‌ی جسم است، تلاش کردم تا هماهنگی بین کشورها را از طریق فعالیتهای "سازمان صلح جهانی"، "سازمان ملل جزیره‌ای برای صلح جهانی"، "سازمان ملل شبه جزیره‌ای برای صلح جهانی" و "سازمان ملل قاره‌ای برای صلح جهانی" را ارتقاء دهیم. اخیراً با احساس نیاز برای ظهور عصری که روح و جسم و یا مذهب و عمل عقلانی بتوانند با هم کار کرده و همکاری نمایند، "سازمان بین‌المللی بین‌المذاهب برای صلح جهانی" را تأسیس کردم.

مشکلات بشری در ریشه، کاملاً اجتماعی یا سیاسی نیستند و بنابراین خط مشی اجتماعی و سیاسی همیشه تأثیری محدود خواهد داشت. اگر چه اختیارات دنیوی بر بسیاری از جوامع انسانی حاکم است ولی مذهب در قلب هویت ملی و فرهنگی قرار گرفته است. در واقع از خودگذشتگی و ایمان مذهبی بیش از آنکه برای وفاداران به سیاست اهمیت داشته باشد برای مردم عادی حائز اهمیت است. دفاتر مذهبی و سیاسی سازمان ملل متحد با کار کردن با یکدیگر و تفاهم دو

جانبه، قادر خواهند بود تا پیشرفتهای بزرگی را در رفتن بسوی دنیای صلح‌آمیز ایفا کنند. عقل و بصیرت رهبران بزرگ مذهبی، بطور واقعی تکمیل‌کننده‌ی دیدگاه سیاسی، تجربه و مهارت رهبران سیاسی دنیا، می‌باشد.

حتی در این لحظه در سراسر دنیا بر سر مرزها درگیریها و کشمکشهای بسیار زیادی در گرفته است، به همین سبب دنیا متحمل زیان از دست رفتن زندگی بسیاری از انسانها می‌شود. بعلاوه پولی که برای ایجاد جنگ و برقراری صلح هزینه شده است به میلیاردها دلار میرسد. به همین دلیل، بسیاری از ابتکارات و تلاشها از بین رفته است. با توجه به همه‌ی درگیریهای موجود هنوز راه حل جامعی بطور کامل بدست نیامده است.

برای حل این مشکل، میل دارم چند پیشنهاد به شما ارائه دهم:

قلمرو صلح

امروز پیشنهاد می‌کنم که سازمان ملل و رهبران مذهبی برای بوجود آوردن قلمرو صلح در مناطق پر آشوب، قلباً تلاش کنند. اینکه این مرزهای پر آشوب از رودخانه‌ها، کوهها، مزارع، و یا دریا عبور می‌کنند، ما می‌توانیم در امتداد این مرزها قلمرو دفاعی یا قلمرو صلح ایجاد کنیم.

این قلمروها مستقیماً بوسیله‌ی سازمان ملل کنترل می‌شوند و مردمی که از سراسر دنیا خودشان را برای تأسیس صلح جهانی وقف کرده‌اند اجازه دارند تا در این قلمروها مستقر شوند. سازمان ملل مسئول خواهد بود تا ساکنین این مناطق را راهنمایی کند تا آنها برای عینیت بخشیدن به ایده‌آل این سازمان پیشقدم شده و با اعلامیه‌ی صلح موافقت کنند. این مناطق صلح، لنگرگاهی خواهد بود که بخاطر صلح، کامیابی و آشتی شکل می‌گیرد، این مناطق از تبعیض نژادی و جنسی، نقض حقوق بشر و جنگ آزاد خواهد بود. همچنین این مناطق لنگرگاهی بومی و محیطی برای تمامی دنیای طبیعی خواهد بود.

برای بوجود آوردن چنان محدوده‌ای از صلح، آزادی و هماهنگی بومی،

کشورهای درگیر می‌باید تمایل داشته باشند تا زمین مورد نیاز را فراهم نمایند. این کار ساده ای نیست، زیرا با واگذار کننده‌ی زمین، حتی برای ایجاد منطقه‌ی صلح، مخالفت بعمل خواهد آمد. من برای یافتن راه حلی برای این مشکل زحمات زیادی را متقبل شده‌ام، مخصوصاً که این موضوع در مورد زادگاه من، کشور کره، نیز صادق است.

من آموخته‌ام که اهمیت مشیت شده‌ای برای کشور کره وجود دارد که قربانی جنگ سرد بوده است. همانطور که می‌دانید، تقسیم کره و جنگی که صورت گرفت نتیجه‌ی جنگ سرد بود. جنگ کره که در آن جوانان شانزده کشور دنیا تحت لوای پرچم سازمان ملل برای حمایت از آزادی خونشان را ریختند، جنگی عدالت خواهانه و بیسابقه در تاریخ بود. من همیشه نسبت به سازمان ملل و آن شانزده کشور قدردان خواهم بود. ولی اتحاد صلح‌آمیز کره هنوز به واقعیت در نیامده است. به همین دلیل من مکرراً به مأموریت جدی سازمان ملل برای ساختن یک دنیای صلح‌آمیز و اینکه چطور این موضوع به مشیت خدا ارتباط دارد فکر می‌کنم. صادقانه امیدوار هستم که وضعیت جاری اصلاحات و همکاری بین کره‌ی شمالی و جنوبی که از ماه ژوئن سال قبل آغاز شد استمرار داشته باشد. من امیدوارم تمام مناطق غیرنظامی در طی خط علامتگذاری شده‌ی نظامی ۱۵۵ مایلی (شرقی- غربی) که از شبه جزیره‌ی کره می‌گذرد، بتواند به یک منطقه‌ی صلح تحت نظارت سازمان ملل مبدل شود. من بر این باور هستم که سازمان ملل در این تلاش برای آموزش درسهای مهم مربوط به صلح با ساختن نمایشگاه، موزه، مکانهای آموزشی، و پارکهای صلح‌آمیز در این منطقه، پیشقدم خواهد شد. من برای کمک به جبران از دست رفتن سرزمینهایی که کشورها ممکن است برای تأسیس مناطق صلح سازمان ملل از دست بدهند، تقریباً ۱/۲ میلیون هکتار از زمینهای حاصلخیز در کشورهای آمریکای جنوبی خریداری کرده‌ام. من قبلاً به رهبران کره‌ی شمالی و جنوبی اعلام کرده‌ام که آماده هستم تا معادل آن مقداری از زمینهای خریداری شده در آمریکای جنوبی را برای استفاده‌ی آنها

تخصیص دهم.

از آنجائیکه من این پیشنهاد را بطور عمومی اعلام میکنم، آرزوی قلبی من این است که رهبران خوشبین دنیا بتوانند این هدف را درک نموده و به من ملحق شوند. بویژه امیدوار هستم که آنها مشتاقانه زمین و پولشان را برای استفاده‌ی سازمان ملل در ساختن مناطق صلح تحت نظر آن سازمان اهداء کنند. این مناطق تحت نظارت سازمان ملل، به جوامع اخلاقی ایده‌آل، جائیکه طبیعت و انسان در هماهنگی زندگی می‌کنند، تولد خواهد داد.

قبلاً در دسامبر ۱۹۹۸، در سخنرانی برای رهبران مذهبی که برای يك کنفرانس بین‌المللی تحت عنوان "به واقعیت درآوردن ایده‌آل بین‌المذاهب: به وراي گفتگو رفتن و عمل کردن" جمع شده بودند، پیشنهادی برای ساختن صندوق بین‌المللی صلح ارائه دادم. همه‌ی رهبرانی که در آن کنفرانس شرکت کرده بودند، تصمیم گرفتند نهضتی بوجود بیاورند که در آن مردم مذهبی دنیا برای صلح جهانی اعانه جمع‌آوری کنند. من پیشنهاد کردم که آن مبلغ اهدائی بر مبنای عدد هفت داده شود، زیرا افراد مختلف و کشورها با واقعیت‌های اقتصادی متفاوتی روبرو می‌شوند، يك شخص ممکن است برایش سخت باشد که حتی فقط هفت دلار بدهد در حالیکه ممکن است شخص دیگری قادر باشد هفت میلیون دلار بدهد، من اعتقاد دارم که اگر همه‌ی مردم مذهبی بر روی زمین قلباً یکی شوند، بطور فعالی در این جمع‌آوری اعانه تلاش خواهند کرد. پول جمع‌آوری شده برای ساختن قلمرو صلح و آموزش ایده‌ی آل صلح و روش‌های رسیدن به آن مورد استفاده قرار گیرد. علاوه بر مردم مذهبی، سازمان ملل نیز می‌تواند تمامی کشورها و شهروندان آنها را تشویق کند تا سالانه در این امر مالی مشارکت داشته باشند. این پولها می‌تواند تحت نام "صندوق صلیب سفید" اهداء گردد.

افراد خیرخواه ثروتمند، رهبران تجاری و صنعتی، رهبران در زمینه‌های دیگر، همراه با افراد و سازمانها، ترغیب می‌شوند تا فعالانه در ساختن قلمرو صلح سازمان ملل مشارکت کنند. بدین ترتیب آنها می‌توانند در ساختن محیطی از

صلح و جمع‌آوری پول مورد نیاز پیشقدم باشند.

بنابراین راه حل مشکلات جهانی پیچیده‌ی ما در آفریدن اتحاد بین روح و جسم، و هماهنگ کردن روابط بین مرد و زن نهفته است. اگر بتوانیم این دو هدف را اجابت کنیم، راه حل تمامی مشکلات دنیا را نیز پیدا خواهیم کرد. چرا روح و جسم با یکدیگر به جدال برمی‌خیزند؟ چرا مرد و زن قادر نیستند به هماهنگی و اتحاد نائل شوند؟ علت این است که در طول تاریخ چیزی اشتباه بود. اعتقاد من بر این است که در طلوع تاریخ بشری، سقوط صورت گرفت و پس از آن بود که روح و جسم هر فردی از یکدیگر جدا شده و بین شوهر و زن جنگ و درگیری صورت گرفت. دنیای بشری متمرکز بر شیطان پلید شد.

راه حل مشکلات دنیا

اولین گام برای حل مشکلات دنیا این است که خدا را پیدا کنیم. دومین گام این است که شیطان پلید را از این دنیا اخراج کنیم و سومین مرحله این خواهد بود که مردان و زنانی بسازیم که اتحاد روح و جسم را به واقعیت درآورند. خدا آدم و حوای سقوط کرده را از باغ عدن اخراج کرد. آنها به جای آنکه متمرکز بر خدا شوهر و زن شوند، متمرکز بر شیطان ازدواج کردند و چون در آن وضعیت به فرزندان تولد دادند، همگی نسب شیطانی را به ارث بردند. نسب خونی آنها فاسد شد.

از طریق عمل زنا، بزرگ فرشته که شیطان شد، عروس خدا را دزدید. این اصل خدا است که هرگاه يك رابطه‌ی عشقی بوجود آید (چه عشق راستین و چه عشق دروغین)، مالکیت از آن نقطه آغاز می‌گردد. براساس این اصل اجداد بشری تحت تملك شیطان درآمدند.

اساساً قرار بود که روح و جسم متمرکز بر عشق راستین خدا یکی شوند. اما همانطور که از آب درآمد قبل از اینکه عشق راستین خدا فرصتی داشته باشد تا در روح انسان به کمال برسد، روح بوسیله‌ی عشق دروغین شیطان محدود شد.

این واقعه شیطان را قادر ساخت تا در جسم ریشه بدواند. اساساً قرار بود که روح، قطب مثبتی بر جسم اعمال کند ولی بخاطر سقوط بشر، جسم قطب مثبت دیگری را تشکیل داد که ذات اصیل را دفع کرده و سرانجام بر آن مسلط شد.

به این دلیل، خدا کار می کرده است تا نیروی عشق راستین را به روح انسان منتقل کند، تا بر جسم که در عشق دروغین غوطه‌ور شده بود پیروزی مطلق بدست آورد. تنها هنگامیکه روح و جسم از طریق عشق راستین متحد شوند، می‌توانند به وضعیتی برگردند که خدا در درون آنها زندگی کند.

اجداد سقوط کرده اجداد دروغین شدند و به این دلیل بود که نیاز به مذهب و ناجی احساس شد. وظیفه‌ی مذهب و هدف از آمدن ناجی از بین بردن جهنم، عشق دروغین، زندگی دروغین، و نسب دروغین است که باعث تولد فرد دروغین، خانواده‌ی دروغین، جامعه‌ی دروغین، ملت دروغین، دنیای دروغین شد. مذهب و ناجی می‌باید ما را برای رفتن به سوی دنیای اصیل عشق راستین، زندگی راستین و نسب راستین هدایت کنند که همان دنیای والدین راستین متمرکز بر خدا می‌باشد.

خدا نیز هنگامیکه تنها است احساس تنهائی می‌کند. او بهشت و زمین را متمرکز بر "ایده‌آل رابطه‌ای" آفرید و علت این بود که می‌خواست عشق راستین را پیدا کند. در مشاهده‌ی جهان آفرینش متوجه می‌شوید که همه چیز به صورت زوج آفریده شده است. دنیای مواد آلی، دنیای گیاهان، و دنیای حیوانات همگی بر اساس رابطه‌ی فاعلی و مفعولی بعنوان مدل و الگویی از عشق راستین در بین انسانها آفریده شده‌اند.

عشق راستین علت اساسی تولد زنان بخاطر مردان و تولد مردان بخاطر زنان می‌باشد. یافتن راه حل برای مشکلات دنیا تنها هنگامی میسر است که روح و جسم ما (و هنگامیکه مرد و زن) دقیقاً بخاطر هدف یکی شدن متمرکز بر عشق راستین زندگی کنند. عشق راستین تنها می‌تواند در وضعیتی پیدا شود که فرد

بخاطر "مکمل رابطه‌ای" خودش زندگی کند. عشق شیطان متمرکز بر فرد در حالیکه عشق خدا متمرکز بر دیگران است. این دو نوع عشق شدیداً با یکدیگر در تضاد هستند.

برای آنکه بدنهای سقوط کرده‌ی ما از دنیای شیطانی آزاد شوند، مطلقاً باید بدانیم که به مقام دومین خدای مرئی نائل شده‌ایم، و اینکه خدای نامرئی فاعل ایده‌آل عشق راستین و ما در موقعیت مفعول مطلق او هستیم. روح و جسم ما باید با خدای نامرئی و با عشق راستین متحد شود و ما همانگونه که به خود خدا احترام گذاشته و افتخار می‌کنیم، باید به قلب و وجدان خودمان احترام گذاشته و افتخار کنیم.

۲. اهمیت به کار بردن عشق در ورای خانواده چیست؟

خدا بر طبق قانون جهانی حرکت می‌کند. قانون جهانی بخاطر يك فرد کار نمی‌کند بلکه بخاطر خوبی عموم کار می‌کند. قانون جهانی روح فداکاری را عینیت بخشیده و در خدمت به دیگران می‌باشد.^۲



تعریف خدا از خوبی، دادن کامل، خدمت کردن کامل، و تواضع مطلق می‌باشد. ما به خاطر زندگی برای دیگران وجود داریم، شما به خاطر دیگران زندگی می‌کنید و دیگران به خاطر شما زندگی می‌کنند. خدا بخاطر انسان زندگی می‌کند و انسان بخاطر خدا وجود دارد. شوهر بخاطر همسرش زندگی کرده و زن برای شوهرش وجود دارد. این خوبی است و در اینجا اتحاد، هماهنگی و کامیابی بفرور وجود دارند.^۳



من این را می‌دانم که فرهنگ غرب بر مبنای فردگرایی سازماندهی شده است. لیکن فردگرایی خودخواهانه محکوم شده و فداکاری فردی شکوفا خواهد شد. فردگرایی به خودی خود خوب است. خدا به هر کسی روشی منحصر بفرد برای خدمت کردن داده است ولی فردگرایی بدون خدا فقط می‌تواند قلعه‌ای بر روی شن و ماسه‌های پوسیده بسازد.^۴



عشق راستین جایی است که خدا و بشریت با یکدیگر ملاقات کرده و یکی می‌شوند. در عشق راستین است که بشریت قادر به دیدن خدا و لذت بردن از زندگی ابدی است. به این علت عشق راستین می‌تواند بر تمامی مشکلات دنیا غلبه کند. از طریق عشق راستین که بواسطه‌ی آن ما خودمان را فدا کرده تا به خاطر دیگران زندگی کنیم، می‌توانیم برای مشکلاتی همانند تبعیض نژادی، خشونت، تضاد فقیر و غنی، و دیگر موضوعات متفاوت راه‌حلهائی بیابیم. خانواده‌ها که اعضای آن متمرکز بر عشق راستین متحد می‌شوند، می‌توانند با فساد اخلاقی که بر بسیاری از جوانان ما غلبه کرده است، مبارزه کنند.

هنگامیکه فرد، خانواده، جامعه، ملت و دنیا از طریق عشق راستین یکی می‌شوند، آنگاه بشریت می‌تواند انتظار آینده‌ی روشنی را داشته باشد.

رهبران گرامی جهان، عصر کنونی قبل از این در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جنبه‌های دیگر به ورای تمامی موانع بین‌المللی رفته است و ما به عصر "فوق ناسیونالیستی" پا می‌گذاریم. اکنون عصر واحد ملی که شما مسئول آن بوده و خودتان را برایش فدا کرده‌اید، سپری شده و مرحله‌ی جدیدی گشوده می‌شود که در آن تمامی مردم دنیا می‌باید بطور یکپارچه و بصورت یک واحد همکاری کنند.

دنیای امروز در واقعیت، تنها فقط بوسیله‌ی تعداد کمی از رهبران تحت تأثیر قرار گرفته و هدایت می‌شود. اگر همه‌ی شما که امروز در اینجا گرد هم جمع

آمده‌اید به سادگی با یکدیگر متحد شده و برای آموزش دادن به بشریت پیشقدم شوید، آنگاه بزودی آینده‌ی دنیا در دستان شما قرار خواهد گرفت.^۵



مشکلات نوجوانان همواره اغتشاش عمومی بهمراه دارد، علت مشکلات آنها چیست؟ با توجه به اینکه تقریباً همه‌ی آنها با موضوعات احساسی ارتباط دارند، علت مشکلات آنها، نداشتن والدین و برادران و خواهران سالم و رابطه‌ی ناسالم مرد و زن می‌باشد. با توجه به واقعیتی اینچنین، برای اصلاح چنین مشکلات مخربی، چگونه و از کجا می‌توانیم راه حل مناسبی پیدا کنیم؟ این راه حل در خانواده وجود دارد.

تمامی مشکلات نوجوانی از خانواده آغاز می‌شود. آنها والدین دارند، ولی قلب والدینی در عمق قلب فرزندان کاشته نشده است. عبارت دیگر عشق والدینی عمیقاً در مغز استخوان فرزندان متبلور نگردیده است و به این سبب فاصله‌ی بین والدین و فرزندان بیشتر و بیشتر می‌شود. تعداد مردمی که در خانواده‌هایشان شکست می‌خورند، رو به افزایش بوده و همچنین تعداد مردم ناتوان در تأسیس خانواده غالب می‌آید. جامعه‌ی مدرن جامعه‌ای جهنمی شده است، جایی که عشق خشکیده و عدم اعتماد، اضطراب و ترس شیوع پیدا کرده است. شما که در این عصر زندگی می‌کنید، وظیفه و مسئولیت دارید که این جامعه را پاک کرده و جریانی از عشق بسازید که امید و آرزوی خدا است.



اساسی‌ترین شرط ضروری برای جامعه و ملت چیست؟ سه شرط وجود دارد، نخست به والدین نیاز داریم، دوم به آموزگار و سوم به سلطان نیاز داریم. در بین والدین چه کسی بهترین است؟ بهترین والدین خدا است، که والدین عمودی می‌باشد. در بین همه‌ی آموزگاران بهترین آموزگار کیست؟ او نیز خدا

^۵ اتحاد مجدد کره و صلح جهانی ۱۹۹۶/۱۴/۰۱

بعنوان آموزگار عمودی است. در بین تمامی سلاطین چه کسی بهترین سلطان است؟ او نیز خدا است که سلطان عمودی می‌باشد. بنابراین خدا می‌تواند والدین، آموزگار و سلطان باشد.

آموزگاران باید عشق را آموزش بدهند، این مهمترین چیز برای آموزش است. آنها باید به مردم آموزش بدهند تا آنها بتوانند دومین آفریننده و شبیه خدا شوند، یعنی کسی که بخاطر دیگران زندگی میکند. عشق ابدی است، در حالیکه معلومات و دانش فقط در يك نسل دوام دارد.

آموزگاران باید سه نوع فکر داشته باشند: آنها باید قلب والدینی همچون پدر و مادر داشته باشند، آنها باید طوری فکر کنند که گوئی به شخصی آموزش می‌دهند که جانشین آنها خواهد شد و یا اینکه نسب آنها را به ارث می‌برد. آنها باید دارای چنان فکری باشند که به دانش آموزانی که مسئولیت ملتشان را بعهدہ خواهند گرفت، آموزش دهند. هنگامیکه آموزگاران چنین فکر و اندیشه‌ای دارند، تمامی افراد، خانواده‌ها و ملتها پیشرفت خواهند کرد.

رئیس جمهور يك کشور در مقام والدین قرار دارد، آموزش دهندگان مدارس در مقام معلم هستند، بعضی از رهبران در شرکتهای و دفاتر دولتی هستند، آنها در مقام مادر هستند.

مردم در ملاقات با رهبر راستین، بطور اتوماتیک وار والدین راستین و آموزگار راستین را دریافت خواهند کرد. لازم است که آنها حداقل یکی از سه فاعل را ملاقات کنند. اگر معلم راستینی وجود دارد، در آنجا همچنین والدین راستین و سلطان راستین نیز وجود خواهد داشت.

شما باید سلطانی راستین، سرور خانواده، سرور ملت، سرور دنیا و سرور پادشاهی بهشتی شوید. اگر تمامی مردم سرورانی شوند که قادر باشند پادشاهی بهشتی را احاطه کنند، در این دنیا هیچ تضاد و دسیسه‌ای وجود نخواهد داشت. بلکه بجای آن گروههای متواضعی از فرد و خانواده این دنیا را پر خواهد کرد.



به درخت فکر کنید: بنظر می‌رسد که بخاطر برگهای سبزش زندگی می‌کند. اما نظمی برای زندگی‌اش وجود دارد. ریشه، بدنه، شاخه و برگ، هر چیزی براساس نظم به یکدیگر مرتبط شده‌اند. همچنین نباید نظم بین انسانها را نادیده بگیریم، با وجود اینکه همه زندگی یکسان دارند، نظم بین آنها می‌باید مشخص شود. آیا برگها می‌توانند بجای ریشه عمل کنند؟ اول ریشه بوجود می‌آید و پس از آن برگها شکل می‌گیرد. درخت از اصل جهانی پیروی می‌کند، هر وجودی در جهان هستی می‌باید از اصل متابعت کند.

نیل به دنیای صلح

عشق خدا مطلق است. بر طبق این اصل بهشتی است که رابطه‌ی شوهر و زن نمیتواند شکسته شود. جامعه‌ی سقوط کرد بشری این دیدگاه را از دست داده است و می‌باید طوری بازسازی شود که گوئی ممکن است به زادگاه اصیل بازگردد. هنگامیکه این بازسازی به واقعیت درآید، سازمان صلح جهانی هدفش را اجابت خواهد کرد. در آن نقطه بهشت خانوادگی بهشت ملی شده، بهشت ملی بهشت جهانی شده و بهشت جهانی پادشاهی بهشتی در دنیای روح خواهد شد. این نقطه‌ای خواهد شد که ما در آن حداقل به صلح جهانی دست خواهیم یافت. موقعیتی که در آن شوهر و زن ازدواج کرده و با عشق راستین یکدیگر را دوست می‌دارند، قصر بهشتی است که منشاء عشق، زندگی و نسب خدا و بشریت می‌شود. این نقطه‌ی آغازین برای ایده‌آل پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح می‌باشد.

وقتی فرزندان که میوه‌ی چنان عشق راستینی هستند در مقام شوهران و زنان به اتحادی کامل نائل می‌شوند، خانواده‌هائی بوجود می‌آورند که در ملازمت به خدا زندگی می‌کنند. آنها پایه‌ای تشکیل می‌دهند که براساس آن صلح و تمامی

ایده‌آلها می‌توانند اجابت شوند. سپس مرد و زن که هر کدام نماینده‌ی یک جهت هستند، در خانواده‌هایشان عشق راستین را به کمال خواهند رساند.

خدا متمرکز بر عشق راستین انسان را بعنوان وجودی با ارزش نامحدود به کمال می‌رساند. هنگامیکه این عمل انجام شد خدا نیز کمال عشق راستین را مشاهده خواهد کرد که همان اجابت شدن ایده‌آل خانواده، اجابت شدن ایده‌آلش برای آفرینش و گهواره‌ی ایده‌آل عشق راستین ابدی است. از نقطه نظر خانواده‌ی آدم و حوا، خدا اولین جد، آدم و حوا دومین جد و فرزندانشان سومین جد هستند. یک وفاداری متمرکز بر خدا...! خانواده‌ی آدم و حوا وفاداری متمرکز بر خدا را بوجود می‌آورند. خدا در مقام پدربزرگ و مادربزرگ قرار دارد. آدم و حوا در مقام والدین و نسل آدم و حوا در مقام فرزندان هستند. به این ترتیب الگوی اصیل سه نسل در یک خانواده به واقعیت در می‌آید. با توجه به الگوی اصیل، پدربزرگ و مادربزرگ در مقام شاه و ملکه‌ی دنیای روح، نماینده‌ی خدا و پادشاهی بهشتی در دنیای روح هستند، آنها می‌باید همانگونه که به خدا احترام می‌گذاریم مورد احترام قرار گرفته و به آنها افتخار شود.

والدین در مقام مرکزی شاه و ملکه‌ی خانواده، نماینده‌ی پادشاهی بهشتی در دنیای کنونی می‌باشند. درست همانطور که به شاه و ملکه‌ی دنیای کنونی احترام می‌گذاریم، باید به آنها نیز احترام گذاشته و افتخار کنیم.

فرزندان در خانواده در مقام شاهزاده و شاهدخت هستند، آنها می‌باید در مقام افرادی که پادشاهی بهشتی آینده را بر روی زمین و در دنیای روح به ارث خواهند برد دوست داشته شوند.

به این ترتیب اعضای خانواده‌ی آدم و حوا قرار بود وفاداری متمرکز بر خدا تشکیل داده و قرار بود تا زمانیکه به بهشت و دنیای ابدی نقل مکان می‌کنند در صلح و آرامش بر روی زمین زندگی کنند. تنها در چنان دنیای بهشتی میل، آزادی، آرزو، صلح و خوشحالی می‌تواند به واقعیت درآید و این هدفی است که بشر می‌باید آن را اجابت کند.

يك فلسفه و قانون صلح

بعنوان نمایندگان محترم کشورها، هر يك از شما دوره‌ی مهمی از زندگیتان را با تلاشی خستگی‌ناپذیر برای کشورتان و برای دنیا سپری کرده‌اید.

بعنوان نتیجه‌ی تلاشهای فداکارانه‌ی شما، امروز بشریت از شرایطی که در مقایسه با قبل توسعه‌ی بیشتری یافته است، لذت میبرد. دنیای ایده‌آل آزادی و صلح که آرزوی دیرینه‌ی همه‌ی انسانهای دنیا می‌باشد اجابت نشده است. حتی در این ساعت مردم بسیاری در نقاط مختلف دنیا بعنوان نتیجه‌ی تضاد و مجادله‌ی میان مردم، نژادها، و مذاهب از گرسنگی و درد می‌میرند.

من بعنوان يك رهبر مذهبی به ندای خدا پاسخ داده، تمام زندگی‌ام را با هدف نجات بشریت از جنگ و گناه، و تأسیس دنیای صلح سپری کردم. در نتیجه‌ی این فراخوانی، من در ارتباط با صلح، قانون و فلسفه‌ی روزانه‌ای را یافتم که يك فلسفه‌ی پیشرو می‌باشد. امروز در این سخنرانی مفادی چند از این قانون را برایتان مطرح کرده‌ام.

دیدگاه الوهیت و فلسفه‌ی پیشرو این است که صلح جهانی با هیچکدام از ایدئولوژیهای سیاسی گرایش یافته بسوی قدرت و یا گفتگوهای متمرکز بر صلح جسمی به واقعیت در نخواهد آمد. صلح تنها هنگامی بدست می‌آید که همه‌ی مردان و زنان در عشق و حقیقت خدا سهیم شده و آنها را به اجرا در آورند. از فرد آغاز شده و به خانواده، جامعه، ملت، و دنیا گسترش می‌یابد تا يك خانواده‌ی گسترده‌ی جهانی را شکل دهد.

از این نقطه نظر، هدف اساسی از تأسیس "سازمان صلح جهانی" ارتقاء دادن آموزش مرتبط با صلح راستین برای تحقق صلح در جوامع، ملل مختلف و دنیا می‌باشد. امیدوارم که تمامی حضار در اینجا بهشت خانوادگی را اجابت کرده و برای تحقق صلح جهانی نقش‌های عظیمی را ایفاء کنیم.

دعا می‌کنم که خدا به هر يك از شما برکت دهد.

بعلاوه جهان هستی تنها به کسانی خیر مقدم خواهد گفت که قلبشان به

قدری گسترده است که می‌توانند بگویند "جهان هستی زادگاه و سرزمین پدری من است." و می‌توانیم این به این نتیجه نائل شویم که برای پسر و دختر راستین خدا شدن می‌باید بوسیله‌ی افراد، خانواده‌ها، ملل، دنیا و سرانجام جهان هستی پذیرفته شویم.

عشق می‌باید حقیقت مرکزی باشد، ولی نمی‌تواند عشقی باشد که با داشتن چنان شعاع باریکی نتواند به ورای سطح فردی یا ملی رفته و دنیا و جهان هستی را در آغوش بگیرد. ما به سنت بزرگی از عشق احتیاج داریم تا بتواند وابستگی‌های فردی را از بین برده و جهان هستی را در آغوش بگیرد اگر هر کسی بتواند چنان سنتی از عشق را به واقعیت درآورد تا ابد بر روی زمین باقی خواهد ماند.

چون پول موقتی بوده و حتی معلومات تغییر می‌کند، لازم است به ارزشی دست پیدا کنیم که همواره سیر صعودی داشته باشد. در کجا باید جستجو کنیم؟ برای آنکه خانواده را واحدی استوار برای ابدیت بسازیم، احتیاج به نیرو داریم. می‌باید جامعه را واحدی استوار بسازیم که بتواند تا به ابدیت ادامه داشته باشد و ملت می‌باید واحدی استوار باشد که بتواند تا ابدیت ادامه دهد.

هنگامیکه دوستانتان به دیدن شما می‌آیند، از آنها نگه داری کرده، با آنها بخوبی رفتار کنید تا بگویند "خانه‌ی شما بهتر از خانه‌ی من است، این غذا خوشمزه‌تر از غذائی است که در خانه‌ام می‌خورم. آیا می‌توانم یک شب دیگر در اینجا بمانم؟" هنگامیکه خانه‌ی خود را مکانی می‌سازید تا هر دوست یا میهمانی حتی با ترک کردن خانواده‌ی خود تمایل داشته باشد به نزد شما آمده و با شما زندگی کند، آنگاه شما پادشاهی بهشتی را در خانواده‌ی خود خواهید داشت.

انسانی که کاملاً بخاطر دنیا و بشریت زندگی می‌کند نمی‌تواند در ازدواجش شکست بخورد. ازدواج برای آن فرد بخشی از دوست داشتن دنیا است. قطع نظر از اینکه نامزد او چه کسی است، این ازدواج به موفقیت منجر خواهد گردید. زیرا هر دو با یکدیگر همان هدف را دنبال می‌کنند و کاملاً مطمئن هستند که ازدواجشان موفقیت آمیز خواهد بود. باید بگوئیم، "من نه بخاطر خودم بلکه

بخاطر خدا ازدواج می‌کنم، می‌خواهم تا خدا و بشریت را بیشتر دوست داشته باشم. خودم به تنهایی نمی‌توانم آن را انجام دهم، به همین منظور به زوج ابدی‌ام احتیاج دارم." این مفهوم زیبایی از ازدواج است. برای دوست داشتن بیشتر خدا، به یکدیگر کمک کرده و در باره‌ی روشهای عملی کردن ایده‌آلتان با یکدیگر صحبت می‌کنید. چه زوج زیبایی!^۶

۳. چرا مهم است که دوست داشته باشیم، حتی زمانیکه این احساس بطور طبیعی در ما وجود ندارد؟

اتحاد دنیا از طریق عشق راستین

مهم نیست که فردی در سراسر دنیا مورد رنج و آزار قرار گرفته و بعنوان دشمنی جهانی قلمداد شود. این فرد می‌باید شرطی بوجود آورد تا کسانی را دوست بدارد که مخالف او هستند. از این نقطه نظر، در کلام خدا حقیقت اعجاب‌آوری وجود دارد "دشمنت را دوست بدار" در حقیقت این یکی از استراتژی‌های جنگی خدا است.

این کلام به نظر ساده می‌آید. بهر حال، هیچکس تشخیص نداده است که آنها نواری مرزی بین پیروزی و شکست در جنگ بین خدا و شیطان را بوجود آورده‌اند.

امپراطوری روم مسیحیت را بیرحمانه شکنجه کرد، ولی در برابر عشقی که مسیحیت با آن حتی کشور دشمنش را دوست داشته است، وادار به تسلیم شد. مسیحیت به این صورت مذهبی جهانی گردید. نقطه‌ی آغاز بسوی بهشت در درون کشوری بود که دشمن مسیحیت بود. مسیحیت تاکنون فقط به دوست داشتن دشمنان شخصی خودشان فکر می‌کردند، ولی این درست نیست ما می‌باید کشوری را دوست داشته باشیم که دشمن ما است، و حتی دنیائی را دوست داشته

باشیم که دشمن ما است.

۱۸۹۱/۱۱/۲۹۶



تا زمانیکه انسان پایه و سنتی را بوجود نیاورد که از طریق آن بتواند کشورهای دشمن را دوست بدارد، پادشاهی بهشتی بر روی زمین به واقعیت در نخواهد آمد. تنها از طریق عشق راستین خدا است که چنین سنت تاریخی می‌تواند ساخته شود.^۷



در نظر بگیرید که فرزندان مرتکب قتل شده و به مرگ محکوم گردیده است، هنگامیکه او را به پای چوبه‌ی دار می‌برند آیا خواهید گفت "مستحق مرگ هستی. خداحافظ!" هنگامیکه می‌خواهند او را بکشند آیا خواهید گفت، "از تو متنفر هستم دیگر نمی‌خواهم تو را ببینم! بالاخره از دست تو خلاص شدیم!" آیا هیچ والدینی به این صورت فکر می‌کنند؟

تصور کنید که فرزندان زیادی دارید و یکی پس از دیگری به شکلی غم‌انگیز می‌میرند. آیا بدون اینکه کاری برایشان انجام دهید به تماشای آنها خواهید نشست؟ والدین محبوب برای نجات فرزندان‌شان پیوسته تلاش خواهند کرد، حتی اگر به قیمت زندگی‌شان باشد. آیا والدین می‌گویند، "به اندازه‌ی کافی تلاش کرده‌ایم؟" آنها مرتباً تلاش خواهند کرد حتی اگر تا به ابدیت به درازا بکشند. این مثالها گوشه‌ای از بدبختی خدا را به شما نشان می‌دهد. تا زمانیکه دروازه‌های جهنم به استقبال از فرزندان خدا ادامه می‌دهد، خدا مشتاقانه در تلاش است تا آنها را آزاد سازد. این قلب والدین بهشتی است که این مسئولیت را بعهده بگیرد. خدا نمی‌تواند بگوید "من دیگر با آنها کاری نخواهم داشت." خدا با داشتن قلب والدینی حتی می‌خواهد که ارواح را از جهنم آزاد کند. ما می‌باید جهنم را با چنین قلبی آزاد کنیم. این راه فرزند راستین خدا است.

اینطور نیست؟

^۷ اتحاد شمال - جنوب و صلح جهانی بوسیله‌ی عشق راستین به واقعیت درمیآید. ۲۰۰۰/۰۲/۱۰

۴. اهمیت رابطه‌ی بین افراد و گروه‌ها و در بین گروه‌های مختلف در جامعه چیست؟

سازمان صلح جهانی

"سازمان صلح جهانی"، سازمان هماهنگ کننده‌ی سیاستمداران و سازمانهای بین‌المللی است. دنیای امروز نمی‌تواند بر پایه‌ی ملی‌گرایی استوار باشد. شعله‌های جاری خشونت اخلاقی در اروپای شرقی تنها طبیعت مخرب خودش را نشان می‌دهد. غرور ملی و عزم فردی هنگامی خوب و درست هستند که به اجتماع جهانی خدمت کنند. ملی‌گرایی که ملت خودش را مقدم بر دیگران می‌داند و نفرت داشتن از ملت‌های دیگر را ترویج می‌دهد، برخلاف اصل جهانی "زندگی کردن بخاطر دیگران" حرکت می‌کند. تمام "ایسم‌هائی" که بر علیه اصل جهانی حرکت می‌کنند محکوم به زوال هستند.

اکنون شاهد حرکتی هستیم که ملتها با هم متحد می‌شوند تا جوامع چند ملیتی مانند جامعه‌ی اروپا را شکل دهند. این حرکت در سالهای آینده فشرده‌تر خواهد شد. در سراسر دنیا ملتها در جوامع منطقه‌ای متحد می‌شوند: ایالات متحده‌ی اروپا، جامعه‌ی آسیای شرقی، جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ی آفریقا، جامعه‌ی آمریکا شمالی و جنوبی و غیره.

برای اینکه سیاستمداران به ورای علایق فردی ملی بروند می‌باید ارزشهای متحد کننده‌ای وجود داشته باشد که ملتهای مختلفی آن را سهیم شوند. چه چیزی می‌تواند ملتهای اروپا را متحد کند؟ روشهای اقتصادی به تنهایی کافی نیست، هنوز درگیریهای زیادی بین کشورهای صنعتی و کشورهای با اقتصاد کشاورزی وجود دارد. روشهای اجتماعی نیز منبع دیگری برای درگیر شدن هستند. فرهنگ مسیحیت عامل مشترکی است که ما می‌توانیم در جامعه‌ی اروپا شناسائی کنیم. هنگامیکه آن را با مردمی از خاورمیانه و یا شرق مقایسه کنیم، کاملاً واضح

است که اروپائیان نقاط مشترك بیشتری دارند، غذای مشترك، آداب اجتماعی مشترك و از همه مهمتر اخلاقیات و دیدگاه مشترك جهانی می‌باشند. ریشه‌ی فرهنگ مشترك اروپا، مسیحیت است. فرهنگ مسیحیت پایه‌ای برای هوش، اجتماع، و زندگی سیاسی اروپا می‌باشد. لیکن مسیحیان اروپائی به خودی خود با تقسیمات تاریخی عمیقی مواجه شده‌اند. متوجه می‌شویم که اختلافاتی نظیر آنچه که در ایرلند شمالی و یوگسلاوی قدیم وجود دارد از کشمکش‌های مذهبی حل نشده بین پروتستانها، کاتولیکها و کلیساهای ارتدکس ریشه گرفته است. بنابراین اتحاد و هماهنگی مذاهب شرطی ضروری برای ایجاد صلح و اتحاد سیاسی و اجتماعی است.

نظم جدید جهانی شامل مجمعی از ملت‌هایی است که به وسیله‌ی مذاهب و فرهنگ مشترك پیوند می‌خورند و در روابط اقتصادی و سیاسی به یکدیگر متصل می‌شوند. من این حرکت را چندین سال قبل پیش بینی کردم. به این علت است که برای مدتی بیش از چهل سال، با اتخاذ روش گفتگو کردن و ایجاد هماهنگی، فعالیت‌های بین المذاهب را ارتقاء داده‌ام. برای اینکه نظم جهانی جدیدی بوجود بیاید، می‌باید از جنگ بین مذاهب جلوگیری کنیم. من برای حل این مشکل با رنج و زحمت فراوان پایه‌ای را بوجود آورده‌ام که بتواند هر مذهبی را در آغوش بگیرد. قبل از اینکه کارم را شروع کنم، اصل الهی را که به من الهام شد، به حضور عیسی، بودا، کنفوسیوس و محمد در دنیای روح بردم و آنها شهادت دادند که اصل الهی درست است. اکنون رهبران همه‌ی مذاهب تشخیص داده‌اند که برای تحقق يك دنیای صلح آمیز تمامی مردم مذهبی می‌باید متمرکز بر تعلیمات اصیل و برداشتن قدم‌هایی مثبت برای ایجاد هماهنگی بسوی یکدیگر بیایند. این مأموریت مقدر شده‌ی من است که دنیا را تحت نظارت خدا متحد کنم.^۸



رابطه‌ی بین رهبران مذهبی و رهبران دنیوی چگونه است؟

با انجام عمل داد و گرفت آنچه که گرم است سرد می‌شود و آنچه که سرد است می‌باید گرم شود. منظور من از "گرم" ثروتمند و از "سرد" فقیر است، افراد ثروتمند می‌باید خودشان را بسوی افراد فقیر بکشانند، اینکار می‌باید بطور طبیعی انجام شود. مردمی که پول دارند مشتاقانه برای افراد فقیر ساکن روستایشان مسئولیت بعهده گیرند، تا تمامی شهروندان بتوانند با هم زندگی کنند. در بین روستاهائی که دارای چنین سنتی هستند، می‌بایست به همان صورت به دیگران خدمت کنند. آنها با اشتیاق از یکدیگر حمایت می‌کنند، حتی به آنهاییکه نمی‌خواهند حمایت شوند کمک می‌کنند و آنگاه همگی با هم کامیاب خواهند شد.



همزیستی اجتماعی، کامیابی متقابل و خوبی مشترک.

برای ایجاد همزیستی اجتماعی، کامیابی متقابل و خوبی مشترک، آموزشهایی داده‌ام. معنی دنیای ایده‌آل همزیستی اقتصادی، با یکدیگر بطور سیاسی کامیاب شدن و تأسیس دیدگاهی اخلاقی برای ساختن جامعه‌ای خوب است.

مالکیت اشتراکی متمرکز بر عشق راستین خدا جوهر ایدئولوژی همزیستی اجتماعی است. واحد اساسی جامعه‌ی همزیستی مسالمت‌آمیز خانواده است. با "مالکیت اشتراکی" منظورم فقط در ارتباط با مایملک مادی نبوده بلکه براساس عشق راستین است. اگر چه همه‌ی دارائیه‌ها بنام والدین ثبت می‌شود ولی در عمل بوسیله‌ی همه‌ی اعضای خانواده از جمله والدین و فرزندان مورد استفاده قرار می‌گیرد. در عین حال هر عضوی از خانواده می‌باید اطاق، لباس و پول شخصی خودش را داشته باشد. بدین ترتیب مالکیت اشتراکی در بین اعضای خانواده می‌باید بر پایه‌ی خانواده باشد، ولی افراد هنوز مالکیت خصوصی خودشان را دارا هستند. بنابراین هدف همگانی و هدف فردی میباید هماهنگ شوند. این الگوی

ایده‌آل از مالکیت در خانواده که بر پایه‌ی عشق است می‌باید به سطح جامعه، ملت و دنیا گسترش پیدا کند. در اجتماع ایده‌آل این نوع مالکیت مد نظر است. رابطه‌ی اصیل بین خدا و بشریت متمرکز بر عشق راستین است. مثالهای بسیار زیادی از مالکیت اشتراکی بین خدا و فرد، بین کل و جزء، و بین همسایگان و فرد وجود دارد. هنگامیکه مالکیت اشتراکی متمرکز بر عشق راستین خدا است، چیزی خواهد شد که باید به خاطر آن احساس قدردانی داشته باشیم.

در دنیای ایده‌آل تحقق یافته به وسیله‌ی فردی که عشق خدا را به کمال رسانیده است، هدفهای کلی و هدفهای فردی بطور طبیعی هماهنگ می‌شوند. از آنجائیکه انسان از اشتیاق و تمایلی طبیعی نسبت به عشق برخوردار است، مالکیت فردی و هدفهای فردی بواسطه‌ی آنها جایز شمرده می‌شود. حتی در اینصورت آنها در جستجوی دارائی‌های شخصی نامحدود و یا اجابت هدف فردی که از هدف همگانی بکاهد، نخواهند بود. انسان کامل قرار است که صاحب مقداری از دارائی شود که متناسب با وجدان و طبیعت اصیلش باشد.

بویژه، فعالیتهای اقتصادی که بوسیله‌ی آن انسانهای ایده‌آل همراه با عشق راستین مالکین راستین همه چیزها شده اند، عشق و قدردانی را تجلی خواهند داد. در آنجا هیچ احساسی از طمع یا فساد وجود نخواهد داشت. بطور مشابه هیچ تأکیدی بر علائق ملی و منطقه‌ای که متضاد با هدف همگانی است، وجود نخواهد داشت. رفاه عمومی بجای درآمد محض، هدف از فعالیتهای اقتصادی می‌باشد.

ایدئولوژی کامیابی متقابل بر مبنای عشق راستین خدا می‌باشد و از طریق شرکت کردن متقابل، سیاستهایی را ترغیب می‌کند که در آن ایده‌آلهای آزادی، برابری و خوشحالی به واقعیت در آمده است.

شرکت کردن در سیاستهای عمومی بخاطر هدف انتخاب کردن نمایندگان است، در حالیکه وقتی می‌فهمیم که الگوهای سیاسی اشکال گسترش یافته‌ی خانواده متمرکز بر عشق هستند، پس از آن است که روابط خصومت‌آمیز بین این نمایندگان وجود نخواهد داشت. نمایندگی آنها در خدمت کردن به دیگران

ریشه خواهد داشت. نمایندگان بوسیله‌ی همسایگان حمایت شده، در مقام برادران و خواهران به یکدیگر مرتبط می‌شوند و به خدا بعنوان والدین ملازمت می‌کنند. سپس، پس از طی این مراحل تصمیم نهائی براساس خواست خدا اتخاذ می‌شود. ملاحظات بیمورد حفظ نخواهند شد. این روشی برای انتخاب نمایندگان از طریق دعا و مراسم رسمی می‌باشد. از آنجائیکه نمایندگان بر طبق خواست خدا و اقبال بهشتی انتخاب می‌شوند، هر کسی این تصمیم را با احترام و خوشحالی می‌پذیرد. سازمانها و وزارتخانه‌های مهم در کشور دنیای ایده‌آل از طریق رابطه‌ی دو جانبه‌ی عمل داد و گرفت متمرکز بر هدفی مشترک هماهنگ خواهد شد. این شباهت به اندام بدن انسان دارد که با هم برای هدفی مشترک طبق فرمان مغز کار می‌کنند.

ایدئولوژی خوبی مشترک بدین معنی است که از طریق آن مردم تحت تسلط ارزشهای مطلق عشق راستین خدا بتوانند اخلاقیات جهانی را متمرکز بر عشق راستین مشاهده کنند و همه‌ی اعضای جامعه یک زندگی خوب و صالحانه پیش گیرند.

دنیای ایده‌آل براساس پایه‌ی خانواده‌های راستین و انسان کامل شده بوجود می‌آید. هماهنگی والدین ایده‌آل، شوهر و زن ایده‌آل، و پسران و دختران ایده‌آل در عشق راستین شرطی ضروری برای خانواده‌ای ایده‌آل است. بعلاوه شخص کامل کسی است که روح و جسمش از طریق عشق راستین هماهنگ شده است. هنگامیکه مردم کامل شده دنیای عشق عالی را به واقعیت درآورند، جائیکه خوبی و صداقت بطور داوطلبانه در خانواده و همینطور در جامعه به کار گرفته می‌شوند، (پایه‌ی عشق راستین) دنیای بهشتی و پرهیزکاری به واقعیت در می‌آید، این دنیای ایده‌آل است.

فصل چهارم

هماهنگی مذهبی و بین‌المللی

نقطه‌ی مشترک مذاهب، قبایل و فرهنگها چیست؟

همانطور که هدف آفرینش خدا مطلق می‌باشد، هدف تلاش خدا در مشیت بازسازی نیز باید به هر قیمتی که شده به انجام برسد. بنابراین امید مسیحایی يك دنیای ایده‌آل يك رؤیای مبهم نبوده بلکه باید در زندگی ما به يك واقعیت ذاتی مبدل بشود. به همین ترتیب، هدف تمامی مذاهب تحقق خواست خدا در زندگی ما بر روی زمین است. خدا برای هدف تمامی مشیت الهی، از طریق مذاهب بسیاری - هر کدام مختص عهد، مردم و محیط خود- در تلاش برای گسترش پایه‌ی خوبی بوده است، اما هدف نهائی تمامی این مذاهب تنها تحقق خواست خدا، دنیای ایده‌آل صلح و خوشحالی، است. مذاهب باید به خواست خدا در ارتباط با نجات و رستگاری دنیا بیشتر از نجات و رستگاری فرد یا آسایش و رفاه فرقه‌ی خود اهمیت بدهد. من فکر می‌کنم که هم اکنون وقت آن است که تمامی گروه‌های مذهبی، یکبار دیگر به همراهی یکدیگر به جستجوی خواست راستین خدا برخیزند.



در اصل قرار بود که انسانها با روح و جسمی متحد زندگی کرده و به عشق کامل خدا پاسخ دهند. مردم بواسطه‌ی سقوط استاندارد اتحاد و هماهنگی بین روح و جسم خود را از دست داده و به همین سبب زندگی شان در تناقض و کشمکش درونی بوده است.^۱



حتی اگر مذهب ورای سیاست و اخلاق اجتماعی معمولی است اما نباید کاربرد آن را در اجتماع ندیده گرفت. مردم مذهبی باید به مشکلات واقعی اجتماع توجه نشان داده و خواست خدا را در راه حل‌هایی مفید و سودمند برای آن مشکلات بکار بگیرند. بعلاوه، مذاهب باید يك احیای روحی را برانگیخته و به متصدیان امور سیاسی، اقتصادی، برنامه‌های اجتماعی و آموزشی، چشم‌اندازها و دیدگاه‌های با ارزش ارائه دهند. این مردم با روحی هدایت شده از جانب روح خدا، می‌توانند مشکلات سطوح و حوزه‌ی خود را حل و فصل کنند. خدا به مردم مذهبی ندا می‌دهد تا با يك زندگی روحی از حقیقت مذاهب پشتیبانی کرده و آن را با شرایط و اوضاع اجتماعات خود مرتبط سازند. مردم سخت‌کوش در حقیقت و با زندگی همراه با ارتباط با خدا، موظفند تا با به ارمغان آوردن يك احیای روحی در هر گوشه و کناری دیگران را تحت تأثیر قرار دهند. مذاهب راستین نباید تمایلات دنیای عامی را پیشه‌ی خود کنند، بلکه حتی در رو در روئی با رنج و عذاب و مخالفت باید متمرکز بر خواست خدا به جهان روشنی بخشیده و مردم را رهبری کنند.

نهضتی برای هماهنگی بین المذاهب و اتحاد و برای زندگی با ایمان، شاید برای مدت زمانی در مسیر راه تنها باشد، اما بزودی از جانب مردمی جسور و بانشاط که به مسائل از يك دیدگاه جهانی و تاریخی نظر می‌افکنند، حمایت‌های باور نکردنی

^۱ سخنرانی افتتاحیه- کانون بین‌المللی بین‌المذاهب برای صلح جهانی

دریافت خواهد کرد.



بعلاوه، یکی از دلایلی که من کانون بین المللی بین المذاهب برای صلح جهانی را تأسیس کردم، این بود که به تشکیل مجمع مذاهب کمک کنم، که بعنوان شورا یا مجلس سنا در درون سازمان ملل خدمت کند. من برای انجام این طرح، پیشنهاد کردم که کشورها، علاوه بر سفیر کنونی خود، یک سفیر مذهبی نیز بعنوان عضو مجمع مذهبی یا مجلس سنای سازمان ملل به دفتر این سازمان اعزام کنند. مأموریت و وظیفه‌ی نمایندگان این مجلس سنا در سازمان ملل ایجاب می‌کند که آنها دارای وجدانی جامع و بین‌المذهبی بوده و اینکه آموزش دیده و مستعد در آموزش ایده‌آل صلح جهانی در ورای مرزهای ملی باشند. سرشت و طبیعت مأموریت آنها از ترویج تنگ‌نظرانه‌ی منفعت فقط یک کشور خاص ممانعت می‌کند. بلکه آنها باید برای ایده‌آل صلح در دنیا و برای خاطر تمامی بشریت با توجه به خواست خدا وظیفه‌ی خود را به انجام برسانند.

سفیران مذهبی تعیین شده بعنوان عضو شورا یا سنای سازمان ملل از وجدانی جهانی برخوردار بوده و در مقام نماینده‌ی نگرش، دستور جلسه‌ی سازمان ملل مسئولیت تقبل می‌کنند. از این نقطه نظر میتوان گفت که این افراد سفیران جهانی سازمان ملل می‌باشند. این سفیران به هر نقطه‌ای از دنیا که بروند، نهضت‌های وقف شده در تحقق صلح و منافع اجتماعی برقرار خواهند کرد. بعلاوه، آنها در تمامی ملتها بعنوان نگهبانان ایده‌آلهای بلند پایه از جمله، عدالت، امنیت، و صلح خواهند بود.

این امر برای شهروندان دنیا، مخصوصاً تصریح‌کننده‌ی امید است. آنگاه مردم این فرصت را خواهند داشت تا با چشمان خود ظهور جوانانی را ببینند که در پی عشق راستین و صلحی پایدار و جاودان هستند. این سفیران جهان شمول در ورای مرزهای ملی، همچنین قادر خواهند بود تا در پروژه‌های مختلف سازمان

ملل در زمینه‌هایی چون سلامتی، آموزش، آسایش و رفاه و دیگر زمینه‌ها نظارت داشته و راهنمائیها و کمکهای لازم را بعمل آورند.



من معتقد هستم که شرط مطلق و اساسی برای صلح جهانی هماهنگی بین مذاهب می‌باشد. چون هیچیک از مذاهب نتوانستند بطور کامل خدا را آشکار سازند، ارائه‌ی نقطه نظرها و دیدگاه‌های متفاوت از جانب هر يك از آنان اجتناب‌ناپذیر بوده است. اما تناقض و نفرت در بین مذاهب دیگر ضرورتی ندارد چرا که تمامی آنها فرزندان يك والدین بهشتی - آسمانی بوده و در نتیجه تمامی آنها برادر و خواهران یکدیگر در يك خانواده‌ی بزرگ هستند.



در پایان، چه چیزی از تمدنها میوه و محصول برداشت خواهد کرد؟ جواب مذهب است. سیاست یا اقتصاد یا هیچ عامل دیگری نمی‌توانند. از آنجائیکه فرهنگ براساس اندیشه‌ی مذهبی توسعه پیدا می‌کند، تنها مذهب می‌تواند از تمامی تمدنها میوه و محصول برداشت کند.



تمامی مذاهب باید با عشق راستین خدا پاکی درونی، و نیروی زندگی خود را احیاء کنند. بعلاوه آنها می‌بایست از طریق اصلاح خود، در خواست عشق راستین خدا، روابطی هماهنگ را با یکدیگر توسعه ببخشند.

اگر خدمت به خدا و سرسپردگی به خواست عشق راستین او هدف هر مذهبی است، دیگر توسعه و پیشرفت خود آن مذهب نمی‌تواند هدف محسوب شود. خدا از ما می‌خواهد تا بجای تمرکز بر تشریفات و شعائر مذهبی یا مطالعه‌ی کتب مقدس، خواست او را در آزادی و رهائی دنیا درک کرده و آن را در زندگی روزانه بکار بگیریم. مذاهب برای مدتهای طولانی، در شهادت به خدای زنده و ایجاد

ارتباط با او ناتوان بوده اند. خدائی را که من می‌شناسم بطور افراطی ضمیمه‌ی محتویات اصول و عقاید جمع‌آوری شده توسط انسانها در علوم منطق نیست. از آنجائیکه خدا والدین و سرچشمه‌ی اولیه‌ی وجود همه‌ی ما است، متمرکز بر عشق راستین و رای مرزهای قبیله‌ای، فرقه‌ای و فرهنگی بوده و در هیچ جائی تبعیض قائل نمی‌شود. بنابراین مردم مذهبی باید برای تحقق دنیای ایده‌آل و صلح‌آمیز و رستگاری تمامی انسانها از خواست خدا پیروی کنند. مذاهب نباید در موقعیت خود در آسایش و آرامش استراحت کنند بلکه باید متمرکز بر خدای زنده گفت و شنودی لبریز از عشق و نیروی حیاتی راستین را بوجود آورده و توسعه ببخشند. حالت کنونی مذاهب جهانی نمی‌تواند به چیزی راه پیدا کند. يك انقلاب بی‌نظیر در سطح جهانی از طریق جنبش بین‌المذاهب مطلقاً ضروری است. ریاکاری مردم مذهبی که در اجرای عشق راستین خدا صادق نبوده اند، باعث رشد و نمو الحاد و بی‌خدائی شده است. دنیا باید عوض شود. هر مذهبی از طریق پاکسازی خود باید طلایه‌دار انقلاب نوین شود. تمامی مذاهب باید با پیروی از خواست خدا در تحقق رستگاری جهانی، بدون توجه به منفعت خود، نهایت تلاش خود را در ریشه کنی فقر، بیماری و جنایت در دنیا به انجام رسانده، همچنین باید بسان چراغ راه، راهنمای تمامی رهبران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در این دنیای تاریک و سیاه باشند.



اساس تعالیم یهودی- مسیحی که راهنمای تمدنهای عصر حاضر بوده است، از این قرار می‌باشد: نخست، اینکه يك خدا، يك آفریننده، وجود دارد. دوم، اینکه نخستین اجداد بشری با ارتکاب به گناه از مقام با شکوه خود سقوط کردند، و اینکه برای نجات از گناه ناجی ضروری است. سوم، اینکه تاریخ گناه‌آلود بشری بطور اجتناب‌ناپذیری پایان خواهد یافت و پادشاهی خدا بر روی زمین بطور ضروری بنا خواهد شد. براساس این دیدگاه مشیت رستگاری یا بازسازی، مردم در عهد قدیم

با انتظار برای ظهور ناجی به تاریخ خود شکل دادند. به همین صورت، مسیحیان در عهد جدید متمرکز بر این امید و ایمان هستند که ناجی در دومین ظهور خود در مقام پدر راستین خواهد آمد و گناهان آنان را از بین برده و پادشاهی بهشتی را بر روی زمین به واقعیت در خواهد آورد.

خدا با قلب مشتاق والدینی تاریخ را هدایت می کرده است. برای قدردانی از مشیت خدا، ضروری است که ما از دید مشیت او، که تلاشی برای پایان‌یابی رنج و عذاب فرزندان‌ش بود، به تاریخ نگاه کنیم.^۲



واقعیت دنیای امروز ما چیست؟ علیرغم پیشرفت در تکنولوژی و وسایل آرامش‌بخش زندگی مدرن، دنیا با بحران عظیم "از دست رفتن بشریت" روبرو است. انواع بی‌نظمی، فساد، جنایت، تعدی، اعتیاد به مواد مخدر، و جنگ انسانها را به ستوه آورده‌اند. مهمتر از آن فروپاشی خانواده، از جمله رشد درصد طلاق، اضمحلال اصول اخلاق جنسی بین جوانان و مشکلات مادران نوجوان ازدواج نکرده در حال نابود کردن پایه‌های جوامع هستند.^۳



چه کسی می‌تواند برای دنیای امروز مسئولیت قبول کند؟ آیا نظامیان یا سیاستمداران می‌توانند؟ آیا بازرگانان و یا مردمی با تکنولوژی نوین می‌توانند؟ هرگز نمی‌توانند. خدا از رهبران مذهبی، پیامبران و مقدسین عصر حاضر، می‌خواهد تا این مشکلات را حل و فصل کنند.

تمامی مردم مذهبی باید برای خاطر پایه‌های بی‌ثبات این نسل احساس مسئولیت کرده و توبه کنند. ما در تمامی تاریخ طولانی مذهب برای خدای زنده ی ما هیچ شهادت متقاعد کننده‌ای برپا نکرده‌ایم، ما در اجرای عشق صادق نوده‌ایم و انحرافات گذشته‌ی ما باعث شیوع کفر و الحاد شده است. ما بایستی

۱۹۹۶/۱۶/۰۶۲

۱۹۹۶/۳۱/۰۸۳

در مورد این مسائل عمیقاً خود را مقصر بدانیم.

خدا امروز ما را فرا می‌خواند. تمامی مردم مذهبی براساس پایه‌ی درونی تفکر و تعمق عمیق، بایستی با شیوع تمامی این پلیدیها به مقابله پرداخته و برای تحقق خواست خدا بر روی زمین کار و تلاش داشته باشند. خدای زنده و همیشگی می‌خواهد نه فقط در زمینه‌ی اصول و شعائر مذهبی و کتب مقدس با ما ارتباط داشته باشد، بلکه بیشتر می‌خواهد تا در قلوب مردمی که خواست خدا را در روح خود حفظ کرده و روزانه با آن زندگی می‌کنند، ساکن شود.

من بدنبال دعا و تعمق طولانی در ارتباط با آینده‌ی دنیا و بشریت، احساس کردم که امید پر شور و حرارت خدا و قدرت پر توان روح القدس، دنیا را جاروب می‌کنند. امروز دنیا باید احیاء شود. رهبران مذهبی سراسر دنیا باید گرد هم آمده و مشوق يك نهضت پاکسازی برای هر مذهبی شوند. باید توبه و تعهد راستین و احیاء شده‌ای وجود داشته باشد. پرچم "ایمان زنده" و ایمان فعال" باید در هر نقطه‌ای از سراسر دنیا برافراشته باشد. هر مذهبی باید ورای منفعت خود برای آزادی و رهائی دنیا از فقر و بیماری کار و تلاش داشته باشد. شهادت دادن ما از طریق اجرا و بکارگیری عشق و ایمانی محکم و سوزان، حتی می‌توانید بی خدایان را در وجود حقیقت خدای زنده متقاعد سازد. تنها از طریق يك انقلاب مذهبی و روحی که به ارمغان آورنده‌ی عشق، رحم و شفقت و هماهنگی باشکوه است، ما سرانجام قادر به تحقق دنیای ایده‌آل صلح خواهیم بود.^۴



نمایندگان محترم! در پاسخ به فراخوانی والای خدا، گروههای مذهبی دنیا باید از منجلاب خصومت، سؤتفاهم، و جهالت بیرون بیایند. آنها باید با احترام و دوستی متقابل، يك اجتماع بزرگ مذهبی مبنی بر تشریک مساعی را بوجود آورند. آنگاه، ما با هم باید در هر گوشه‌ای از این سیاره، خواست مذهبی خود را در اعمال و رفتار خود نشان دهیم.

۴ ماهنامه‌ی گفتگو و وصلت، ۱۹۸۵

مذهب فقط برای جهان دیگر تعیین نشده است. زمین نیز از جمله آفرینش خدا است و بر روی زمین است که قرار است تا خواست خدا به واقعیت درآید. اگر پادشاهی بهشت جایگاه و مکانی ایده‌آل است، ما فقط با داشتن امید نمی‌توانیم به آنجا برویم، بلکه باید برای برادران و خواهران خود و تمامی موجودات آفرینش زیسته و به آنها توجه کرده و عشق بورزیم. ما در رابطه با دیگران است که می‌توانیم آن ایده‌آل را به واقعیت درآوریم.

۲. چرا مذاهب مختلفی وجود دارند؟

انواع گوناگونی از مذاهب وجود دارند. مذهب خدمتکار، متمرکز بر خدا وجود دارد، همچنین مذهب فرزند خوانده و مذهب فرزند نیز وجود دارند. در آخر زمان، مذهب والدین باید پدیدار شود.



مهمترین مسئله برای مردم مذهبی این است که آنها چگونه بطور کامل از راه خواست خدا یا خواست مؤسس مذهب خود پیروی کنند. این مسئله همواره موضوع اصلی بوده است.

در سراسر دنیا، مذاهب بسیاری چون بودیسم، کنفوسیوسم، اسلام و مسیحیت وجود دارند. در کنار آنها مذاهب ملی نیز وجود دارند. اگر چه هر مذهبی مؤسس و راه و روشی متفاوت دارد اما نقطه‌ی مرکزی تمامی مذاهب باید به یک خدا مرتبط شود. آنها باید از تمامی جهات گرد هم آمده و متمرکز بر خدا یکی شوند.



وقتی به دسته‌ی گازهای وحشی (در حال پرواز) نگاه می‌کنیم، (متوجه می‌شویم که) صدها گاز فقط از غازی پیروی می‌کنند که پیشاپیش آنها پرواز کرده و آنها را هدایت می‌کند. گاه موارد سر دسته‌ی گازها در حال پرواز از کوه

گذشته است، در حالیکه بخاطر طولانی بودن امتداد دسته غازهائیکه در انتها قرار گرفته‌اند هنوز بر فراز دریا در پرواز هستند. تاریخ مذهب نیز شباهت بسیاری به این دسته‌ی غازهای وحشی دارد و گروه مذاهب امروزی چنین ترکیبی دارند. بعضی از آنها بر فراز رودخانه در پرواز هستند، در حالیکه بقیه بر روی زمین، در دره یا بر روی قله هستند. قطع نظر از طولانی بودن صف آن، سمت و جهت رفتن همواره بسوی خوبی است.



با توجه به تئوری مشهور تاریخ آرنولد توینبی، تمامی تمدنها از مذهب سرچشمه گرفته‌اند. او می‌گوید که بیست و یک تا بیست و شش تمدن در دنیا وجود داشته است، در میان آنها تمدنهای پیشرفته دیگر تمدنهای وحشی را جذب کرده و سرانجام چهار تمدن مذهبی بزرگ را بوجود آوردند، که عبارتند از: تمدن مسیحی، تمدن شرق دور مبنی بر مذاهب شرقی از جمله کنفوسیوسم، بودیسم، و ذن، تمدن هندوئیسم، و تمدن اسلام.



چهار مقدس بزرگ که تمامی مردم آنها را میشناسند چه نوع انسانهائی هستند؟ آنها مؤسسین مذهب می‌باشند. عیسی، بودا، کنفوسیوس و محمد مؤسس مذهب خود بوده‌اند.

چرا این چهار مقدس بعنوان یک راهنما موضوع دعا و نیایش مردم شدند؟ هیچگونه مخالفتی در ایمان مطلق به تعالیم آنها وجود ندارد. چرا مردم باید از آنها پیروی کنند؟ چون آنها بعنوان راهنما به این دنیا آمده‌اند. هر کدام از آنها برای یک مذهب مسئولیت بعهده گرفته و مردم خود را در جهت پیشرفت بسوی قله راهنمایی می‌کند. وقتی مردم به قله رسیدند، و اگر قله‌های متفاوتی وجود داشته باشد، آنها راه خود را به راه دیگری که به قله‌ی اصلی مرتبط است، پیوند می‌زنند. تاریخ مذهب و همچنین تاریخ بشر از چنین مسیری پیروی می‌کند.

در میان مذاهب، جریانهای اصلی وجود دارند که مسیر مستقیم را بسوی قله پیش گرفته‌اند. خدا تنها يك راه از سمت شرق انتخاب نمی‌کند. اگر خدا چنین کند، مردم غرب نمی‌توانند دور زده و به شرق بیایند. به این علت، او باید در هر جهت، شرق، غرب، شمال، و جنوب مذهبی بوجود آورده و راههای اصلی را برای نائل شدن به قله در جهتی نشان دهد. این مذاهب مرکزی باید گروهها و قبایل و ملتها را در مسیر راه بسوی قله جذب کرده و بطور مداوم در جهت اتحاد دنیا حرکت کنند.



جایگاهی که ما خواستار رفتن به آنجا هستیم، زادگاه اصیل ما است. چون ما بواسطه‌ی سقوط از این زادگاه اصیل بیرون رانده شدیم، مقدر شده است که دوباره به آن مکان بازگردیم. اما ما خود قادر نیستیم به این جایگاه اصیل بازگردیم. ما باید آگاه باشیم که مذاهب بسیاری براساس گوناگونی ملتها، فرهنگ، و آداب و رسوم تأسیس شده تا تمامی مشکلات نشأت گرفته از سقوط را حل و فصل کرده و مردم را در این جهت نظم دهند. مذهب جایگاهی برای انضباط مردم بوده تا آنها برای ورود به زادگاه اصیل واجد شرایط شوند.



خدا ابدی، تغییرناپذیر و مطلق است. هدف آفرینش خدا نیز ابدی، تغییرناپذیر و مطلق بود و قرار بود تا يك دنیای ایده‌آل را برپا کرده و با يك هدف متحد شود. دنیای گناه، تناقض و بی‌ایمانی امروز به دلیل سقوط بشریت از مسیر اصیل بوجود آمد. خدا از طریق مذاهب جهانی در تلاش بوده است تا بشریت سقوط کرده را به حالت اصیلش بازسازی کند. رستگاری و نجات بشریت سقوط کرده با مشیت الهی از طریق ناجی به انجام خواهد رسید.

در هر فرهنگی، مذهب باید بعنوان وجدان، استاندارد درستکاری را برپا کند. هر مذهبی به تعالیم خود افتخار کرده و از آداب و رسوم خود غیورانه نگهبانی

و حفاظت کرده و خود را برتر از همه‌ی دیگر مذاهب قلمداد می‌کند. اما تعالیم مذهبی از عناصری جهان شمول برخوردار است که از جانب خدا آمده است. خدای یگانه، خدای تمامی مذاهب است. به همین سبب تمامی مذاهب باید از طریق اصل جهان‌شمول خود را پاکسازی کرده و ترفیع دهند. ارزش مرکزی و اصلی در مذهب عشق راستین است که با این تعلیم، "زیستن برای دیگران" تشریح و توصیف میشود. فرد برای خانواده، خانواده برای اجتماع، اجتماع برای کشور و کشور برای خاطر دنیا زندگی می‌کند. به همین صورت، مذهب من برای دیگر مذاهب زندگی وجود دارد. این اصل درست است.

سرچشمه‌ی این اصل جهان شمول خدا است. خدا در آفرینش هستی وجود خود را بطور کامل برای خاطر آفرینش خود گذاشت. در تمامی طول تاریخ، این خدا بود که برای نجات انسانهای سقوط کرده که براساس میل و آرزوی خود زندگی می‌کردند، دائماً وجود خود را فدا کرد. پیامبران، مقدسین و دانشمندان آگاه از خواست خدا آگاه در طی زندگی خود از اصول الهی پیروی کردند. آنها بدون رضایت در حفظ حقیقت فقط برای خودشان، در مسیر فدا شدن برای تعلیم دادن به دیگران گام برداشتند. موسی، کنفوسیوس، بودا، محمد، سقراط و عیسی مقدسینی هستند که از سختیها رنج دیده شکنجه شده حتی زمانی که به مردم تعلیم می‌دادند. آنها برای روشنی بخشیدن و رهائی انسانها زندگی خود را فدا کردند.

برای اینکه سیاستمداران بتوانند به ورای مرزهای منافع ملی بروند، باید ارزشهایی یگانه وجود داشته باشند که تمامی ملتها در آن سهیم شوند. چه چیزی ملتهای اروپائی را متحد می‌کند؟ سیاستهای اقتصادی به تنهایی بسنده نیستند. مشاجره و منازعه‌های بسیاری بین کشورهای صنعتی و کشورهای با اقتصاد کشاورزی وجود دارد. سیاستهای اجتماعی جنبه‌ی دیگر ارتباط هستند.

برنامه‌ی دنیای نوین شامل اجتماع کشورهای خواهد بود که با يك مذهب و فرهنگ مشترك در روابط سیاسی اقتصادی به یکدیگر می‌پیوندند. من این تمایل

را سالها پیش پیش‌بینی کردم، به همین دلیل بیش از چهل سال است که برای پیشبرد فعالیتهای بین‌مذهبی در پی گفتگو و هماهنگی در تلاش بوده‌ام.

نقش عالمان و دانشمندان در برنامه‌ی دنیای نوین بسیار مهم است. برای تضمین تحصیلات گسترده و عالی برای افراد، ارتباط نزدیک تمامی بخشهای جامعه ضروری است. برای رشد و شکوفائی افرادی که بتوانند جامعه، خانواده‌ها، کلیساها و مدارس متمدن را توسعه دهند، مردم باید بطور مداوم با یکدیگر همکاری کنند. بزرگترین وظیفه‌ی نسل ما مسئله‌ی چگونگی اجرای این تحصیلات گسترده و عالی در روستای جهانی با ائتلاف حزبی ما است.

شما دانشمندان خانه‌ی معرفت در جامعه هستید. دانش آموزان شما بیشتر از شخصیت شما می‌آموزند تا از تعالیمی که شما ارائه می‌دهید. دانش آموزان از خوی و عادت آموزگار تقلید کرده و طرز تلقی او را در ارتباط با جامعه آموخته و عمیقاً تحت تأثیر حس ارزیابی او قرار می‌گیرند. شما پروفیسوران در مقام آموزگار باید الگوهائی مرغوب و قابل پسند برای آینده بشوید. مأموریت شما، که برپائی یک سنت فرهنگی ریشه گرفته در ارزش مطلق عشق راستین است، چیز گرانبهائی است.^۵

هدف مذهب چیست؟

اگر چه ما در این دنیا زندگی می‌کنیم، از وجود دنیای روح نیز آگاه هستیم. ما می‌دانیم که این دنیا و دنیای روح غیر وابسته بهم نبوده بلکه باید تا به حد یگانگی در ارتباط با یکدیگر قرار گیرند.

سپس، قرار است که برای زندگی به چه جا و مکانی برویم؟ ما اگر چه با بدن جسمی در این دنیا زندگی می‌کنیم، با این حال جهت پیشروی ما بسوی دنیای ابدی است. مردم بسیاری بعد از تولد در این دنیا بسادگی از دوران نوجوانی، جوانی، میانسالی، و دوران پیری و سالخوردگی طی طریق می‌کنند. آنها بدنبال

^۵ ارزش مطلق و برنامه‌ی دنیای نوین، ۱۹۹۲/۲۰/۰۸

سپری کردن دوران جوانی و رسیدن به دوران میانسالی بتدریج پیر می‌شوند و بسان غروب خورشید زندگی خود را به پایان می‌رسانند.

اما آنهائیکه از وجود دنیای روح آگاه هستند، می‌دانند که زندگی ما در این دنیا کوتاه، اما دنیای بعد از مرگ ابدی است. به همین خاطر، زندگی زمینی يك دوره در آمادگی برای زندگی ابدی است.



من تجربیات روحی بسیاری داشته‌ام، که همان تجربیات دنیای روح می‌باشد، اگر چه ممکن است که شما چنین تجربیاتی نداشته باشید. اگر از من چگونگی دنیای اصیل یا پادشاهی بهشت جاییکه خدا در آن ساکن است را بپرسید، می‌توانم پاسخی ساده بدهم. آنجا تنها برای کسانیکه است که برای دیگران زندگی می‌کنند، یعنی کسانیکه برای دیگران دنیا آمده، زندگی کرده و می‌میرند. چون این مکان مستلزم چنین ساختار ایده‌آلی است، خدا برای انضباط مردم و هدایت آنها به این دنیا، در طول تاریخ، مذاهب بسیاری را تأسیس نموده است.

دلیل اینکه چرا مردم مذهبی باید فروتن بوده و خود را برای دیگران فدا کنند، این است که در این دنیا اصل حیات چنین است.

ما باید تشخیص دهیم که خدا با چنین دیدگاهی، برای راهنمایی و هدایت مردم در طول تاریخ، مشیت خود را به پیش برده است. قطع نظر از اینکه کتاب مقدس شامل تعالیم بسیاری است، هر بخش بطور دقیق مطابق این اصل ساده است، "زیستن برای دیگران".



مذهب جایگاهی برای انضباط دادن به مردم برای بازگشت به دنیای اصیل و زیستن براساس قانون است. مردم مذهبی بیشماری که در طول تاریخ از خواست خدا پیروی کردند، خود را انکار نمودند. آنها تا به این لحظه نمی‌دانستند که چرا بر راه فداکاری و خدمت به مردم تأکید کرده‌اند. دلیلش این است که در دنیای

اصیل مردم برای دیگران زندگی می‌کنند. مردم باید برای ورود به این دنیا خود را نظم داده و آماده کنند. بنابراین وقتی که به این حقیقت پی می‌بریم که هر چه مذهب پیشرفته‌تر باشد به همان میزان بیشتر بر راه فداکاری و خدمت تأکید خواهد کرد، باید گواهی دهیم که بطور حتم خدا در طول تاریخ کار و تلاش داشته است.

مذهب راستین چیست؟ مذهب راستین باید از خواست خدا پیروی کند. خواست خدا چیست؟ خواست خدا نجات تمامی هستی است. بعبارت دیگر خواست خدا نجات این دنیا است.



وظیفه‌ی اصلی مذهب چیست؟ وظیفه‌ی اصلی مذهب میل به آینده و یافتن آن است. مذهب به مردم تعلیم می‌دهد که خود را بشناسند، به آنها تعلیم می‌دهد تا پرواز کرده و به ورای زمان و مکان بروند. هیچ مذهب راستینی وجود ندارد که واقعیت را بپذیرد، بلکه بطور قطعی اظهار می‌کند که واقعیت را بطور کامل انکار کنیم.

مذهب راستین راه انکار کامل را نشان می‌دهد. بعلاوه راه چگونگی غلبه و تفوق بر واقعیتها را نشان می‌دهد.



بهشت زادگاه اصیل ما است، جایی که قرار است به آنجا برویم. ما امروز از زادگاه اصیل خود اخراج شده و در حوزه‌ی سقوط زندگی می‌کنیم. با این وصف، تقدیر این است که به آنجا بازگردیم. اما ما خود نمی‌توانیم به بهشت برویم، به همین منظور، خدا در طی مراحل تاریخ مسیری را بوجود آورد تا به مردم در ورود به آنجا توانائی دهد. به همین دلیل، او مذاهب مختلف بسیاری را بوجود آورد: تا يك میدان آموزشی برای بهشت باشند، راه و مسیری پر نور و درخشان برای هر سنت، فرهنگ و مردم باشند. مذهب مردم را برای کسب صلاحیت در ورود به

حوزهی دنیای اصیل صیقل میدهد. خدا بخاطر تفاوتهای بسیار زمینه‌های فرهنگی انسانها، در پی تأسیس استاندارد سنجش بوده و راه را بسوی دنیای مذهبی متحد، هدایت و رهبری می‌کرده است.

مذهب به مردم در مسیر زادگاه اصیل چه چیزی را تعلیم می‌دهد؟ مذهب ترویج‌کنندهی راه زیستن برای دیگران است. مذهب هر چه والاتر به همان میزان بیشتر و قویتر بر اهمیت زندگی برای دیگران تأکید خواهد کرد. به همین خاطر ما باید فروتن و نجیب باشیم. چرا؟ زیرا ما می‌بایست برای کسب لیاقت در بالا کشیدن بسیاری از مردم و زیستن برای آنها تلاش داشته باشیم. مذهب به ما می‌آموزد تا خدمت کرده و فداکاری کنیم. چرا؟ مذهب مردم را برای هماهنگ شدن با قوانین پادشاهی بهشتی تربیت می‌کند.



مذهب بسادگی در خدمت به حیات در آینده نیست. مذهب نباید این حقیقت را گم کند که ما می‌بایست هدف آفرینش را بر روی زمین به انجام برسانیم و اینکه خدا متمرکز بر این هدف آن را برای ما آفریده است. اگر بهشت جایگاه ایده‌آلی است، قطع نظر از میزان میل و آرزویمان، نمی‌توانیم وارد آن شویم. ما به اجرا و تکمیل کردن عشق و زندگی غیر خودخواهانه نیاز داریم.

من زندگی خود را برای احیای این دنیا بر طریق مشیت الهی و تحقق ایده‌آل خدا بر روی زمین وقف کردم. من همچنین برای صلح جهانی از طریق ایجاد هماهنگی و مصالحه بین مذاهب کار و تلاش داشته‌ام. انگیزه‌ی من در این مسیر، تسریع در تحقق صلح جهانی از طریق بسیج منابع روحی و نیروهای خلاق از تمامی سنتهای مذهبی متمرکز بر دستورالعمل خدا بوده است.



وظیفه‌ی رهبران مذهبی در ایجاد هماهنگی و برابری بین ابعاد روحانی و غیر روحانی فرهنگها چیست؟

اکنون زمان آن است که تمامی مذاهب جهان برای تحقق صلح جهانی احساس مسئولیت مرکزی کرده و برای انجام این هدف وارد عمل شوند. شادی و خوشحالی آینده‌ی بشری تنها از طریق کامیابی‌های اقتصادی بدست نمی‌آید، بلکه تنها با غلبه بر ناسازگاری بین ایدئولوژیها، بین فرهنگها، و بین قبایل از طریق فهم و درک بین‌المذهبی و هماهنگی روحی است که می‌توان به آن نائل آمد.^۶



مسئولیت رهبران مذهبی در ایجاد فرهنگ صلح:

من از اعماق قلبم به شما برای حضور در مجمع مذاهب دنیا خوش آمد می‌گویم. گردهمایی ما در اینجا يك اتفاق معمولی نیست. این خود يك موفقیت بزرگ که ما از هشتاد و پنج کشور دنیا با چنین تنوع مذهبی، فرهنگی، آداب و رسوم و ملیت گرد هم آمده تا روح خود را گشوده، با یکدیگر هماهنگ شده و در علاقه‌ی خود برای آینده‌ی بشری سهیم شویم. من مطمئن هستم که خدا نیز از این رویداد تاریخی بسیار خوشحال است.

ما از زمینه‌های مختلف مذهبی گرد هم آمده‌ایم، و پاسخ و راه‌های ما برای مشکلات اساسی حیات بشری مشابه نیست. فهم ما از علت رنج و عذاب بشری دارای يك منبع با چهارچوبی مشابه نیست. راه‌های ما در پی صلح جهانی متفاوت هستند. با این همه، ما يك زمینه‌ی مشترك داریم: همه‌ی ما سعی داریم تا مشکلات مربوط به روابط ما با آخرت را حل و فصل کنیم.

مردم از شرق تا غرب، شمال تا جنوب ساکن در گناه، بی‌ایمانی و سردرگمی بوده و در اشتیاق عشق، خوشحالی و صلح هستند که راستین و ابدی است. آنها منتهای تلاش خود را در غلبه بر وساوس امیال پلید خود داشته و می‌خواهند با پیروی از امیال خوب خود به خوشحالی نائل شوند که در آن ذات اصیل‌شان به وجد در خواهد آمد. اگر چه تجربه‌ی بشری به ما هشدار می‌دهد که پیگیری

۶ مأموریت مذاهب در صلح جهانی

چنین ایده‌آلهائی بندرت با موفقیت همراه خواهد بود، اما ذات اصیل مردم دست بردار نیست. تمامی انسانها قطع نظر از تفاوتها در میان خود و سنتها، در پی این هدف غائی هستند. اگر ما انسانها قادر به انجام چنین هدفی نیستیم، آنگاه راهی نداریم جز اینکه ورای خودمان به وجود مطلق، راستین و ابدی امید داشته باشیم. ما می‌دانیم که موجوداتی فانی هستیم و از آنجائیکه نمی‌توانیم سرنوشت خود را تعیین کنیم، مجبور هستیم که به وجودی مطلق امید داشته باشیم که او را قدرت مافوق نسبت می‌دهیم. چون ما باور داریم که وجودی مطلق وجود دارد که خوشحالی، صلح و عشق راستین اراده و خواست او است، بطور حتم تمامی این چیزها تنها توسط او به واقعیت در خواهد آمد.

ما باید در باره‌ی این وجود مطلق، سرچشمه‌ی ایده‌آلها، که بشریت در پی آن است، بیشتر بدانیم.

من از طریق رابطه‌ی عمیق با وجود مطلق و تجربیات روحی خود با چگونگی دنیای روح آشنا هستم. من قلب، عشق و خواست خدا را آموخته‌ام. مذهب فقط حقیقت یا تعالیم اصول اخلاقی نیست بلکه متمرکز بر انگیزه‌ی اصیل مردم باید چیزی را بیابد که بتوانند بطور مطلق به آن امید داشته و با آن رابطه داشته باشند. بینش راستین مذهبی به وجود مطلق و غائی ملحق خواهد شد. از طریق این بینش ما خواهیم شنید که خدا هر کدام از ما را فرا میخواند. چنین وضعیت رابطه‌ی اصیل با وجود مطلق ورای هر سیستم و شکل و فرم مذهبی است. در چنین حالتی بشریت بطور حتم به کمال و خوشحالی نائل می‌شود. چون قدرت مافوق یکی است و ظرفیت بشر در ایجاد ارتباط با او عالمگیر است، هدف نهائی انسانها نمی‌تواند بیشتر از یکی باشد. هدف يك فرد یکی است. هدف خانواده‌ی ترکیب شده از چنین افراد ایده‌آلی یکی است. هدف ملت ایده‌آل و دنیای ایده‌آل هم یکی است. تمامی راهها و مسیرها در جهت دنیای ایده‌آل صلح، خوشحالی و عشق راستین خدا می‌باشد.

ایده‌آل صلح، خوشحالی و عشق راستین برای يك فرد در تنهائی بدست

نمی‌آید، بلکه در روابط با دیگران حاصل خواهد شد. حتی وجود مطلق بدون ایجاد رابطه نمی‌تواند آن ایده‌آل را به واقعیت درآورد. اگر خدا تنها است، چه کسی هست که خدا را دوست بدارد؟ خدا در چه چیزی قرار است به ایده‌آلش نائل شود؟ با روشن شدن این موضوع می‌توانیم انگیزه‌ی خدا را در آفرینش درک کنیم.

۴. موانع موجود در مسیر همکاری‌های فرهنگی، نژادی و مذهبی چیست و چگونه می‌توان بر آنها غلبه کرد؟

زمان آن فرا رسیده است که ما در حین سازماندهی دوباره‌ی سازمان ملل، بطور جدی به این مسائل بیااندیشیم. آیا این امکان وجود ندارد که سازمان ملل را با ساختاری دوگانه تصور کرد؟ نخستین مجلس می‌تواند شامل نمایندگان ملی باشد که برای منافع ملی سخن خواهند گفت. دومین مجلس، مجمع مذهبی یا سنای سازمان ملل، شامل رهبران محترم مذهبی و آن زمینه‌های اجتماعی که بیشتر به قلب مربوط هستند، مثل فرهنگ و آموزش. این مجمع مذهبی بعنوان نماینده‌ی دیدگاهی جهان شمول، ورای مرزهای کشوری و منطقه‌ای برای منفعت تمامی مردم سخن خواهند گفت.

این دو مجلس با احترام و همکاری متقابل قادر خواهند بود تا بطور فوق العاده‌ای در تحقق صلح جهانی مؤثر باشند. بدینسان، بینش سیاسی رهبران دنیا می‌تواند بطور قابل توجهی با بینش و بصیرت برجسته‌ترین رهبران مذهبی کامل شود.



يك الكوى پيشنهادى براى رابطه‌ى شمال - جنوب:

شمال صنعتی باید دست دراز کرده و به جنوب تحت نفوذ فقر و بینوائی را کمک کند. برای برپائی کشورهای توسعه یافته و دموکراسی نوین، کشورهای

پیشرفته باید با دستانی کمک کننده به کشورهای در حال توسعه کمک برسانند. طرز تلقی کشورها باید از حالتی خودخواهانه به وضعیتی غیر خودخواهانه تغییر کند که این خود يك انقلاب است. کشورها زمانی می‌توانند چنین چیزی را به انجام برسانند که رهبرانشان مسائل را با دیدگاه والدینی بررسی کنند. والاترین عشق غیر خودخواهانه و فداکار عشق والدینی است. از آن دیدگاه می‌توان دید که تمامی کشورها، کشورهای برادر و خواهر هستند. آنگاه بینش و بصیرتی نوین و يك فرصت تازه در برابر همه‌ی ما ظهور خواهد کرد.

دوران استعمار گذشته است، دورانی که در آن کشورهای پر قدرت از کشورهای ضعیف بهره برداری می‌کردند. قانون جنگل و "بقاء سزاوارترین" هربرت اسپنسر دیگر در این دنیا کاربردی ندارد. عهد مسابقه‌ی اسلحه‌های پر قدرت که دنیا و بشریت را بسوی ترس و ناامنی سوق داد، نیز سپری شده است؛ بشریت باید از تهدید مرگبار اسلحه‌های اتمی آزاد و رها شود.

از این نقطه نظر، کشورهای پیشرفته باید در پی سهیم شدن تکنولوژی والای خود با کشورهای در حال توسعه و دموکراسی نوین باشند. در غیر اینصورت، هر حرکت دیگری يك جنایت اخلاقی محسوب می‌شود. چیزهای خوب و مفید را باید در میان تمامی کشورها سهیم شد. وقتی چیزی جدید کشف شد، تمامی کشورها باید در منفعت آن سهیم شوند. اگر چیزی برای بشریت و دنیا خوب است، ما باید در ورای مرزهای ملی آن را به انجام برسانیم. من برای دوره‌ای طولانی، برای فرصت و امکان استفاده‌ی مساوی برای تمامی کشورهای در حال توسعه از تکنولوژی پیشرفته مبارزه کرده‌ام.

قرن بیست و یکم باید قرن درستکاری باشد. در این قرن، ثروت عامل تسلط نخواهد بود، بلکه روح و جان انسانها تسلط خواهند داشت. قرن بیست و یکم باید عهد یگانگی خدا و بشریت باشد. عهدی خواهد بود که يك بیداری نوین بر هر انسانی طلوع خواهد کرد - این فهم و درک که وقتی خالصانه برای دیگران زندگی کند، منفعت بیشتری عایدش خواهد شد. در قرن بیست و یکم، خودخواهی از بین

خواهد رفت، زندگی، افتخار و شکوه متمرکز بر غیر خودخواهی فاتح خواهد شد. اینها خصوصیات قرن بیست و یکم هستند.^۷



در بیشتر سیستمهای آموزشی کشورهای دنیا، بر مزیت مسابقه و بقاء سزاواری بدست آمده تنها توسط برندگان و ممتازان، تأکید بسیار شده بود. این امر برای مدتهای طولانی، نشان خرابی جد و جهد انسان سالم در هدایت بشر بسوی دنیای صلح آمیز و همزیستی، با گرد هم آوری آنها بعنوان اعضای يك خانوادهی بشری، بود. اکنون مردم احساس می کنند که در آموزش نقطه‌ی تمرکز اهمیت باید تغییر یافته و بقاء همکاری باید مهم و حیاتی قلمداد شود. با توجه به این دیدگاه، اهداف و فلسفه‌ی آموزش باید دستخوش يك تحول و دگرگونی ژرف و عمیق شود.^۸



اکنون زمان توسعه‌ی اعتماد متقابل متمرکز بر استاندارد اصول اخلاقی والا است. اکنون زمان آن است که تمامی کشورهای عضو سازمان ملل با يك رابطه‌ی متمرکز بر احترام و عشق متقابل، به اتفاق یکدیگر يك جنگ نهائی را بر علیه دشمن مشترك ما - بلايای گرسنگی، جهالت، بیماری و جنایت را اعلام کنند.



در نقشه‌ی خدا نهفته است که عبارت "کشور من" توسعه پیدا کند. اگر چه برای هر کسی کشور او جائی است که خانواده‌ی او در آن زندگی می کند. دنیا، در وسعتی بیشتر، "کشور من" می شود، زیرا آنجا مکانی است که خدا، پدر من، برادران و خواهران من - تمامی مردم روی زمین - در آن زندگی می کنند.^۹

۱۹۹۱/۲۸/۰۸۷
۱۹۷۴/۲۱/۱۱۸
۱۹۹۱/۲۸/۰۸۹



اگر چه ما در مسیرهای بسیاری در پی صلح و خوشحالی بوده‌ایم، اما هیچکدام از ما از نتایج بدست آمده در زندگی‌مان رضایت نداریم. پس از اولین و دومین جنگ جهانی، لیگ ملل و سپس سازمان ملل بوجود آمد تا از درگیری بیشتر ممانعت کند. اما کار و تلاش جهانی این سازمانها به ارمغان آورنده‌ی دنیای صلح آمیز نبود. تلاشهای گروههای مذهبی نیز به يك دنیای شادی ختم نشد. ایده‌آل‌های متکبرانه‌ی کمونیست و توهم فاشیست، همه در برپائی يك دنیای ایده‌آل شکست خوردند. نه تکنولوژی پیشرفته و نه دیپلماسی ماهرانه ما را بسوی دنیای صلح و خوشحالی هدایت نکردند. زیرا علت عدم خوشحالی بشریت و رنج و عذاب آنها در سقوط بشر و نافرمانی ما در برابر خدا نهفته است. حل این مشکل با از بین بردن ریشه‌ی علت آغاز می‌شود.

من در شبه جزیره‌ی کره رشد کردم، جایی که مردم بخاطر جنگ ابر قدرتها بر سر ایدئولوژی و منابع، رنج عظیمی را تحمل کردند. من از دوران کودکی‌ام، به سختی در پی یافتن جواب برای سؤالهائی درباره‌ی زندگی و هستی بوده‌ام. من از طریق تجربه‌ام با خدای زنده، او را شناخته و فهمیدم که خدا، سرور عشق راستین در تمامی طول تاریخ با بشریت بوده است. من نمی‌توانستم باور کنم که خدا دنیائی را در نظر داشته و آفریده که پلیدی، درگیری و جنگ بر آن حکمفرما باشد. من به اندازه کافی وقت ندارم تا در مورد تجربیات دوران جوانی‌ام به درازا سخن بگویم. اما بطور ساده می‌گویم که آن دوران مملو از انتظارات جدی و شدید برای حقیقت بود.^{۱۰}



آفرینش هماهنگی بین نژادها، مذاهب، و ملتها:

صلح مسئله‌ی اولیه و اساسی است که بشر با آن روبرو است. برای اینکه همه

ی ما شاد باشیم، نباید بین مردم جنگ، درگیری، یا خصومت وجود داشته باشد. این بعید است که در جنگ گروه پیروز دشمن را بطور کامل نابود کند. چند نفری از میان گروه مخالف باقی خواهند ماند و آنها بطور مداوم در پی فرصتی برای تلافی خواهند بود. نتیجه يك دور و گردش کینه‌آمیز است که در آن گروه شکست خورده از يك جنگ به قویتر شدن هر چه بیشتر تمرکز می‌کند تا به حدی که بر گروه پیروز در دور قبلی غلبه کند.

اگر خدای قادر متعال وجود دارد، آیا او می‌خواهد که با واقعیت امروز سازش نماید یا اینکه تلاش خواهد داشت تا دنیا را به شکل و فرم اصیل خود تغییر دهد؟ اگر کسی بود که اینجا بر روی زمین از طرف خدا وکالت داشت تا برای این مسائل مسئولیت بعهده بگیرد، آن فرد یا گروه چه چیزی را اعلام می‌کردند؟ او می‌گفت که مسیر دنیای کنونی اشتباه بوده و تأکید می‌کرد که بشریت باید جهت خود را عوض کرده و برگردند.

وقتیکه عیسی مسیح بر روی زمین بود، يك دیوار بزرگ نفرت بین امپراطوری روم و ملت کوچک اسرائیل وجود داشت، زیرا یکی مغلوب و دیگری غالب بود. عیسی می‌دانست که تنها راه برای غلبه بر روم از طریق عشق بود. روم از طریق قدرت نظامی بر اسرائیل غلبه کرد ولی اسرائیل می‌توانست از طریق عشق بر روم غلبه کند. عیسی اگر چه مصلوب شد، ولی در برابر خدا به دعا نشست تا دقیقاً کسانی را که او را کشتند مورد عفو و بخشش قرار دهد. هیچ قدرتی نمی‌توانست عظیم‌تر از این باشد. عشق می‌تواند از هر دیواری، قطع نظر از بلندی و قطور بودنش، عبور کند. عیسی می‌دانست که افراد دارای دشمن بوده، خانواده‌ها دشمن دارند، قبایل و ملتها نیز دارای دشمنان خود هستند. نفرت و دشمنی همواره باعث قتل در هر سطحی می‌شود و تنها يك استراتژی می‌تواند این دیوار را فرو بریزد - دشمن خود را دوست بدار.

این برای من قویترین شعاری است که می‌تواند مسیر تاریخ را عوض کند. اگر شما دارای چنین عشق باشکوهی باشید که بتوانید حتی دشمن خود را دوست

بدارید، آن قدرت هر چیزی را ذوب خواهد کرد. خدا به کلیساها و مراکز مذهبی نیاز دارد که بتوانند دنیای خطا را ذوب کرده و فرو ریخته و از آن دنیائی راستین بسازند. تمامی دنیای مذهبی، اگر چه با درجات مختلف، ولی در پی این يك شعار هستند. عیسی مسیح بسان يك انسان عظیم قد برافراشته است چون این بیانیه نشانه‌ی عیار زندگی او بود.

ابزار نهائی برای به ارمغان آوردن جامعه‌ی ایده‌آل عشق است، عشق راستین. این عشق راستین چیست؟ اگر بگوئیم عشق متمرکز بر خدا، منظور ما بطور دقیق چیست؟ عیسی بهترین تعریف را ارائه داد. عشق راستین متمرکز بر خدا، عشقی است که توانائی به آغوش گرفتن دشمن را دارا است. اگر مردم سفید پوست دیگر سفید پوستان را دوست بدارند، کار مهم و شاقی انجام نداده‌اند. ولی اگر سفید پوستان به سیاه پوستان عشق بورزند، آن عشق، عشق راستین است. اما عشق غائی عشق ورزیدن به دشمن می‌باشد. این عشق غائی و نهائی است زیرا هیچکس نمی‌تواند بر آن خرده گرفته و آن را محکوم کند. این عشقی شکست ناپذیر است، عشقی همیشه پایدار، عشقی است بدون تضاد و تناقض و همواره به نرمی جریان خواهد داشت.

با در نظر گرفتن مردم کره و ژاپن، آنها برای مدتهای طولانی دشمن یکدیگر بوده‌اند. اما امروز ژاپنی‌های نهضت هماهنگ حتی خواستار ازدواج با کره‌ای‌ها هستند. آیا این امر شگفت‌انگیز نیست؟ آنها زندگی خود را برای رورند مون‌گرو نمی‌گذارند، نه اصلاً اینطور نیست. آنها زندگی خود را برای خاطر عشق راستین گرو گذاشته‌اند. کشورهای دشمن کره و ژاپن در يك چنین راهی مصالحه و آستی کرده‌اند.

دنیا بدون پیشگیری جهتی مخالف با جهت کنونی آن، فرصتی برای هم جهت شدن با خدا ندارد. به جای تلاش برای عشق ورزیدن به یکدیگر، غریزه‌ی خودخواهی شیوع پیدا می‌کند. با این همه، فرمول و قاعده‌ی عشق ورزیدن به یکدیگر براستی کاربرد دارد. وقتی این عشق به اجرا گذاشته شود، دنیا زیر و رو

خواهد شد.

از زمانیکه شما بتوانید دشمن خود را دوست بدارید، پادشاهی بهشتی فرا خواهد رسید. خدا فقط نمی‌خواهد که افراد دشمن خود را دوست بدارند. او می‌خواهد ببیند که تمامی کشور چنین چیزی را به اجرا گذاشته است.^{۱۱}



من سه امید برای این مجمع دارم: اول، اینکه سنتهای مذهبی دنیا به یکدیگر احترام گذاشته و لاقلاً تلاش داشته باشند تا جنگها و درگیریهای بین‌المذهبی را بررسی کنند. دوم، اینکه این مجمع بعنوان يك اجتماع مذهبی به دنیا خدمت کند. امیدوارم با این موافقت نموده و برای فراخوانی مردم مذهبی برای اعمالی سودمند عزم جزم کرده، مردم را برای زیستن براساس ارزشهای متمرکز بر خدا گرمی داده، و توسعه و تکامل روحی جانی مردم را تغذیه کنیم. سوم، اینکه این مجمع رشد کرده به سازماندهی مبدل شود که رهبران بزرگ تمامی مذاهب در آن شرکت جویند. مجمع باید بالاترین ارزشها و اهداف زندگی را برافراشته آن را به تمامی مردم مذهبی، تمامی گروهها، تمامی ملتها پیشکش کند. تنها در مشارکت و هم‌یاری با وجود مطلق و عشق به یکدیگر، افراد، گروهها و ملتها می‌توانند خود را برای پادشاهی بهشتی آماده ساخته و خود جزئی از آن شوند.

من امیدوارم که همگی شما، بعنوان نمایندگان مذاهب خود، یگانگی روحی را بیابید که پایه‌های برای آینده‌ی روشن و يك اصلاحات مذهبی نوین شود که بتواند دنیا را هدایت کند. در حین ارائه‌ی مطالب خود، یا در زمان گفت و شنود، طی گردهمایی عمومی یا گروهی، در حین نمایشهای هنری، در دعا، تعمق، لطفاً به ایمان یکدیگر احترام گذاشته و تا بالاترین حد ممکن در ایجاد هماهنگی همکاری و مساعدت نمائید. بیائید تا همگی با هم مأموریت جهانی - تاریخی مذاهب را، که تحقق خواست خدا بر روی زمین است، به انجام برسانیم.^{۱۲}

۱۱ اخطار خدا به دنیا - جلد ۲ - قواعد صلح جهانی
۱۲ گفتگو و وصلت، مجمع مذاهب جهانی، ۱۹۸۵



نمایندگان محترم مذاهب جهانی! وقتی ما صادقانه به واقعیت امروز نگاه کنیم، خواهیم دید که اکنون نه زمان ایمان و اعتقاد بلکه زمان عمل است. چرا ما با چنین مشکلات جدی متداول در جامعه، مشکلاتی شامل هرج و مرج در سیستم ارزشها، فساد اخلاقی، اعتیاد به مواد مخدر، تروریسم، تبعیض نژادی، قتل عام، جنگ، عدم توزیع عادلانه‌ی ثروت، بی‌اعتنائی به حقوق بشر، حکومت مطلقه کمونیسم روبرو هستیم؟ این گره‌ها نتایج طبیعی لذت‌گرایی، ماده‌گرایی ملحد، و انسان‌گرایی دنیوی است که ارتباط و وابستگی به خدا را منکر می‌شوند. تمامی اینها آثار تنزل ایمان و تحلیل قوای روحی این نسل می‌باشد.



اکنون زمان آن است که مردم مذهبی بخاطر شیفتگی‌شان برای رستگاری فردی و منافع فرقه‌ای توبه کنند. چنین اعمالی مانع گروههای مذهبی در مسیر انجام منتهای تلاش خود برای رستگاری جهانی بوده است. این عهد بیش از هر زمان دیگری از ما می‌خواهد تا به ورای ایمان خود، منافع یک گروه مذهبی خاص رفته و عشق و ایده‌آل‌های خود را برای خاطر دنیا به اجرا بگذاریم.^{۱۳}



مردم مذهبی می‌توانند براساس اصولی یگانه با یکدیگر متحد شوند، ولی آنها به احساس عشق نیاز دارند. باید عشقی وجود داشته باشد که بطور احساسی دیدن دیگری را طلب کند و اینکه نمی‌تواند بدون دیگری زندگی کند. شما نمی‌توانید اشک بریزید و بگو مگو داشته باشید برای اینکه کدامیک برتر است، ولی انتظار خواهید داشت تا با یکدیگر یکی شوید. آیا می‌توانید بحث کنید که کدامیک برتر است و همچنان با یکدیگر یکی هم باشید؟ آیا یک مادر و پدر می‌توانند بحث و جدل داشته باشند که کدامیک برتر است و در عین حال با هم یکی باشند؟ آنها

نمی‌توانند ...

ما می‌بایست تمامی فرقه‌ها و گروه‌ها را دوست بداریم. وقتی وجود ما در این چهارچوب قرار گرفت، قادر خواهیم بود که تمامی قصور و کوتاهی‌های بشری را ببخشیم. آیا فکر می‌کنید که خدا که گناهان ما را مورد عفو قرار داده است، می‌تواند ما را ببخشد، اگر فکر کند که ما گناهکار هستیم؟ او ما را مورد عفو قرار می‌دهد چون با روحی بخشنده به ما نگاه می‌کند.^{۱۴}



احیای دوباره‌ی سازمان ملل برای صلحی پایدار:

امروز در این بنای رسمی، جائی که مجمع عمومی سازمان ملل نشست دارد، من با قلبی قدردان برای این فرصت در ابراز توجهات مشتاقانه و دیدگاهم درباره ی سمت و جهت آتی سازمان ملل و دنیا، به شما خوش آمد می‌گویم. یگانه هدف تمامی تعهدات من در سطوح مختلف در طی چهل سال گذشته، تحقق دنیای صلح آمیز مورد نظر خدا و بشریت بوده است. این انتظار برای يك دنیای صلح آمیز همچنين دليل اصلی برای وقف خودم در تشکیل همکاری و هماهنگی بین‌المذهبی بوده است.

بشریت در قرن بیستم، در گیربهای جدی بسیار و اعمال زورگویانه‌ی غیر قابل توصیف را مخصوصاً بواسطه‌ی دهشت و خوف دو جنگ بزرگ جهانی، و هفتاد سال جنگ سرد کمونیسیم تجربه کرده است. وقتی جنگ سرد به پایان رسید دنیا فرصتی کوتاه برای جشن و پایکوبی داشت، انگار که صلح فرا رسیده است. اما خیلی زود بشر متوجه شد که پایان جنگ سرد خود بخود ظهور يك عهد صلح نبود. حتی در همین لحظه جنگهای شدید و قتل عام‌های وحشیانه در گوشه و کنار دنیا ادامه دارد.

ناسازگاری به دلایل بسیاری رخ می‌دهد. اما يك عامل اولیه سهیم در بروز

آن، عدم هماهنگی ریشه‌دار بین مذاهب جهانی است. بنابراین وقتی که وقوع تراژدیهای جهانی بسیاری را در اطراف خود مشاهده می‌کنیم، باید درک کنیم که چقدر مهم است که مذاهب بسوی یکدیگر آمده با یکدیگر گفتگو داشته، از یکدیگر آموخته و یکدیگر را در آغوش بگیرند.

در این عهد مدرن، در بسیاری از کشورها، ایده‌آل‌های مذهبی جایگاهی کاملاً جدا از قدرت سیاسی مرکزی داشته و بیشتر مردم این وضعیت را بعنوان يك واقعیت ضروری پذیرفته‌اند. اما من باور دارم که اکنون زمان آن است که سازمانهای بزرگ بین‌المللی که اهدافشان حمایت از ایده‌آل صلح جهانی است، باید در رابطه‌ی خود با سنتهای مذهبی بزرگ دنیا تجدید نظر کنند.

در این مورد، سازمان ملل بیش از هر سازمان بین‌المللی دیگری می‌تواند مثال و سرمشق خوبی برپا نموده و هادی راه شود. جهان از سازمان ملل بعنوان يك سازمانی با تجسم اشتیاق بشر برای صلح، انتظار بسیاری دارد. نمایندگان کشورها در سازمان ملل، در هماهنگی برای ارائه‌ی صلح و کامیابی بشری کار می‌کنند. البته تلاشهای با وجدان برای ایجاد صلح، از جانب نمایندگان در سازمان ملل، اغلب با مخالفت و سرکشی سرسختانه روبرو شده است. انجام و دستیابی به چنین چیزی تنها از طریق معنی‌دار بودن سازمان ملل حاصل می‌شود. اما هنوز جای بسیاری برای بهبودی دارد. من باور دارم که امروز در سازمان ملل و فعالیتهای گوناگون آن نیازی مبرم به احترام متقابل و افزایش همکاریها بین رهبران سیاسی و مذهبی دنیا وجود دارد.

ایده‌آل اصیل برای انسانها این است که ما با روح و جسمی متحد در همصدائی با طنین عشق راستین خدا زندگی کنیم. چون انسانها بعنوان پسران و دختران خدا شیشه او هستند، روح و جسم هر فردی می‌تواند بدون هیچ درگیری و مخالفت با یکدیگر براستی متحد شوند. در درون خدا بین شخصیت درونی و شکل بیرونی خدا ناهماهنگی وجود ندارد. زیرا خدای مطلق در درون خود تضاد و ناسازگاری ندارد.

ایده آل بشر در دستیابی به یگانگی روح و جسم زمانی حاصل می‌شود که مردم از عشق راستین خدا برخوردار شوند. آیه ی کتاب مقدس، "متبرک باد مصلحان، زیرا آنها فرزندان خدا نامیده می‌شوند." این نکته را به تصویر می‌کشد. مصلحان کسانی هستند که متمرکز بر عشق راستین خدا از روح و جسمی متحد برخوردار هستند.

بشر در نتیجه‌ی سقوط، استانداردی را که روح و جسم ما با آن می‌توانست متحد و هماهنگ شوند، از دست داده و در تضاد و نزاع درونی زیسته است. رو در روئی و درگیری روح و جسم در درون افراد بسط و توسعه یافته و اکنون در خانواده، جامعه، کشور و دنیا خود را آشکار ساخته است. بعنوان مثال، این تضاد حل و فصل نشده‌ی روح و جسم چیزی بود که عمل قتل برادر کوچکتر، هابیل، توسط برادر بزرگتر، قابیل، را تسریع کرد.

تمامی ناسازگاریها و جنگها در تاریخ اساساً نبرد بین اردوگاه قابیل - بطور نسبی با گرایشی در جهت پلیدی و اردوگاه هابیل - بطور نسبی با گرایشی در جهت خوبی بوده است. بشر باید به این ناسازگاریهای بین اردوگاههای قابیل و هابیل پایان داده و حالت اولیه و اصیل هماهنگی و عشق را بازسازی کند. هر کدام از ما برای انجام این امر، باید به ناسازگاری بین روح و جسم خودمان پایان داده و آنها را در اتحادی سازگار بسوی یکدیگر بیاوریم.



از آنجائیکه ریشه‌ی مشکلات بشری فقط سیاسی نیست، راه حل‌های سیاسی و اجتماعی به تنهایی همواره بسنده و کافی نخواهند بود. در حالیکه بیشتر جوامع بطور سیاسی کنترل می‌شوند، مذهب بیشتر در ریشه‌ی هویت فرهنگی و ملی قرار گرفته است. در واقع، وفاداری مذهبی نسبت به وفاداری سیاسی نفوذ بیشتری در قلب بسیاری از مردم دارد.



اکنون زمان آن فرا رسیده است که مذهب رهبری خالصانه‌ای در دنیا اعمال کند. من معتقدم که مردم مذهبی باید برای موقعیت بشر احساس مسئولیت کرده و بیعدالتیهای گوناگون این عهد را از بین ببرند. قبل از این تعمق و بازتاب درونی بطور حتم ضروری است. مردم مذهبی در بوجود آوردن مثال و سرمشقی در اجرای عشق شکست خوردند. براستی اکنون زمان آن است که آنها بخاطر عدم گذاشتن کامل خودشان برای رستگاری دنیا، توبه کنند. آنها برعکس جذب پیگیری رستگاری و نجات فردی و منافع فرقه‌ای شده بودند. فقط ایمان داشتن به عشق کافی نیست، بلکه باید با اجرای آن همراهی شود.

خدا رهبران جوامع، مخصوصاً رهبران مذهبی را فرا می‌خواند. او از ما می‌خواهد تا با بی‌عدالتی و گناهان دنیا به مبارزه برخاسته و بجای آنها عشق راستین را برپا کنیم. تمامی مردم مذهبی باید قلباً یکی شده بعنوان نماینده‌ی خدا، اشتیاق و خواست او را برای مردم به انجام برسانند.

از طریق تشریح مساعی زمامداری و سنجش سیاستمداران، نماینده‌ی جسم و دنیای مادی، و حکمت و تلاش رهبران مذهبی دنیا، نماینده‌ی روح و دنیای روح، يك دنیای صلح آمیز می‌تواند به واقعیت درآید.

رهبران مذهبی باید رهبران ایده‌آلی شوند که نه تنها حکمت مقدس و با ارزش سنت با شکوه خود را به ارث برده و منتقل می‌کنند، بلکه همچنین يك زندگی با خدمت و غیر خودخواهانه را پیش می‌گیرند. عدم صلاحیت بزرگ هر رهبری - چه سیاسی و چه مذهبی - خودخواهی خواهد بود.^{۱۵}

۵. فرهنگها، نژادها و مذاهب چگونه متحد میشوند؟

مردم در قرن بیست و یکم دیگر قادر نخواهند بود تا وراثت اصل غائی خدای آفریننده‌ی هستی، بعنوان صاحب و سرور زمین زندگی کنند. صرف نظر از عدم خواست مردم، آینده‌ی بشری مستلزم روابط نزدیک بین انسانها است. مردم در

۱۵ افتتاحیه‌ی کانون بین‌المذهبی و بین‌المللی برای صلح جهانی. ۱۹۹۹/۰۶/۰۲

آینده ورای مرزهای منطقه‌ای، کشوری و نژادی بسیار نزدیک با یکدیگر خواهند زیست و این به معنای آن است که "یک خانواده‌ی جهانی" واقعیت پیدا می‌کند. مردم در آن عهد نه تنها باید زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی، سنتی و روش زندگی را درک کنند، بلکه باید بپذیرند که با آنها در ارتباط قرار گیرند. هیچ فرد یا گروهی قادر نخواهد بود که با توجه به اختیار خودخواهانه‌شان دارای مخفیگاه مختص خود باشند.



کوتاهترین راه میانبر برای دستیابی به اتحاد نژادها ازدواج بین‌المللی است. یک مرد و یک زن از دو زمینه‌ی فرهنگی اجتماعی کاملاً متفاوت با عشق خدا با یکدیگر یگانه خواهند شد. ما برای انجام و تکمیل یک کار بزرگ باید قدرت عظیمی از عشق بدست آوریم. تغییرات با توجه به شرایط و به سرعت بازی کردن و باختن عشق نیست. تنها عشق غائی است که می‌تواند به ورای مرزهای ملی، نژادی، فرهنگی و زبانی برود.

یک زن سفید پوست که دارای قلبی به اندازه‌ی کافی گشاده است که می‌تواند شوهری سیاه پوست را پذیرا شود، به فرزندان با شکوه تولد خواهد داد. او فرزندان را در آغوش خواهد گرفت بسان مرغی که جوجه‌هایش را زیر بال و پر خود می‌گیرد. وقتی دو نفر ظرفیت زندگی بغرنج یکدیگر را هضم کنند، می‌توانند یک زندگی زیبا بسازند. در نتیجه‌ی هضم یکدیگر، شما بزرگ و بزرگتر شده و امید عظیمی به آینده خواهید داشت.^{۱۶}



ساختار و ترکیب کنونی سازمان ملل، شکل گرفته از نمایندگان ملی، می‌تواند بعنوان یک کنگره در نظر گرفته شود که در آن منافع هر کشور عضو حضور دارد. اما من پیشنهاد می‌کنم که به تشکیل یک مجمع مذهبی مجلس نمایندگان مذهبی

در درون ساختار سازمان ملل توجه جدی بشود. این مجمع یا مجلس شامل رهبران روحی محترم در زمینه‌های مذهب، فرهنگ و آموزش خواهد بود. البته نیاز است که اعضاء این مجمع بین‌الذهبی استعداد و صلاحیت خود را در رفتن به ورای منافع محدود ملی و سخن گفتن از توجه به تمامی دنیا و بشر در سطحی وسیعتر نشان بدهند.

ما باید به اتحاد شمال و جنوب نائل آمده و آنگاه بسوی ایجاد اتحاد غرب-شرق-شمال-جنوب به پیش برویم.

وقتیکه ما به ایجاد اتحاد غرب-شرق-شمال-جنوب دست پیدا کردیم، تمامی دنیا به حرکت در خواهد آمد.

عیسی حتی در عمق رنج و آزار شدید توسط یهودیان و اسرائیل، اعلام کرد که "شما باید دشمن خود را دوست بدارید." با توجه به موقعیت او در آن زمان، این يك بیانیه‌ی بزرگ و باشکوه بود. این بیانیه يك عبارت انقلابی برای تغییر تمامی تاریخ هستی بود.

عشق به دشمن یعنی غلبه‌ی صلح‌آمیز بر آنها. این يك معجزه و به معنای پیروزی بدون جنگ است.

من با زندگی در جوامع غربی و دنیا، دیوارهای بلند میان نژادها، مذاهب، عالمان و ملت‌ها را فرو ریخته‌ام.

وقتیکه اقلیتها بتوانند منفعتی مساوی از سیستم و از فرهنگ دریافت کنند، و وقتیکه کشورهای پیشرفته به جای بهره‌کشی از کشورهای عقب مانده، آخرین تکنولوژی را در اختیار آنها قرار بدهند، بشریت بر جنگ و گرسنگی غلبه خواهد کرد. عشق خدا در چنین محیطی شکفته شده و تأسیس پادشاهی بهشتی بر روی زمین بعنوان میوه حاصل می‌شود.

با این اندیشه، ما باید به ورای نژادپرستی رفته و حتی بر تمامی دنیا غلبه کنیم. در آینده پنج نژاد باید یکی شوند. چون عشق خدا یکی است، محبت و دلبستگی خدا در میان سرزمینهای را که خود آفریده است نمی‌تواند تفاوت داشته باشد. ازدواج بین‌المللی سمبولی از عشق و خواست خدا است. حتی دنیای عامی تشخیص می‌دهد که عشق به مرزهای ملی توجهی نمی‌کند. این امر در حوزه‌ی خدا چقدر بیشتر صحت خواهد داشت؟ عشق خدا اساساً با تراژدی بندهای عشق در هم پیچیده با تاریخ زور و جبر تفاوت دارد. عشق خدا فقط در پی آسایش فرد نیست بلکه راهی برای وقف کردن در جهت منفعت دنیا و تمامی انسانها است.



تا آنجائیکه من می‌دانم، خدا فرقه‌ای و کومه‌بین نیست. فکر و ذکر او تفصیل و تشریح جزئیات عقاید نیست. ما می‌بایستی سریع خودمان را از ناسازگاریهای علوم معارف آزاد کنیم که نتیجه‌ی وابستگی کورکورانه به عقاید و شعائر مذهبی است، به جای اینکه به زندگی در ارتباط با خدا تمرکز شود. من فکر می‌کنم که ما بطور ضروری باید حال و هوای مذهبی را پاکسازی کنیم به گونه‌ای که افراد با ایمان از ایمانی زنده و شاداب برخوردار بوده و هر روحی (و هر فردی) بتواند در ارتباط با خدا باشد. در قلب والدینی و عشق عظیم او، تمایزی براساس رنگ و ملیت وجود ندارد، مرزی بین کشورها و سنتهای فرهنگی، بین شمال و جنوب، بین شرق و غرب، وجود ندارد. خدا امروز سعی دارد تا تمامی بشریت را بعنوان فرزندان خود به آغوش بگیرد. ما از طریق گفتگو و هماهنگی بین‌المذهبی باید

يك دنیای ایده‌آل صلح را به واقعیت درآوریم، که هدف آفرینش خدا و ایده‌آل مشترك انسانها است.

من با توجه به دستورالعمل مشیت الهی تمامی انرژی خود را برای اصلاح دنیا و تحقق ایده‌آل خدا بر روی زمین گذاشته‌ام. من تمامی انرژی نهضت هماهنگ را نخست از طریق هماهنگی بین‌المذهبی برای صلح جهانی بسیج کرده‌ام و خالصانه امیدوار هستم که مذاهب شما نیز با همکاری فعال به این راه بپیوندند، نه به خاطر اینکه می‌خواهم از تلاشهای خود کاسته یا به منابع مالی نهضت هماهنگ بیافزایم، بلکه امیدوار هستم که بتوانیم شاهد يك بسیج عمومی کامل منابع و خلاقیت‌های روحی از جانب تمامی مذاهب در جهت مشیت الهی باشیم. این راه به تحقق دنیای صلح خواهد انجامید.

همانطور که می‌دانید، مجمع مذاهب جهانی يك پروژه‌ی با اهمیت تاریخی است. در حین اینکه دنیای عامی و غیر روحانی از طریق سازمان ملل و دیگر سازمانها در پی هماهنگی است، آیا گروههای مذهبی باید با یکدیگر در جنگ و درگیری باشند؟ من مدتها است که انتظار داشته‌ام تا رهبران متشخص مذاهب قدیمی و ارشد آغازگر این پروژه، یعنی يك مجمع مذاهب جهانی، باشند. من بعد مدتها انتظار، خود این پروژه را آغاز کردم، چرا که باور دارم تا چنین چیزی به هر قیمتی که شده باید به انجام برسد. در عین اینکه خود این گردهمائی يك اثر بزرگ و مهم است، امیدوارم که مجمع بدنبال نشست‌های متوالی از اهمیت هر چه بیشتری برخوردار شود.



فصل پنجم

احترام به طبیعت

طبیعت چه چیزی را به ما آموزش می‌دهد؟

آیا به آرامی به کودکان نظر دوخته‌اید؟ ... وقتیکه به چیزهایی مثل اسباب بازی نگاه می‌کنید، آنها چگونه به نظر می‌آیند؟ چیزهایی متحرک به نظر می‌رسند. هر کسی از اسباب بازی خوشش می‌آید، اما در میان تمامی چیزهای متحرک، حیوانات -چه توله سگها باشند و چه انواع حشرات- احساساتی قابل لمس دارند. تمامی کودکان از دیدن چیزهای متحرک مثل پرندگان آسمان و چهارپایان روی زمین احساس خوشحالی می‌کنند. چرا اینگونه است؟ زیرا مردم در اصل اینگونه بوده‌اند. این امر به چه معنا است؟ معنایش این است که وقتی بشر جهان طبیعت یا حرکت این دنیا را دید احساس شادی و لذت کرد. هر چیزی مثل کار ذوقی مردم است. همچنین چیزهایی مثل دیگر اشیاء ... البته اگر چه زمینه‌ی متقابل متفاوت می‌باشد؛ اما در جایگاه قدردانی، مردم براستی مجذوب شده و احساس خوشی و لذت می‌کنند. به همین خاطر، تمامی صفات درونی عشق هر فردی دسته بندی شده است.

اگر به حشرات، کرم ها یا حیوانات نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که آنها بصورت زوج زندگی می‌کنند. اگر اینگونه به طبیعت نظر دوخته و از خود پیرسیم که طبیعت چیست، در واقع طبیعت يك موزه از مواد و لوازم آموزشی برای توسعه و پیشرفت و آموزش ایده‌آل متقابل بعنوان مفعول عشق بشر می‌باشد.

به همین دلیل آواز پرندگان، سه نوع می‌باشد: اولین آن نشانه‌ی گرسنگی است، بعدی آواز عشق برای زوج او است و بعدی آواز او در زمان احساس خطر است. این آوازه‌ها با هم فرق می‌کنند، اگر چه ما مردم معمولی از آن آگاه نیستیم، اما در دنیای پرندگان همه از آن آوازه‌ها آگاه هستند. اگر شما بخاطر گرسنگی گریه کنید همه متوجه می‌شوند، آن آواز نیز مثل همین است. زندگی روزانه متمرکز بر چه چیزی است؟ اگر شما گرسنه هستید، وقتی که غذا خوردید، گرسنگی پایان خواهد یافت. اگر از خودمان پیرسیم که ما بطور عمومی متمرکز بر چه آوازه‌ائی زندگی می‌کنیم، باید پاسخ دهیم، آوازه‌ائی که متمرکز بر روابط داد و دریافت بین دو یار و دو زوج، همواره در حال آمد و رفت هستند.



انسانها در مقام فاعلها و مفعولها آفریده شدند؛ یعنی اینکه آنها زوج‌های متقابل هستند. همچنین تمامی موجودات جهان هستی، که برای انسانها وجود دارند، بر طبق اصل عشق پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند. بعلاوه، بواسطه‌ی عشق انسانها، زندگی و ایده‌آل وجود خارجی پیدا می‌کنند. جهان هستی برای خاطر انسان وجود دارد، مخصوصاً برای آدم و حوا در طی دوران رشدشان بمناب‌ه‌ی کتاب راهنمای عشق بود. جهان هستی موزه‌ای است که بطور خستگی‌ناپذیر جوهر و عطر عشق را به نمایش می‌گذارد.



در آغاز، آدم و حوا بعنوان فرزندان خدا متولد شده و همچنین تحت حمایت او دوران کودکی خود را سپری کرده و به تدریج بزرگ شدند. در نتیجه، بواسطه

ی رشد عقل و شعورشان، آنها به این فهم و درک نائل شدند که چرا خدا دنیا را آفریده است. دنیا آفریده شده تا يك وسیله‌ی آموزشی باشد. هر چیز متحرك در جهان هستی يك رساله‌ی آموزشی برای اجداد اصیل بشری، آدم و حوا، بود که برای زیستن همه چیز را به آنها آموخت. شما باید بدانید که چون آدم و حوا کامل نبوده و طبق راه ایده‌آل زندگی رشد می‌کردند، جهان آفرینش يك مثال یا يك موزه برای آنها بود.^۱



در جهان طبیعت، يك بذر جوانه زده و سرانجام به گل یا درختی مبدل شده و بذره‌ای خود را بوجود می‌آورد. بذرها در هر گوشه‌ای از دنیا، شرق، غرب، شمال، جنوب، رشد می‌کنند. بر روی يك درخت سیب، در قسمتی که نور خورشید تابش بیشتری دارد، میوه‌ها رسیده و سالم‌تر هستند و در قسمتی که نور خورشید تابش کمتری دارد میوه‌ها نارس خواهند بود. به همین صورت، میوه‌ها و بذرها از جهات و مکانهای مختلف کمی با هم فرق می‌کنند، اگر چه خود بذر ساختاری مشابه دارد. بذر و نطفه‌ی انسانها خود خدا بود. انسانها مثل يك درخت شاخه‌های بسیاری را بوجود آورده‌اند، تنه‌ی بزرگ و بزرگتر شد و برگهایش تمامی دنیا را فراگرفته است. این درخت باید میوه و بذری مشابه را بوجود بیاورد، مثل بذر مشابه‌ای که با آن تولد یافت. يك درخت يك کتاب راهنما برای نشان دادن چگونگی زیستن برای ما است. درخت همانطور که از زنجیره‌ی طبیعی پیروی کرده و به خاک باز میگردد، سمبول زندگی انسان است،

يك درخت صدها و هزاران برگ دارد. يك برگ بدون فکر کردن در مورد چیزی دیگر، فقط به خود می‌اندیشد. در عین حال، ریشه که در عمق زمین پنهان است بطور مداوم برای آنها مواد غذایی ارسال می‌کند. وضعیت انسان این چنین است. انسان معمولاً در مورد بخش و قسمت مرئی زندگی خود بخوبی آگاه و باخبر است، اما به سختی به ریشه‌ی مخفی خود توجه می‌کند. خدا مثل ریشه،

^۱ طبیعت و بشر، راه دانش آموز

در درون و عمق جامعه‌ی بشری در حال رشد بر روی زمین وجود دارد، کدام قسمت از اهمیت بیشتری برخوردار است، آن قسمت که بر روی زمین است یا آن قسمت که زیر زمین است؟ اگر شما قسمت بالائی گیاه را قطع کنید، گیاهی دیگر از همان ریشه خواهد روئید. به همین شکل، کدام با ارزش‌تر است - انسان یا ریشه‌ی انسان؟ این يك استعاره‌ی ساده اما درست است.

رشد و نمو ریشه و شاخه‌ها چگونه است؟ آنها براساس قانون رشد می‌کنند. گیاهان و درختان متفاوت، شبیه بذر و دانه‌ی خود هستند، درختان بلند آلیی دارای بذرهایی بلند هستند، در حالیکه درختان شاه بلوط شبیه خود شاه بلوط، گرد، هستند. بذرها شامل برنامه و عناصر لازم برای رشد درخت می‌باشند. به همین دلیل درخت شکل و ترکیب بذر را به خود می‌گیرد. بذر در زمان جوانه زدن دارای دو قسمت می‌باشد. نه یکی بلکه دو جهت وجود دارد چون بذر دارای دو قسمت مثبت و منفی است. خدا خودش يك وجود واحد است، اما دارای خصوصیات و شخصیت دوگانه است. بذرها و گیاهان اینگونه به خدا شباهت دارند.

در آغاز وقتی که جوانه از زمین بیرون می‌آید، از مواد غذائی درون بذر تغذیه می‌کند. در طی گذشت زمان وقتیکه مواد غذائی درون کیسه‌ی بذر به پایان رسید، هر دو قسمت بذر دوانیدن ریشه‌های ضروری را آغاز می‌کنند. فرض کنیم که يك بذر برعکس داخل زمین کاشته شده باشد، با این همه، به بالا بسوی آسمان رشد خواهد کرد و ریشه به پائین فرو خواهد رفت. گیاه باید مواد غذائی خود را از بالا و پائین، از هوا و ریشه، دریافت کند. زمین و بهشت باید داد و گرفت داشته باشند.

زندگی يك گیاه آنچنان که بنظر می‌رسد ساده نیست. در واقع، زندگی يك گیاه سمبول تمامی اصل جهانی هستی است.

چرا گیاه رشد کرده و بزرگ می‌شود؟ چون تغذیه می‌شود، بنابراین باید بدهد. رشد کردن نوعی از شکل دادن است. کودکان می‌خواهند رشد کرده و بزرگ

شوند. ما در رشد کردن هر چه بیشتر از پیرامون خود آگاه و باخبر می‌شویم؛ بدینسان، همچنین قادر خواهیم بود بیشتر داده و بیشتر دریافت کنیم، و از داد و دریافت در سطوح مختلف لذت ببریم.

يك درخت بزرگ بسیار زیبا و خوش منظره را تصور کنید. اگر چه شما نمی‌توانید ریشه‌های آن را ببینید، ولی آنها عمیق در دل زمین فرو رفته‌اند. نوک ریشه باریک و کوچک بوده و می‌تواند صدها متر در دل خاک فرو برود. آیا می‌توانید ارتباط کوچکترین برگ در بالاترین شاخه‌های درخت را با ریشه ببینید؟ از يك طرف بسیار بلند و از طرف دیگر بسیار عمیق، آنچنانکه بسختی می‌توان ارتباط را دید. با این همه، برگ بدون ارتباط با ریشه سرانجام نابود خواهد شد. به همین صورت، اگر ما انسانها بگوئیم، "من به ریشه‌ها اهمیتی نمی‌دهم، آنها از من جدا هستند." آنگاه ما نیز نابودی خود را آغاز خواهیم کرد. انسانی که از ریشه‌ی خود آگاه و باخبر است، زیسته و کامیاب خواهد شد، در حالیکه انسانی که ریشه‌ی خود را تشخیص نمی‌دهد، نابود می‌شود.

برگها چنان به یکدیگر نزدیک هستند که از یکدیگر قدردانی می‌کنند. اما اتحاد بین برگها و شاخه‌ها فقط برای خاطر خودشان نیست. وقتیکه تمامی برگها و شاخه‌ها بر روی زمین متحد بوده و رشد می‌کنند، به خاطر این است که ریشه‌های بزرگ و سالم وجود دارد. وقتی ریشه‌ها قویتر می‌شوند، بقیه‌ی درخت (بر روی زمین) نیز قویتر خواهند شد. این انعکاس يك گردش خوب و سرزنده و بشاش داد و گرفت در تمامی جهات می‌باشد.

برای بشریت، مخصوصاً برای آدم و حوا در طی دوران رشدشان، جهان آفرینش يك رساله‌ی آموزشی و يك موزه برای به نمایش گذاشتن اساس عشق بود. امید خدا در آفرینش این بود که آدم و حوا رشد کرده و سرانجام متحد شده و عشق را از طبیعت بیاموزند، که خدا بعنوان يك کتابچه‌ی راهنما برای آنها آماده کرده بود.



آیا انسان توانسته است اقیانوس را تحت تسلط خود گیرد یا نه؟ آیا انسان توانسته است بر زمین تسلط داشته باشد یا نه؟ در مورد فضا چطور؟ او بر این امور نیز فائق آمده است. جریان‌یابی فرهنگ یا تمدن مثل يك رودخانه‌ی پیچ و خم دار است. يك رودخانه از يك قطره آغاز شده و بزرگتر، وسیعتر و عمیقتر می‌شود، رودخانه مثل يك مار است، اینطور نیست؟ چرا رودخانه می‌پیچد؟ جواب شما چیست؟ دلیل پیچیدن این است که بتواند پهن و بلند شود. بلندترین رودخانه بر روی زمین کدام است؟ رودخانه‌ی نیل. کدام رودخانه پهناورترین است؟ رودخانه‌ای که مصافت بسیار طولانی را طی می‌کند، حیوانات بسیار زیادی را در آغوش خود خواهد گرفت، این رودخانه سفر ماریچ و ار را انتخاب می‌کند. وقتی در مسیر راه دره‌ای وجود دارد، به درون دره بدور کوه جریان می‌یابد. رودهای کوچک فرعی بسیاری رودخانه‌های بزرگ را تغذیه می‌کنند.

آیا آب آمریکائی و آب کره‌ای ازدواج خواهند کرد؟ آیا آمریکائیه‌ها با این گفتار که، "شما آلوده هستید، نیائید"، حصار یا دیواری بنا کرده تا مانع ورود ابرهای شکل گرفته از تبخیر آبهای کره‌ای شوند؟ آیا چنین امری امکان پذیر است؟ نه. قطع نظر از تلاش انسان، طبیعت کار خود را انجام می‌دهد. در آب عناصر و املاح زیادی وجود دارد، آیا آب پاکیزه است یا کثیف؟ لطفاً در این مورد بیانده‌شید، سه چهارم از وجود حیوانات آب است، بنابراین در زمان مرگ چه عاقبتی خواهند داشت؟ آنها آب تهیه خواهند کرد، اینطور نیست. این آب به کجا می‌رود؟ به رودخانه‌ها در عمق زمین. آب می‌گوید، "چیزی نیست که من بر آن غلبه نداشته باشم، گیاهان سبز به خودتان افتخار نکنید، اگر من جزئی از وجود شما نبودم، هرگز نمی‌توانستید به سبزی کنونی خود باشید." اینطور نیست؟ این مطلب صحیح است. حتی در خشکترین صحراها و بیابانها، هر از گاهی بارانی عظیم می‌بارد.



مردم از نشستن به مدت طولانی خسته خواهند شد، اما هرگز بنظر نمی‌رسد که پرندگان از آواز خواندن با یکدیگر خسته شوند. چرا نه؟ زیرا نغمه‌ی آنها نغمه‌ی عشق است؟ آنها با پریدن از يك شاخه به شاخه‌ی دیگر با هم می‌رقصند. آنها همواره در پرواز بوده و خود را به یکدیگر نشان می‌دهند. اگر پرنده‌ی ماده به پرواز درآمده ولی پرنده‌ی نر به دنبال او نرود، پرنده‌ی ماده جیرجیر می‌کند که "زود باش، چکار می‌کنی؟" سپس پرنده‌ی نر بدنبال او روان می‌شود. من از داد و گرفت در طبیعت درسی آموخته‌ام. اگر هر فردی بتواند بدرستی با طبیعت ارتباط برقرار کند و از داد و گرفت در طبیعت لذت ببرد، هرگز به طلاق توجهی نخواهد داشت. زیرا وقتی که شما برآستی به طبیعت دقت کنید سیستم جفت - دو گانه - را درك خواهید کرد.^۲



جایگاه انسان در طبیعت در کجا است؟

طبیعت چیست؟ طبیعت تصویری از چیزهای شایان ستایش اهدا شده از جانب خدا بعنوان هدیه به من است، در زمانی که دختران و پسرانش، مملو از عشقی قابل ستایش بدنيا آمدند. صدای آواز پرندگان یا حتی يك ساقه‌ی باریک سبزه تزئین و آرایشی برای زیبا ساختن زندگی دختران و پسران او است. حتی يك سنگ غلتان در خیابان می‌داند که آن پسران و دختران سرورانی خواهند شد که بر جامعه حکومت خواهند کرد و خود او برای زینت و آراستن آن جامعه آفریده شده است. آب در حال جریان همین وضعیت را دارد. برخلاف سنگینی و یکنواختی، طبیعت بوجود آمد تا باغی از هماهنگی بی‌همتا برای خاطر شاهزاده‌ی رؤیایا، شاهزاده‌ی امید شود کسی که می‌تواند چنین دنیای آفریده شده برای عشق را به ارث ببرد.

به این دلیل، ما می‌توانیم از طریق تمامی مخلوقات آفرینش بیاموزیم. وقتی

^۲ روز راستین مخلوقات و آغازگر هماهنگی، ۱۹۹۷/۰۵/۰۶

که پرندگان نر و ماده آواز سر می‌دهند، حتی خانم خانه‌دار از آنها می‌آموزد. شما باید بدانید که چگونه حتی به قیمت از دست دادن زندگی خود، با ستایش از زیبایی جهان آفرینش و پیشروی بسوی يك دنیای احترام و تکریم متقابل زندگی کنید. اگر کسی چنین کند، حتی پرندگان برای زندگی و پرورش جوجه‌های خود خواستار رفتن به پرچین اطراف خانه‌ی او خواهند بود. آیا متوجه منظور من می‌شوید؟

قطع نظر از ارزش والای يك اثر هنری در يك موزه، آیا می‌تواند با يك اثر هنری زنده مقایسه شود؟ نکته این است که چه کسی این دنیا را بعنوان اثر هنری و موزه‌ی تمامی موجودات آفرینش خدا، بیشتر از خود او دوست داشته است؟ نکته این است که آیا شما توانسته‌اید این دنیا را بیشتر از موزه‌ی هنری کشور خودتان دوست بدارید؟ آیا می‌توان يك تاج طلا از سلسله‌ی شیلا را در موزه با يك قاصدك لگد شده‌ی زیر پا افتاده در کنار جاده، مقایسه کرد؟ خدا خودش آن قاصدك را آفرید. شما باید در مورد قلمرو و خاک زادگاه خود اینگونه بیان‌نیشید. با قلبی الهی و روحی که بتواند بگوید، "من متأسف و شرم‌منده هستم از اینکه نتوانستم آن سرزمین را دوست بدارم که در آن عشق دریافت کردم، آن مقام پادشاهی، مقامی که خدا بتواند آن را محترم بشمارد." جائیکه چنین پادشاهی وجود دارد با چنین وجدانی آزاد و پاک، حتی ساقه‌های گیاهان از او پیروی کرده و می‌خواهند تا به ابد با او باشند. این چگونگی زندگی انسان است.



شما باید از چگونگی عشق ورزیدن به طبیعت و مردم آگاه باشید. شما باید بدانید، مردمی که نتوانند دیگران را دوست داشته و به طبیعت عشق بورزند، همچنین نمیتوانند به خدا عشق بورزند. مخلوقات آفرینش حیات سمبولیکی خدا هستند و چون انسانها حیات واقعی خدا می‌باشند، کسی که از چگونگی عشق ورزیدن به دیگر انسانها و طبیعت آگاهی دارد، خدا را دوست خواهد داشت.

به همین دلیل درست نیست که ما کلیسا و مرکز مذهبی داشته باشیم که فقط ترکیبی از جوانان باشد. ما بایستی مرکزی بوجود بیاوریم که با پدربزرگها، مادربزرگها، عمه‌ها و عموها، خاله‌ها و دایی‌ها پر شود. فدا کردن خود به تنهایی بهترین چیز نیست. آیا این موضوع را می‌دانید؟ به همین دلیل اگر شما بعنوان یتیم رشد کنید، چیزی جز يك یتیم نخواهید بود.



ما همواره باید به طبیعت عشق بورزیم. ما بایستی طبیعت را دوست داشته، و به بشریت عشق بورزیم. بعلاوه، ما باید هر نژاد و رنگ (پوست) بشری را دوست بداریم. آیا خدا می‌گوید، "اوه، من فقط مردم سفید پوست را دوست دارم؟" در آن صورت همه‌ی ما باید لباسهای سفید بر تن کنیم و تمامی لباسهای رنگی خود را بدور اندازیم. چرا باید لباسهای سیاه بر تن کنیم؟ چرا باید لباسهای رنگی بر تن کنیم؟ این امر ضد و نقیض است.



تمامی مخلوقات موجود در جهان هستی، با توجه به نقطه نظر ایده‌آل اصیل آفرینش، به خدا تعلق دارند. تمامی طبیعت نیز باید از جانب خدا اداره شده و مورد حفاظت قرار گیرد.

بعلاوه، انسانها بعنوان مرکز مخلوقات، باید توسط خدا اداره شده و در حوزه‌ی عشق خدا زندگی کنند. بنابراین تمامی موجودات جهان هستی به خدا تعلق داشته و بعلاوه باید تحت تسلط او وجود داشته باشند.



مردم می‌گویند که "ما باید دیگران را دوست بداریم؛ ما باید هر کسی را دوست بداریم." ساندراسین گفته است که مخلوقات، طبیعت، دومین کتاب مقدس هستند. بنابراین وقتی که خدا، فرشتگان، مخلوقات و انسانها عهد و پیمان

عشق را حفظ کنند، ایده‌آل عشق تحقق خواهد یافت. مردم در اصل باید مخلوقات را دوست بدارند، آنها باید تمامی آنها را دوست بدارند. آنها باید بتوانند از طریق عشق تمامی اصول طبیعت را بدست آورده و همچنین متمرکز بر عشق مقام فاعلی مطلق باشند. در نتیجه، تمامی محیط اطراف آنها باید از آنها اطاعت کنند. بعلاوه آنها همچنین باید بعنوان فاعل ایده‌آل مورد ستایش قرار گیرند. همه‌ی ما باید در چنین مقامی قرار گیریم.



این طبیعی است که شما می‌توانید واقعاً مردم را دوست بدارید، وقتیکه طبیعت را دوست می‌دارید. از آنجائیکه نیاکان بشری مخلوقات را دوست نداشتند، ما باید آن را دوست بداریم. به هر جا که می‌رویم باید طبیعت را دوست بداریم، ما باید تمامی طبیعت را از جمله يك گیاه كوچك در همسایگی خود یا جنگل‌های بزرگ و رودخانه‌ها را دوست بداریم. وقتی که شما از این آزمون عشق گذشتید، آنگاه می‌توانید مردم را دوست بدارید. اگر شما به این مقام نائل شوید که بتوانید تمامی طبیعت را دوست بدارید، باید بتوانید براساس آن پایه مردم را دوست بدارید.



انسانها بعنوان فاعل و مفعول آفریده شده اند. بعبارت دیگر آنها بعنوان زوج آفریده شده‌اند. مخلوقات که برای خاطر انسانها وجود دارند، همچنین تحت تسلط اصل عشق باید يك هماهنگی را به واقعیت درآورند. تقدیر شده است که مخلوقات تنها از طریق عشق انسان زندگی و ایده‌آلهای خود را عملی کنند. در طبیعت حتی حشرات بصورت جفت زندگی می‌کنند. آنها نغمه‌هایی دلگشا سر می‌دهند. چرا پرندگان و حشرات آواز می‌خوانند؟ آنها وقتیکه خوشحال هستند نغمه سرائی می‌کنند. مردم باید به این امر واقف شوند که تمامی طبیعت از جمله حشرات، پرندگان و گلها می‌خواهند شبیه انسانها شوند.



اوقاتی است که شما برای کودکان خود اسباب بازی خریداری می‌کنید. حتی ممکن است که بخواهید چیزهایی برای کودکان و همسر خود بسازید. اما حتی اگر در ساختن کاردستی بسیار ماهر باشید، آیا می‌توانید چیزی بوجود آورید که دارای زندگی باشد؟ هرگز قادر نیستید که چنین کاری انجام دهید.

بنابراین تمامی طبیعت یا تمامی مخلوقات يك موزه‌ی شگفت‌انگیزی هستند که خدا در مقام والدین برای فرزندانش بوجود آورد. بنابراین شما باید از طریق آنها زندگی خود را غنی کنید. مثلاً يك درخت کاج وجود دارد، شما نباید فقط بعنوان يك درخت سبز کاج به آن نگاه کنید. شما با نگاه به آن، باید تشخیص دهید که خدا از شما می‌خواهد تا عشق خود را به روشنائی، بسان درخت کاج، پرورش دهید. شما مطلقاً به داشتن چنین دیدگاهی نیاز دارید.



شما بر روی زمین در کجا دنیا آمده‌اید؟ شما يك هستی کوچک هستید. انسان يك مینیاتور از زمین و جهان هستی است. جسم شما ترکیبی از تمامی عناصری است که زمین دارای آنها است. بنابراین می‌توانید بگوئید که جهان هستی در آفرینش شما دست داشته است. پس چه کسی وجود شما را بوجود آورد؟ پاسخ جهان هستی است.

اگر جهان هستی متعلقات خود را از شما پس بگیرد، آنگاه شما همه چیز را از دست می‌دهید. جسم شما از عناصری ترکیب شده است که شما از هستی قرض گرفته‌اید. این نکته را باید همواره به خاطر بسپارید. بعبارت دیگر، هستی به شما تولد داد، شما را بوجود آورد.

سپس، والدین شما چه کسانی هستند؟ هستی اولین والدین شما است. این نکته را باید به خاطر بسپارید. بر این اساس، انسان ترکیبی از تمامی عناصر هستی است. بنابراین شما يك هستی متحرك، يك هستی در حال قدم زدن هستید.



اگر انسانی وجود دارد که قلب خدا را درک کرده و به يك ساقه‌ی گیاه می‌گوید، "من واقعاً متأسف و شرمنده هستم، چون نتوانستم در مقام پادشاه که خدا در اصل به من اهداء نموده است، تو را دوست بدارم"، آنگاه آن گیاه خواهد خواست تا به ابد با او زندگی کند. این راهی است که بشریت باید از آن پیروی کند.



آب در اصل از کجا می‌آید؟ آیا از چشمه است یا از رودخانه؟ ما آن را از کجا بدست می‌آوریم؟ به این نکته بیاندیشید، تا زمانیکه آب تبخیر شده به آسمان نرفت و ابرها را بوجود نیاورد، از کجا می‌توانیم آب بدست آوریم؟ آیا رودخانه‌ی هودسون می‌تواند بدون چنین گردشی وجود داشته باشد؟ آیا رودخانه‌ی می‌سی‌سی‌پی، افتخار آمریکائیان، می‌توانست وجود داشته باشد؟ آیا رودخانه‌ی می‌سی‌سی‌پی به آمریکائیان تعلق دارد؟ نه، قبل از اینکه به آمریکائیان تعلق داشته باشد، به اقیانوس تعلق دارد. فکر می‌کنید که از کجا باران حاصل می‌شود؟ بدون آب تمامی وضعیتی موجود بر روی زمین را که انسان بوسیله‌ی آنها زندگی می‌کند، نمیتوانست وجود داشته باشد. اگر بر تمامی کره‌ی زمین فقط درخت وجود می‌داشت، چقدر بدبخت می‌بودیم! آیا حیوانات فقط يك نوع درخت، درخت همیشه سبز، یا درخت برگ ریز و پائیزی را دوست دارند؟ اگر فقط يك نوع گیاه وجود می‌داشت، چقدر همه چیز بغرنج می‌شد؟ آیا کسی وجود دارد که احساس کند، "من از بیابان خوشم می‌آید، من گیاهان را دوست ندارم" یا "من از صخره‌های خوشم نمی‌آید"؟ گاه موارد در مسیر راهمان صخره‌ها مانع هستند، اما بدون آنها زندگی با ناراحتی همراه بود. حتی صخره‌ها برای هدفی وجود دارند. وقتی صخره‌ها پرتگاه‌های زیر آبی را بوجود آورده و آب دور آن پیچیده و همه چیز به پائین کشیده شده، انواع ماهی مثل گربه ماهی به پائین آمده و در

آن خلاء غذا را می‌مکد... هیچ چیزی بدون علت وجود ندارد بلکه بخاطر علتی مشخص وجود دارد، از جمله تمامی چیزهائیکه در اقیانوس وجود دارند.^۳



اگر آب در قسمتی از زمین وجود نداشته باشد، آنجا صحرا و بیابان خواهد شد. تمامی مناظر زیبا در ایلات متحده و در تمامی دیگر نقاط مختلف دنیا، مثل کوههای زیبا، انبوه درختان بزرگ سرو با تمامی سبزه‌ها، ... بدون آب امکان وجود هیچکدام از اینها نبود. تمامی جویبارها، نهرها، آبشارها، چطور به زیبایی و درستی در مناظر جای گرفته و جریان دارند؟ تمامی اینها آثاری از آب هستند. به میزان بسیار زیاد برفها در شمال بیانیدشید و اینکه چگونه بتدریج ذوب شده و يك جریان پیوسته از آب را بوجود می‌آورند. اینها همه آثار آب هستند. اقیانوس در اصل تمامی موجودات روی زمین را تغذیه کرده و تمامی سبزیها را بوجود آورده و تمامی موجودات از جمله انسانها را نیز تغذیه می‌کند. آیا باید به آن افتخار کرده یا بخاطر آبی که بدن جسمی ما از آن برخوردار است، قدردان باشیم؟ آیا آمریکا باید بعنوان قویترین ملت دنیا فخر بفروشد یا اینکه بخاطر آب قدردان‌ترین (کشور) باشد؟ شما باید در برابر آب متواضع بوده و از آن بسیار قدردانی کنید.^۴



این براستی يك محیط ایده‌آلی است که خدا فراهم نموده است. وقتی هوا گرم می‌شود، تمامی ابرها گرد هم جمع می‌آیند. همه چیز در هماهنگی است. اگر چه هوا گرم است و ابرهای بسیاری آسمان را فرا گرفته است، وقتیکه گرما ادامه پیدا کند، آنگاه همزمان انواع آب به جریان می‌افتند. ولی در شبانگاه هوا خنک می‌شود. چه بر سر جسم شما خواهد آمد اگر آب اعلام کند، "من بعنوان شاه آب، می‌خواهم فقط در يك نقطه تمرکز کنم!" بینی شما دیگر وجود نخواهد داشت، چون به تمامی از آب است... انسان بسادگی يك قطره‌ی بزرگ آب است.

۱۹۹۱/۰۱/۰۶۳

۱۹۹۱/۰۱/۰۶۴

پلنگها با لیسیدن آب می‌نوشند. آیا آن را مشاهده کرده‌اید؟ گاوها برای اینکار خیلی بزرگ هستند و با مکیدن آب می‌نوشند، اما پلنگها با نوک زبان خود می‌نوشند، حتی پلنگ‌های بزرگ. آنها نمی‌توانند مانند انسانها آب بنوشند، بلکه فقط هر بار چند قطره می‌نوشند. آیا حیوانی می‌شناسید که از آب استفاده نمی‌کند؟ هیچ استثنائی وجود ندارد. آب چقدر با ارزش و گرانبها است! کدامیک گرانبه‌تر است، زندگی یک فرد یا آب؟ آب به اندازه‌ی زندگی با ارزش است. هر چیز زیبا و قابل استفاده‌ای را که مشاهده می‌کنیم، وجودش از طریق آب ممکن شده است. اکنون می‌باید از آب قدر دان باشیم.^۵



در هر جا که زمینی هست، حیوانات هم وجود دارند. وقتی که فردی گرسنه است، او حق دارد تا حیوانی شکار کرده و از آن بخورد. اگر در منطقه‌ی "بل ودر" که آهوهای بسیاری به این ور آن ور می‌روند، انسانی گرسنه باشد، آیا باید مانع او در شکار آهو شویم، یا اینکه آهوها باید برای آنهایی که به غذا نیاز دارند در دسترس باشند؟ البته انسانها برای حیات خود حق شکار دارند. در مناطق گرمسیری نهنگ، اسب آبی، تمساح، کرگدن و انواع دیگر حیوانات وجود دارند که می‌توانند پروتئین کاملی را برای انسان فراهم کنند. چرا باید گرسنه بود؟ ما در آن شرایط برای بقاء باید شکار کنیم. بنابراین ماهیگیری و شکار مهارتهای اولیه‌ای هستند که همه‌ی ما بدون استثناء باید از آن آگاهی داشته باشیم. چرا؟ زیرا هدف و مأموریت ما این است که به مردم گرسنه کمک کنیم و اینها مهارتهای اولیه برای انجام این امر هستند.^۶

طرز تلقی ما در برابر طبیعت چه باید باشد؟

وقتی یک مرد راستین گلی را می‌بوسد، آن گل بسیار خوشحال خواهد بود. آیا

می‌توانید آن را مجسم کنید؟ سوزان‌ترین و شدیدترین احساس، احساسات مذکر و مونث (نر و ماده) است، که به عشق پاسخ می‌گویند. به يك کلاس بالاتر نگاهی بیاندازیم: حشرات ... گوشه‌های آنها صداهاى مشخصی را می‌شنود، درست مثل انسانها، و بینی آنها بوهای خاصی را می‌بویند، درست مثل انسانها. حشرات در این چیزها با انسانها فرقی ندارند، فقط کلاس و طبقه بندی فرق می‌کند. وقتی این حشرات کوچک تخم‌گذاری می‌کنند، تخم‌های کوچکی که شما قادر به دیدن آنها نیستید، آیا والدین از آنها به قیمت از دست دادن جانشان دفاع نمی‌کنند؟ و آیا آنها با لذت و خوشی بسیار یکدیگر را دوست ندارند، یا اینکه فقط این کار را به اجبار انجام می‌دهند؟ در این جور چیزها آنها شبیه انسانها هستند! امکان انکار این امر که خدا همه چیز را با تمامی آفریده‌های خود در زمان آفرینش سهیم شده است، وجود ندارد. او پنج حس عمومی جسمی را نه تنها به انسانها بلکه همچنین به حشرات، گلها، مواد آلی و اتم‌ها نیز داده است.^۷



تا زمانی که يك فرد طبیعت را که برای انسان آفریده شد، دوست نداشته باشد، نمی‌تواند بگوید که او انسانها را دوست می‌دارد و تا زمانیکه او تمامی مردم را که بعنوان فرزندان راستین خدا آفریده شده اند، دوست نداشته باشد، نمی‌تواند اعلام کند که خدا را دوست می‌دارد ... چطور يك انسان می‌تواند اعلام کند مردم و خدا را دوست می‌دارد، ولی به طبیعت که برای انسانها آفریده شده است، عشق نمی‌ورزد.^۸



هر وقت به ماهیگیری می‌روم، اولین ماهی را (که صید می‌کنم) رها کرده و به خانه‌اش باز می‌گردانم. حتی يك موجود سطح پائین، مثل ماهی کپور، از عشق قدردانی می‌کنند و وقتی کسی از هدف وجودی آنها قدردانی کند، آنها می‌خواهند

^۷ روز مخلوقات، و میوه‌ی عشق، ۱۹۹۱
^۸ بیانیه‌ی مزرعه‌ی امید تازه، ۱۹۹۵/۰۳/۰۴

حتی برای آن فرد بمیرند. در این جایگاه، یعنی وقتی که ماهی کپور خود را به آن فرد پیشکش می‌کند، یک قربانی نیست. این ایده‌آل خدا برای آفرینش بود. تمامی موجودات آفرینش با دوست داشته شدن و قدردانی کردن، بخاطر هدفی که برای آن بوجود آمده‌اند، به زندگی و مرگ افتخار کرده و از آن سپاسگزار خواهند بود.^۹



هیچ چیزی در دنیای ایده‌آل آفرینش خدا متمرکز بر عشق راستین، یعنی تمامی موجودات آفرینش در جهان هستی، جدای از قلب و عشق خدا بوجود نیامده‌اند. شاعری که این امر را درک کند، شاعر بزرگی خواهد شد. اگر شاعری باشد که بتواند قلب جهان هستی را در منظره‌ی ارتعاش یک برگ احساس کرده و آن احساس را بیان کند، او یک شاعر جهانی خواهد بود. در این عهد و این زمان، ما از این جور چیزها بسیار دور و نسبت آنها بی‌اهمیت هستیم. ما این حقیقت را تشخیص ندادیم که تمامی اطراف ما و تمامی چیزهایی که برای ما مجهول هستند، تمامی جوانه‌های آفرینش با هم با عشق خدا زندگی می‌کنند.

اگر به حوزه‌ی روحی وارد شویم، خواهیم که دید حتی یک دانه‌ی کوچک ماسه از اصل هستی برخوردار بوده و حتی در یک اتم هماهنگی بی حد و حصر جهانی گنج‌نایده شده است. حتی اگر نمی‌توانیم درباره‌ی تمامی موجودات آفرینش آگاهی کسب کنیم، اما نمی‌توانیم این موضوع را انکار کنیم که تمامی آنها موجوداتی نتیجه شده هستند که از یک نیروی متحده بر خاسته‌اند. در ورای مولکول اتم وجود دارد، ورای اتم ذره وجود دارد ... تمامی موجودات ناخودآگاهانه بوجود نیامده‌اند، بلکه با آگاهی برای هدفی خاص بوجود آمده‌اند. به همین دلیل، تمامی موجودات آفرینش از طریق دستان گشاده‌ی خدا پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند. شما همگی باید این حقیقت را بطور کامل بدانید که بطور حتم در یک رابطه با قلب خدا بوجود آمده‌اید.

یک شخص حکیم و دانشمند چگونه شخصی است؟ بزرگترین دانشمند

^۹ خواست خدا و اقیانوس

فردی است که قلبش چنان است که يك شاخه‌ی نازك يك گياه را بدست گرفته و می‌گوید، "خدا!" و ارزش آن شاخه‌ی نازك گياه را برابر با ارزش خود قلمداد می‌کند. فردی که بتواند درباره‌ی آن ارزش در چنین حالتی آواز و ترانه بخواند، بزرگترین هنرمند خواهد بود. اگر کسی باشد که در مشاهده‌ی گوناگونی موجودات آفرینش، زیبایی لطیف و گوناگون قلب و عشق خدا را تشخیص دهد، و اگر او احساس کند که می‌تواند همیاری برای تمامی آن موجودات شده و با آنها در مسرت خوشی باشد و اگر آن احساس در هر سلولی از وجودش ریشه بدواند، او می‌تواند نماینده‌ی تمامی جهان هستی شود. چنین شخصی سرور تمامی آفرینش است. ولی آیا کسی که جز خوردن موجودات آفرینش چیزی نمی‌داند، می‌تواند سرور آفرینش بشود؟

وقتی خدا جهان را آفرید، لذت و شادی وجود داشت. او بدنبال آفرینش همه چیز و مشاهده‌ی آنها گفت که خوب است، یعنی اینکه لذت وجود داشت. لذت چیست؟ لذت زمانی احساس می‌شود که هدف فرد به انجام رسیده باشد. چون هدف خودآگاه خدا در تمامی موجودات بعنوان صفتی ذاتی نهفته است، خدا پس از آفرینش همه چیز احساس لذت کرد. با این نگرش، دنیای بازسازی شده چه نوع دنیائی است؟ در يك عبارت ساده، دنیائی است که در آن مردمی زندگی می‌کنند که بطور واقعی دارای يك وابستگی قلب هستند که به آنها توانائی می‌دهد تا با در دست گرفتن هر چیزی خدا را ستایش کنند. ارزش شخصیتی که خدا در پی آن است در آنجا دیده می‌شود. بنابراین، در گذشته، داستانهای از این دست که مثلاً فرانسیس مقدس با دیدن حیوانات یا پرندگان موعظه می‌کرد، دروغ نیست. این داستانها مثل رؤیا می‌باشند. با اینحال، آنها نه يك رؤیا بلکه حقیقت هستند.^{۱۰}



اگر هر بامداد چشمان خود را گشوده و به طبیعت خیره شوید، متوجه

۱۰ طبیعت و بشریت، راه دانش آموز

می‌شوید که طبیعت با این شخصیت اصیل يك وابستگی مبهم بوجود آورده و احساسی از دنیای نوین را در شما بوجود می‌آورد اما اگر به بشریت نظر بیافکنید، همگی به این حقیقت واقف می‌شوید که همانطور که به آن نظر دوخته‌اید، در شما احساسی از نومیدی، غم و افسردگی بوجود می‌آورند.

اگر این دنیا، دنیای اصیل بشریت پاك بود، با مشاهده‌ی ارزشهای بشری شما نمی‌بایست احساس غم و اندوه داشته باشید. بشریت با ارزشی برابر با ارزش يك ساقه‌ی باریک گیاه یا يك گیاه یا يك درخت آفریده نشده است. این والاترین موجود یعنی انسان، نمی‌تواند با هیچ چیز دیگری جایگزین شود و باید با ماهیت جسمی دادن به این ارزش غیر قابل مقایسه بعنوان نماینده‌ی خدا بر روی زمین ظاهر شود.



اکنون ما می‌بایست این موضوع را درك کنیم. ما در مشاهده‌ی طبیعت که از عشق خدا برخوردار است، باید در درون خود این احساس را داشته باشیم که تمامی دارائیهای پادشاهان یا افراد مشهور دنیا، یا گنجینه‌های با ارزش، لباسهای مجلل و عالی زنان مشهور دنیا، هیچکدام از اینها نمی‌توانند با طبیعت مقایسه شوند. اگر نتوانیم چنین چنین احساسی داشته باشیم، در برابر طبیعت مرتکب جنایت شده ایم، حتی اگر متوجه آن نشویم.

شخصی که موجودات آفرینش را که خدا قلب و وجود خود را در آن نهاده، در دستان خود گرفته و گرانبهائی آن را احساس میکند، و وقتی که به يك موجود زنده نگاه کرده و می‌اندیشد، "آیا چیزهای ساخت دست انسان می‌تواند با این مقایسه شود؟ قطع نظر از شگفت انگیز بودن انسان، آیا او از خدا شگفت انگیزتر است؟" آنگاه، آن فرد بدون هیچ شکی يك پسر یا دختر خدا است. چنین اشخاصی به دعا نیاز ندارند. او کسی است که خدا در او ساکن است. خدا انسان را بسوی چنین جایگاهی هل می‌دهد.

همگی توجه بفرمائید، تمامی انسانها چیزهای عتیقه‌ای را که به شخص مورد علاقه‌ی آنها تعلق دارد، دوست دارند، صرفنظر از اینکه چه چیزی باشد. اینطور نیست؟ با این حال، آنها نمی‌دانند که چگونه به موجودات آفریده شده از جانب خدائی که باید بیشتر از همه دوستش بداریم، ارزش قائل شوند. آیا چنین مردمی پسران و دختران خدا نامیده می‌شوند؟

همه‌ی شما که مسئولیت آزادی قلب تلخی دیده و سوگوار آفرینش را بعهده دارید، در برابر يك ساقه‌ی كوچك گیاه یا درخت باید قلب خدا را در شش هزار سال پیش، در زمان آفرینش آن، احساس کنید. شما بایستی چنین قلب و روحی داشته باشید.

به همین دلیل، اعضای نهضت هماهنگ باید در مشاهده‌ی يك ساقه‌ی كوچك از يك گیاه کنار جاده اشك بریزند. يك درخت تنها را به آغوش بگیرید، در حالیکه می‌گوئید، "از زمانی که سرور خود را از دست دادی چقدر تنها بوده‌ای؟" سعی کنید یکبار این کار را انجام دهید.

شخصی که اکنون در این مکان با شما سخن می‌گوید، بسیار گریسته است. او يك صخره را به آغوش گرفته و بارها و بارها اشك ریخته و نالیده است حتی در حین تماشای وزش بادهای. اگر شما به این سخنرانی توجه کرده باشید، دلیل گریستن او را درك می‌کنید. "چیزهای با ارزش آفرینش که توسط خدا آفریده شده‌اند، موجودات گرانبهای آفرینش که وابستگی ابدی به خدا دارند، من باید با غم و اندوه شما همدردی کنم از اینکه هرگز با شما آن رفتاری را که امروزه در موزه‌های ملی و قصرهای باشکوه دارند، با شما نداشته‌اند." من برای مطرح کردن این سخنان در برابر شما ظاهر شدم. اگر شما همگی قلبی دارید که احساس می‌کند "حتی اگر تمامی مردم دنیا کور هستند و تو را نمی‌بینند، من بایستی با تو همدردی کنم"، این مردم در آینده يك نژاد نوین خواهند شد که تمامی بشریت را کنترل خواهند کرد. این يك تئوری نیست، بلکه يك حقیقت است.

چه کسی در میان شما بیشتر از اموال با ارزش ارثی خانواده‌تان که نسل اندر

نسل به شما رسیده است، یا بیشتر از گرانبهاترین الماسها، به طبیعت توجه کرده و احترام می‌گذارد؟ چنین شخصی را کجا می‌توان یافت؟ اوه خدایا، وقتی که چنین شخصی را در همدردی با موجودات آفریده‌ی خودت ببینی، اینکه آنها را در آغوش گرفته و اشک می‌ریزد، خواهی گفت "بیا به برم." به این بیاندیشید که آیا شما می‌توانید چنین شخصی شوید یا نه.



بهترین کار ادبی توصیف کننده‌ی طبیعت به زیباترین شکل ممکن را چه می‌نامیم؟ ادبیات چیزی است که ما با آن طبیعت را در قالب کلام تشریح می‌کنیم. مردم می‌خواهند در طبیعت قلب خود را توصیف کنند. مردم و طبیعت از طریق قلب عشق به هم مرتبط هستند.

بدن انسان شامل تمامی عناصر طبیعت می‌باشد. شما وقتی به قلب نگاه می‌کنید، مانند تنه درخت به نظر می‌رسد. شکم مانند ریشه‌ی درخت، و ریه مانند برگها است. تمامی عناصر موجود در طبیعت در بدن انسان یافت می‌شوند. عبارتی دیگر تمامی عناصر پادشاهی بهستی و دنیای روح در بدن انسان گنجانده شده است.



خورشید نمی‌گوید، "من فاعل زندگی هستم." چون خورشید از قدرت زندگی برخوردار است، تمامی موجودات بطور طبیعی از آن تبعیت می‌کنند.



این قلبی است که شما می‌بایست از آن برخوردار باشید. وقتیکه به يك انسان یا به يك گاو نگاه می‌کنید به همین صورت است. شما باید دارای چنان قلبی باشید که گوشهای گاو را گرفته و پیشانی خود را بر روی پیشانی او گذاشته و همراه با اشک و گریه بگوئید، "چقدر شگفت انگیز و عالی بود اگر تو با تازیانه‌ی والدین

راستین زمین را شخم می‌زدی؟ من دلم برای تو می‌سوزد که بسان یک برده و یتیم بدبخت و بیچاره هستی و نمی‌توانی از این سرنوشت فرار کنی."

همچنین وقتیکه به مزارع و درختها که نگاه می‌کنید باید همینطور باشد. شما باید به آنها بگوئید، "اگر شما از خشم و کینه‌ی تاریخی رنج می‌برید، امروز با نگاه به من آن را در خود پاک کرده از بین ببرید. اگر میل و آرزوی دارید که می‌خواهید به آن دست پیدا کنید، باید به من بگوئید. من با توجه به مشیت الهی با شما ارتباط خواهم داشت." حتی وقتیکه به گیاهان، درختان و رودخانه‌ها چشم میدوزید، باید بگوئید، "چطور میتوانم شما را تنها رها کنم، من هر روز به ملاقات وادی خواهم رفت." شما باید به جستجوی درختانی در عمق جنگلها بروید که صاحبانشان تا به این زمان هرگز به ملاقاتشان نرفته‌اند. به آنها بگوئید، "دلیل اینکه من امروز به این کوه به جستجوی شما آمده‌ام این است که احساس می‌کنم درختانی مثل شما در این جنگل احساس تنهایی می‌کنند و با این نیت که شما نماینده‌ی تمامی آن درختان هستید به سوی شما آمده‌ام." آنگاه شما باید به جای درختان در کوههای آن روستا، آن آبادی یا آن شهر، دعا کنید. شما باید دعا کنید که آنها این شادی بدست آمده‌ی امروز را در خود حفظ کرده و با از بین بردن غم و اندوه در امروز، درختانی را که پس از این می‌آیند از چنان غم و اندوهی آزاد کنند.

همانطور که به صخره نظر دوخته‌اید، قبل از اینکه صخره غم و اندوه خود را ابراز کند، شما باید قیافه‌ای غمبار را در چهره خود آشکار کرده که پر از اشک در چشمان و گونه‌های شما است و بگوئید، "چه نوع امیال و آرزوهائی را تا به حال از مردمی بیشمار شنیده‌ای؟ بسیاری از مردم در حین نگاهشان به تو همراه با انواع افکار و اندیشه، تو را رنجیده خاطر ساخته و به تو دشنام و ناسزا گفته‌اند، اما من مثل آنها نیستم. چه مدتی است که تو منتظر روزی بودی که بتوانی مرا ملاقات کنی و لذت و خوشحالی خود را ابراز کنی؟" اگر شما دارای چنین قلبی باشید، راهی را که پیش گرفته‌اید هرگز به نابودی و فنا ختم نمی‌شود.

چطور می‌توانیم طبیعت را مورد حمایت قرار دهیم؟

تلفات و ضایعات بسیار زیادی در آمریکا وجود دارد که من در آغاز می‌اندیشیدم که ما می‌توانیم پاره‌های فلزات، قطعات زنگ زده را جمع‌آوری کرده و آنها را بازسازی کنیم. ما باید اینجور چیزها را نجات داده و دوباره در سطحی خوب برای استفاده قرار دهیم. همچنین میزان بسیار زیادی از کاغذهای مصرف شده به آشغال‌دانی‌ها پرتاب می‌شوند، ما می‌توانیم آنها را دوباره به صورت اولیه بازسازی کنیم ...

بدترین نوع آلودگی در هوا وجود دارد - دودهای اگزوز اتومبیل‌ها، کارخانه‌ها، و چیزهایی از این دست. در آینده، در کارهای تولید کننده‌ی دود محدودیت‌هایی در این مورد وجود خواهد داشت، حتی در آشپزی. هر نوع دود یا گاز تولید شده‌ی اضافی غیرقابل پذیرش خواهد بود. یعنی اینکه ما بدون پخت و پز زیاد از مواد غذایی استفاده خواهیم کرد. ... غذاهای خام، سبزیجات خام، ماهی خام. این جور چیزها برای سلامتی انسان مفید هستند، به همین خاطر ما به آنها روی خواهیم آورد.^{۱۱}



اکنون کشورهای پیشرفته‌ی دنیا به دام تمدن ماده‌گرائی افتاده‌اند. روح و روان انسانها با کنترل ماده بر آن، برده‌ی ماده شده است. نتیجه سقوط از عشق راستین است. اگر چه مردم از وفور مادی و ساختمان‌های بلند صف کشیده در سطح شهرها لذت می‌برند، ولی روح بشر به بیابانی عقیم و نازا مبدل شده است. آبادی عشق راستین در هیچ جایی یافت نمی‌شود و این باعث متروک شدن زندگی بشری شده است. بدتر از همه، شیوع خودخواهی، تنها در میان انسانها است که طبیعت زیبا را قربانی خود ساخته است.

امروز، محیط طبیعی ما ویران شده است، آب و هوا آلوده شده و حتی لایه‌های اوزون که برای حمایت از زندگی بشر وجود دارد، آسیب دیده است. اگر این وضعیت ادامه یابد، انسان بدون دفاع به نقطه‌ای خواهد رسید که نتواند بواسطه ی تمدن ماده‌گرائی که خود آن را برافراشته است، از خودکشی و خود ویرانگری بگریزد...

قرن بیست و یکم، زمان بازگشت به دنیای اصیل مورد نظر خدا است. عهد تمدن ما جای خود را به عهد تمدن روحی خواهد داد، جائیکه روح و روان انسانها صعود خواهد کرد. در این مقطع زمانی، آرزوی خالصانه‌ی من این است که کشورهای در حال توسعه اشتباه کشورهای توسعه یافته و پیشرفته را تکرار نکرده و به دام مشابه تمدن ماده‌گرائی گرفتار نشده، بلکه بسرعت بسوی دنیائی برویم که در آن روح و روان حاکمیت خواهد داشت.



چه کسی بیش از همه، موجودات آفرینش را دوست می‌دارد؟ آیا تا بحال به طبیعت عشق ورزیده‌اید؟ وقتی که من به پانتانال رفتم، به طبیعت و موجودات آفرینش عشق ورزیدم. من می‌خواستم تمامی موجودات آفرینش را دوست بدارم، چه حشرات و چه حیوانات بزرگ. در آمریکای جنوبی تمامی انواع حیوانات وجود دارد. آنجا پادشاهی بهستی برای حیوانات است، زیرا بسادگی می‌توانند خود را در آبهای کثیف پنهان کنند. مردم نمی‌توانند آنها را پیدا کنند. اما خدا آنها را با عشق آفریده است، به همین خاطر آنها باید در محیطی پاک زندگی کنند. من از آنها پرسیدم که چرا در آبهای کثیف زندگی می‌کنید، آنها پاسخ دادند که چون از انسانهایی که قصد کشتن آنها را دارند، می‌ترسند. به همین خاطر ما باید آن حیوانات را آزاد کنیم. من خود مایل به انجام چنین چیزی هستم.

من می‌خواهم تمامی آبها و رودخانه‌های کثیف را پاکسازی کنم تا تمامی موجودات زنده رها و آزاد شوند. همه‌ی انسانها باید برای انجام این امر و این

وظیفه بسیج شوند. به همین خاطر از شما می‌خواهم که به اقیانوس بروید. آیا نابود می‌شوید یا نه؟ آیا از کاری که می‌کنم پیروی خواهید کرد یا اجازه خواهید داد که آنها در آبهای کثیف زندگی کنند؟ اگر این چیزی است که خواستار آن هستید، آنگاه خودتان باید با اراده‌ی خود از آب کثیف بنوشید. بعد از سیل و طوفان، آب کثیف و ناپاک شده، و همه چیز در آن مخلوط می‌شود. اگر شما از آن بنوشید، حتی ممکن است که جان خود را از دست بدهید. اما شما باید راغب باشید تا زندگی خود را برای تمامی موجودات آفرینش بگذارید حتی اگر لازم باشد تا از آبهای آلوده بنوشید. اگر شما آنها را بیش از زندگی خودتان دوست بدارید، خدا شما را بیش از قبل دوست خواهد داشت.

ما باید تمامی محیط زیست را پاکسازی کرده و در این کار شماره یک شویم. اگر خواستار انجام چنین چیزی هستید، دستان خودتان را بالا بیاورید. به کف دستان خود نگاه کرده و بگوئید، اگر من این را اعلام کنم، آیا تمامی موجودات "مان سه ی" خواهند گفت؟ بیائید با هم به اقیانوس عشق بورزیم. عشق فقط مختص آبهای پاک نیست. اگر نهضت هماهنگ فقط آبهای پاک را دوست بدارد، یک جای کار نادرست خواهد بود. ما باید هر دو آب پاک و ناپاک را دوست داشته و آب ناپاک را بعد از پاکسازی به نوع پاک و خوب آن مبدل کنیم. ما باید همه چیز را بطور ابدی دوست بداریم و اگر خوب نیستند، آنها را بشکل بهتری بازسازی کنیم.

ما باید آبی تولید کنیم که بتوانیم با آن به خدا ملازمت کنیم. آب بایستی از طریق یک تطهیر کننده پاک شود. روز گذشته ما در حدود دویست نفر به ماهیگیری رفتیم. در حقیقت آب رودخانه‌ی هودسون خیلی کثیف است. اگر شما از آب آن رودخانه بنوشید، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ قبل از ورود خاک به درون آب، باید نازا و استریلیزه شود. اما آب رودخانه‌ها زمانی که ما به حمام می‌رویم مورد استفاده قرار می‌گیرند. آب و خاک قبل از رسیدن به رودخانه‌ها پاکیزه شده بودند، به همین دلیل موجودات زنده قادر به زندگی در آن هستند. آن آب دارای

اکسیژن هستند. هرگز نمی‌توانیم تصور کنیم که تنها زندگی می‌کنیم. انجام چنین چیزی گناه محسوب می‌شود.^{۱۲}



خدا به ما همه چیز داد، و ما اکنون باید آنها را بدرستی مورد استفاده قرار دهیم. اینها از متعلقات و دارائی ما نبوده بلکه به خدا، تاریخ و ابدیت تعلق دارند. ما نایستی آنها را تلف کنیم. در صورت لزوم از آنها استفاده کنید. محافظه کار باشید، حتی با آب! آیا درباره‌ی عشق ورزیدن به آب و از صدمه محفوظ داشتن آن اندیشیده‌اید؟ آیا سبزه‌ها را دوست داشته‌اید؟ خدا سبزه‌ها را برای چه کسی بوجود آورده است؟ سبزه‌ها برای ما بوجود آمده‌اند و برای آنها این امر مانند يك گنجینه است. شاهکارهای هنری با ارزش میلیونها دلار، توانائی برابری با ارزش يك ساقه‌ی گیاه آفریده شده توسط خدا را ندارند. طبیعتی را که ما هر روز با آن سر و کار داریم، بی اندازه با ارزش و گرانبها است. اینها چیزهائی هستند که خدا خودش برای بشریت آفرید تا ما برای ابدیت از داشتن آنها افتخار کنیم. شبها وقتیکه به بستر می‌رویم، باید بتوانیم به خورشید و طبیعت بگوئیم، "شب بخیر، من باید تا فردا صبح استراحت کنم، لطفاً شما هم خوب استراحت کنید." من بعنوان صاحب باید این گام را بردارم. من بعنوان صاحب باید بیشتر از خدا به آنها عشق بورزم. خدا همیشه آنها را دوست می‌دارد، اما عشق من باید به آن افزوده شود. از سبزه‌ها، علفها و درختها در باغ خود، حتی بیشتر از حیوانات، قدردانی کنید. وقتی که به بستر خواب می‌روید، باید مملو از این چنین احساس سپاس و قدردانی باشید. آیا تا بحال چنین احساسی داشته‌اید؟^{۱۳}

۱۲ روز راستین مخلوقات، ۲۰۰۰/۰۲/۰۶

۱۳ فرارسیدن عهد و حوزهی آدم چهارم، ۱۹۹۹/۲۴/۱۰

فصل ششم

راه رهبری

داشتن قلب والدینی به چه معنا است؟

رهبران در مقام والدین هستند. والدین نمیتوانند قبل از خوابانیدن تمامی فرزندانشان به استراحت پرداخته و بخواب روند. آنها از انجام اینکار عاجزند مگر اینکه مریض و بیمار باشند. آنها با نگرانی برای چگونگی آینده‌ی فرزندان نابالغ خود، برای آنها اشک میریزند؛ وقتی که آنها در زندگی شان با سختی و دشواری روبرو هستند، قلب والدین چنان است که تا با اشتیاقی عظیم برای متبرک شدن فرزندانشان دعا نکنند به خواب نروند. یک رهبر هم باید در زمان خواب رفتن اوقات سختی داشته باشد. بعلاوه، وقتی که شما صبحگاهان یا شبانگاه اوقات اضافی صلح آمیزی دارید، باید بدون توجه دیگران برای اعضاء و افراد زیر دست خود دعا کنید. آیا متوجه منظور من می‌شوید؟ این تنها راهی است که شما می‌توانید در آن پایه تأسیس کنید.

از اینرو شما بعد از پرورش فرزندانتان به این شکل، قصد دارید چه کاری انجام دهید؟

شما باید از آنها میهن پرستانی بسازید که بیش از کانون خانواده، برای خاطر ملت و کشورشان زندگی کنند. شما والدین، برای انجام این کار، خودتان باید اولین الگو و مثال را نشان دهید. آن آموزگارانی که از طریق زندگی خود نخست نشان می‌دهند، والدین راستین هستند. والدین راستین کسانی هستند که نخست با عشق آموزش داده و سپس از آنها می‌خواهند که آن را در عمل به انجام برسانند. اگر شما چنین زندگی را پیش گیرید، خدا نمیتواند در هیچ شرایطی شما را ترک کند. بعلاوه چنین افرادی از نیروی پر قدرت اسرارآمیزی برخوردار هستند که توجه دیگر مردم را خودبخود جلب می‌کنند. بنابراین دیگر مردم چاره ای ندارند جز اینکه به چنین افرادی توجه کنند.

اگر در زمستان، شما در میان چند بخاری یکی را روشن کنید، حتی اگر توضیح ندهید که کدامیک از آنها روشن است، مردم بطور طبیعی گرد بخاری روشن شده جمع می‌شوند، چون می‌توانند گرما را احساس کنند.

به همین شکل، شما هم باید فردی شوید که دیگران مجذوب شما شوند. کاری که من در حال انجام آن هستم این است که با تأسیس چنین پایه‌ای و تنها با عزمی راسخ برای فداکاری، يك سنت نوین را گسترش داده و پس از مرتبط ساختن آن با پایه‌ی خانوادگی، متمرکز بر آن، پایه قبیله، مردم و کشور را بوجود آورم. این مسیر و راهی است که خدا در آن قرار دارد.



والدین جایگاه زندگی فرزندان‌شان هستند. آن جایگاه زندگی را بوجود می‌آورد، آن جایگاه، زهدان زندگی، عشق و حفاظت است. آن جایگاه از زندگی حفاظت کرده، آن را پرورش داده و به آن عشق می‌ورزد.



وقتی که پس از خوردن غذا، در روستائی از مقابل خانه‌ی يك فقیر عبور کرده و مرد یا زن فقیری را مشاهده می‌کنید، باید اشک بریزید. این باید طرز رفتار و

تلقی شما باشد. همانطور که از برابر آن خانه عبور می‌کنید باید خدا را صدا زده و با سری به پائین افتاده همراه با اشک به دعا بپردازید، "دلیل فقر بسیار زیاد آنها این است که اجداد بشری اشتباه مرتکب شده و سقوط کردند. از آنجائیکه من با مأموریتی والدینی به این روستا آمده‌ام، باید برای آنها احساس مسئولیت کنم، ولی من در طی يك سال گذشته تا چه اندازه توانسته‌ام برای آنها کاری انجام دهم. من به هیچ صورتی برای تو منفعتی نداشته‌ام." خانمها و آقایان، آیا هرگز تا به حال چنین قلبی داشته‌اید؟ این راه اصل است.

بعلاوه وقتیکه شما در روستا، کودکانی را می‌بینید که به اندازه‌ی کافی غذا نخورده و بسیار فقیرانه لباس پوشیده‌اند، باید قلبتان به درد آید. شما شبانه روز باید غرق در افکار و اندیشه‌ی بسیار باشید، "چه کسی مسئول رنج و عذاب اینچنین شما است؟ من مسبب این امر هستم. برای اینکه این روستا به سوی خدا برود، پلی لازم است و آن پل بسوی قایبل نمیتواند تأسیس شود، مگر اینکه متمرکز بر من که در مقام والدین به این روستا آمده‌ام پایه‌ای بنا شود. آنها بدون چنین پایه‌ای، و بدون ایجاد ارتباط با والدین، نمی‌توانند بسوی پادشاهی بهشتی بروند. چون آنها، روستائیان و من عهد و میثاقی مشترکی داریم، من باید صرفنظر از اینکه زنده‌ام یا مرده، مسئولیت خودم را بعنوان والدین به انجام برسانم." این طرز تلقی قلبی است که رهبران منطقه‌ای قرار گرفته در مقام والدین، باید از آن برخوردار باشند.

شما در مقام والدین، وقتیکه قاشق و چنگال خود را برای صرف غذا برمی‌دارید، تنها زمانی باید بتوانید غذا را میل کنید که از جانب مردم گرسنه‌ی روستا (با این بیان) به شما اجازه داده شود، "نگران ما نباش، و غذایت را میل کن، چون تو همواره به ملاقات ما می‌آئی و تمامی غذایت را با ما تقسیم می‌کنی." این نحوه‌ی برخورد والدین است. آیا والدینی با فرزندانشان می‌توانند به تنهایی غذا بخورند؟ همانطور که والدین مواد غذائی را بین فرزندانشان تقسیم کرده و به آنها می‌گویند که میل کنند، در میان آنها فرزند بالغ خواهد گفت، "پدر، مادر، اکنون همه

چیز برای ما فراهم است، بنابراین شما نیز میل بفرمائید." این تنها زمانی است که آنها در مقام والدین می‌توانند خوردن غذا را آغاز کنند. شما در این چنین موقعیتی قادر هستید تا با قلبی عاشق و امیدوار غذا میل کنید. آن مواد غذایی افسرده نبوده بلکه شاد و خوشحال خواهند بود، آنها غذای ناامیدی و یأس نبوده بلکه غذایی مملو از امید هستند. جایگاهی را که آن والدین و فرزندان از آن غذا استفاده می‌کنند، هرگز با پایانی مرگبار روبرو نخواهد شد، بلکه موقعیتی است که در آن عهد و میثاق قوانین اخلاقی، عهد و میثاق بهشت و زمین به شکلی نوین تأسیس خواهد شد. بنابراین آن غذا، غذایی متبرک و پایه‌ای برای اساس شادی و خوشحالی خواهد بود. آیا قلب والدینی نایستی آرزوی آن را داشته باشد که هرگز از چنین مقام و حالتی سقوط نکرده و دور نشوند؟

وقتیکه کودکان لاغر و نحیفی را مشاهده می‌کنید که گرسنه و با لباسهایی فقیرانه در کوچه و خیابان بازی می‌کنند، باید آنها را بسان فرزندان خودتان به آغوش بگیرید. اگر قادر به انجام این کار نیستید، احساس شرم و خجالت شما باید بیشتر از والدینی باشد که نسبت به فرزندان خود احساس مسئولیت نکرده، یا والدینی که مسئولیت خود را در ارتباط با فرزندانشان به دایه‌ای سپرده‌اند، یا اینکه مسئولیت خود را به خانه‌ای سپرده‌اند که به جای آنها از فرزندانشان نگهداری کنند. این عهد و میثاق قلب می‌باشد. اگر فرزندان شما همان کودکان لاغر و نحیف مشغول بازی در کوچه و خیابان باشند، آیا آنها را به آغوش نگرفته اشک نخواهید ریخت تا حدی که استخوانهایتان گداخته شده و بدنتان از درد به خود بیچد؟

در طی دوره‌های بازسازی تاریخی، چقدر متبرک و با ارزش است رابطه‌ی نسب خونی که حتی برای هزاران سال بدون تشخیص والدینی که وجود داشته‌اند به این سوی و آنسوی سرگردان بوده، بسوی دشمن کشیده شده ولی نابود نشده و بعنوان يك بذر باقی مانده است؟ ما باید بخاطر این مرحمت الهی قدردان باشیم، که به من (ما) اجازه داد تا در این مقام قرار گرفته تا کشور من نابود نشده

و بازماندگان من به حیات خود ادامه دهند. وقتی که شما متمرکز بر این فهم این طرز تلقی قلب والدینی را تغذیه کنید، هرگز گرسنه نخواهید ماند. شما نباید قبل از تجربه‌ی گرسنگی از جانب روستائیان گرسنه باشید. زیرا اگر شما حتی بعد از چنین وضعیتی به گرسنگی دچار شوید، آنگاه تمامی روستا محکوم به نابودی است. وقتی که شما با مشکلاتی روبرو می‌شوید، اجداد خوب شما خواهند آمد و پا درمیانی خواهند کرد. چون اجداد خوب - در مقام بنده‌ی بنده- پیشاپیش شما - در مقام بنده- خواهند رفت تا راه را برای شما آماده کنند. از اینرو، پدیده‌های روحی، چون بسیج دنیای روح برای کمک به بازماندگانش روی خواهد داد.



به همین دلیل شما بایستی از قلب والدینی برخوردار باشید. شما باید قلب والدینی را دارا شوید که مالک و صاحب شده‌اند. به همین دلیل، ما موعظه می‌کنیم که "بیائید تا با قلبی والدینی در لباس خدمتکار، برای دنیا عرق، برای بشریت اشک، و برای بهشت خون بیافشانیم." روزی که شما به این هدف نائل شوید، راهی جز این ندارید که نماینده‌ی والدین بشوید. اگر والدین شکایت کنند، آنگاه فرزندان چه خواهند کرد؟ آن فرزندان که بگویند، "اوه، نه، این فجیع و منحوس است." خواهند مرد. وقتی والدین گریه کنند، فرزندان سعی می‌کنند تا به جای آنها بمیرند. شما باید این نکته را بخوبی درک کنید.

شما باید اندیشه‌های سه فاعل بزرگ را بدانید. شما برای اینکه خود استادی راستین بشوید، باید قلب معلم راستین و قلب والدین راستین را دارا شوید. در این مسیر تمامی فاعلها یگانه و متحد خواهند شد. اگر شما می‌خواهید یک رهبر خوب شده و بر صندلی ریاست یک کمپانی تکیه بزنید، باید به کارکنان شرکت در صورت عدم هیچگونه آموزشی، تعلیم دهید. شما باید خود را برای بازآفرینی دیگران بگذارید و از آنها مردمی برخوردار از عشقی مشابه خود شما بسازید. وقتی شما در مقام ریاست کمپانی قرار گرفتید که می‌تواند نماینده‌ی مقام والدین و معلم

باشد، آنگاه قادر هستيد تا استادی راستين بشويد.



زندگی يك رهبر از اهداء كردن چیزها "بطور قلبی" به ديگران شكل می گیرد. اگر شما رهبر يك هزار نفر هستيد، استاندارد قلبی شما باید بالاتر از هر کدام از آن مردم باشد.^۱



تصور كنيد كه رئیس جمهور يك کشور پدر آن کشور، سرور و خدای آن کشور است. اگر خدا خودش را فدا کرده است، آنگاه آن رئیس جمهور ایده آل بعنوان نماینده‌ی همه‌ی مردم و در مقام خدا، باید راغب باشد تا وجود خود را بطور كامل برای خاطر کشور فدا کند. چنین کشوری در صورت داشتن يك چنین رهبری پیروز و کامیاب خواهد شد.^۲



خدا دارای آرمان و آرزویی است، او نقشه ای نیز دارد، و نقطه‌ی مرکزی تحقق خواست خدا عشق راستين است. عشق راستين از کجا سرچشمه می گیرد؟ عشق راستين از این طرز تلقی سرچشمه می گیرد که می گوید، "حتی اگر بمیرم و حتی اگر بدنیا آمده و باز هم بمیرم، بدون هیچ قید و شرطی به مفعول های عشقم و کشورم عشق خواهم ورزید."

آنگاه، نتیجه چیست؟ رؤسای جمهوری که از زوج خود طلاق گرفته یا جدا شده‌اند، باید این امر را حتی برای يك خانواده در سطح کشور يك اصل بنیادی در نظر بگیرند. اگر همسر رئیس جمهور او را ترك کند، پس از آن او همچنان باید به زندگی برای خاطر کشور ادامه بدهد. انسان، والاترین موجود در آفرینش خدا است. ما باید بهتر از بقیه‌ی موجودات آفرینش باشیم. ما والاترین موجودات

۱ خانواده‌ی برکت گرفته و پادشاهی ایده‌آل جلد يك
۲ خواست خدا، ۱۹۹۶/۱۵/۰۱

جهان آفرینش هستیم.

چه پرنده‌ای است که وقتی به جوجه‌هایش نزدیک شوید به شما حمله‌ور می‌شود؟ پرنده‌ی کوچکی در آمریکای لاتین وجود دارد که در صورت نزدیکی دیگران به جوجه‌هایش رفتاری بسیار خشونت آمیز خواهد داشت. اگر حیوانات زندگی خود را برای اولاد خود فدا می‌کنند، ما چقدر بیشتر از این باید زندگی خود را فدا کنیم؟^۳

قانون داد و گرفت چیست؟

رهبر چه نوع شخصی است؟ او فردی است که قرار است بدهد و قرار نیست که دریافت کند. او در (عمل) دادن نباید همیشه یک چیز مشابه بدهد. او همواره باید چیزهایی تازه ارائه دهد. آیا موعظه کردن دشوار نیست؟ تدریس اصل الهی با توجه به ترتیب فصل بندی آن می‌تواند ارائه شود، اما موعظه کردن دشوار است. علت این است که چیز مشابه را نمی‌توان دوباره داد. اینطور نیست؟ شما نمی‌توانید چیزهای مشابه را دوباره مطرح کنید. بسان والدین که باید در دادن انواع مواد غذایی به فرزندان‌شان به‌گزین باشند، چیز مشابه نباید دوباره داده شود. وقتی که چیزی برای دادن ندارید، باید آن را از خدا دریافت کنید. قرار است که شما چیزهای دریافتی از خدا را برای اعضاء فراهم و آماده کنید. آیا این درست نیست؟ با خدا در این مورد مشورت کردن و ... سرانجام شما نماینده‌ی خدا می‌شوید. شما حتی در زمان دعا تحت تأثیر دعای خودتان قرار خواهید گرفت. زمانیکه شما در آن حوزه دعا کنید آنگاه همه شیفته‌ی خدا شده و شما این احساس را بدست خواهید آورد که خدا قدرت برانگیزنده و اساس و سرچشمه است. وقتی مردم چنین چیزی را تجربه کنند، آنگاه درک خواهند کرد که مطلقاً به خدا نیاز دارند. برای اینکه بتوان برای شیفته شدن حضار این چیزها را به یکدیگر مرتبط کنیم، دعا بطور مطلق ضروری است.

^۳خواست خدا، ۱۹۹۶/۱۵/۰۱

شخصیتهای بزرگ تاریخی، کسانی که نامشان در تاریخ ثبت شده است، از عالمان و دانشمندان بزرگ نبودند. مردان و زنان بزرگ کسانی هستند که تشنه ی قلب ایمان هستند. زمانیکه شما به حوزه‌ای پا می‌گذارید که در حین لبریز شدن قلب ایمان شما، خود بطور کامل غرق در لذت می‌شوید، حصار مجذوب آن وضعیت خواهند شد.

شما باید بدهید، اما برای دادن باید تدارک ببینید؛ کجا می‌توانید تدارک ببینید؟ شما در دفتر مرکزی با گوش فرا دادن به سخنان من می‌توانید جوانی خود را از سر بگیرید، ولی وقتیکه در مکانی بسیار دور تنها هستید، باید جاده‌ای برای تدارک از جانب خدا بسازید. برای انجام این امر، شما باید استعداد‌های خود را تقویت کنید. وقتی برای رفتن به جایی برنامه‌ریزی کردید، شما به تنهایی سفر نخواهید کرد. شما باید الهام گرفته و در حین رفتن به خدا، والدین راستین، پدر، و مادر خدمت کنید، با این ایمان که دنیا توسط شما داوری خواهد شد. شما باید بیاندیشید که حوادثی را که با آن روبرو می‌شوید، تأثیر بسیار عظیمی در مشیت الهی خواهند داشت، و به هر جا و مکان که پا می‌گذارید، باید بعنوان يك سپر داوری عمل کنید. اگر شما سه بار به يك مکان رفته و در آنجا بشکل واقعی بدهید، این امر باعث ورود شما به حوزه‌ای می‌شود که در آن بطور طبیعی احساس می‌کنید که وقتی شما می‌روید خدا نیز می‌رود، وقتی که شما می‌آئید خدا نیز می‌آید. وقتی به چنین چیزی نائل آمدید، به هر جا که بروید، پیشرفت وجود خواهد داشت.



شما باید با قلب والدینی بدهید و نباید متمرکز بر آرزو و جاه طلبی خودتان دست به این کار بزنید. چون پدر اینچنین عمل می‌کرده است، شما نیز باید چنین کنید. چون این کلام از طریق اشک بدست آمده است، شما نیز باید از طریق اشک آن را بدهید. شما باید بر روی زمین، جایی که حقیقت وجود ندارد، آن را بکارید.



روش و فلسفه‌ی مرکزی نهضت هماهنگ در اینجا پدیدار می‌شود. در زمان دادن از چه نوع قلبی باید برخوردار باشید؟ قرار نیست که شما با قلب يك دوست بدهید. بعلاوه، قرار نیست که با طرز تلقی يك مالك و صاحب در حین دادن چیزی به خدمتکارش بدهید. شما باید در حین دادن از قلبی والدینی برخوردار باشید. شما باید بتوانید دارای قلبی والدینی بوده، در لباس خدمتکار زیسته، برای بشریت اشك ریخته، برای زمین عرق ریخته و برای بهشت خون بیافشانید. معنی آن این است که شما باید دارای قلبی افسرده باشید، چون بعد از دادن دیگر هرگز قادر به دادن نخواهید بود. خدا اینگونه است.

قلب والدینی ایجاب می‌کند که شما بعد از دادن سر خود را با خجالت فرو بیاورید، متأسف بودن به این دلیل که حتی اگر می‌خواهی چیزی بهتر اهداء کنی ولی قادر نیستی؛ و این مهر و عاطفه‌ی والدینی است. کدام والدین توانسته است بعد از دادن چیزی به فرزندانش بگوید، "خب حالا ما به اندازه‌ی کافی داده‌ایم؟" قلب والدینی آن چنان است که می‌گویند، "من در آینده بیش از این خواهم داد زیرا اگر چه می‌خواهم بیش از این بدهم ولی این همه‌ی آن چیزی است که دارم." به همین دلیل حتی اگر فرزند دزد باشد، والدین او را دوست خواهند داشت. اینطور نیست؟



رفتار شما در حین دادن و اهداء کردن چگونه باید باشد؟ شما نباید باقی مانده‌ی چیزی را بدهید، متوجه می‌شوید منظورم چیست؟ اگر شما باقی مانده‌ی غذای خود را بدهید، آنگاه مردم حتی بعد از خوردن آن احساس بیزارى کرده و برای شما آب دهان پرتاب خواهند کرد. برای مثال، وقتی که كيك برنج به کسی می‌دهید، اگر شما در میان پنج قطعه برای انتخاب يك قطعه از آن وقت بسیاری را تلف کنید، یکی را بردارید و بعد زمین بگذارید و دوباره یکی دیگر بردارید و

دوباره آن را زمین بگذارید، آنگاه، این عمل بدتر از ندادن است. برآستی اینطور است. این عمل بدتر از ندادن است. اگر قرار است بدهید و تعداد پنج قطعه کیک هم موجود می‌باشد، شما نباید در انتخاب نیمی از آنها و دادن آنها به دیگران احساس خجالت داشته باشید. در این صورت، مردم از شما تشکر خواهند کرد، اما اگر خجالتی بوده و این دست و آن دست کنید، مردم حتی بعد از مدیون شدن به شما، شما را مورد قضاوت قرار خواهند داد. این چیزی است که هست. به همین دلیل، برای دادن، قرار است که شما همراه با خدا بدهید.



دادن همراه با خدا به چه معنا است؟ این به معنای برخوردار بودن از قلب والدینی است. برخوردار بودن از قلبی والدینی در لباس خدمتکار ... چه نیازی به بودن در لباس خدمتکار داریم؟ چون شما تلاش دارید تا خدمتکاران را نجات دهید، باید بیش از آنها به خدمتکار شبیه باشید. آیا مردم دنیا فرزندان خدمتکار نیستند؟ چون خدا سعی در نجات این خدمتکاران دارد و همچنین سعی دارد که آنها را دوست بدارد، میزان سختی و دشواری این کار را تصور بفرمائید. آیا فکر می‌کنید که این کاری ساده و آسان است؟



کسانی که سعی دارند ده تا بدهند و صد تا دریافت کنند، نابود خواهند شد. افرادی اینچنین نمیتوانند به دنیای قلب پا بگذارند. دنیای بهشتی دنیای دادن است. چیزهای مادی بوجود آورندهی مشکلات نیستند. دادن راه روی هم انباشتن شایستگی و لیاقت است. در حین دادن شما باید چیزهای مادی را به قلب خود بیافزائید. هیچ کسی نمی‌تواند چیزهائی را بگیرد که شما همراه با قلب خدا می‌دهید.

خدا در عهد قدیم، در مقام خدمتکار داد، و در عهد جدید در مقام برادران داد. اکنون زمان آن است که در مقام والدین بدهد. از آنجائیکه ما چیزهائی را

دریافت کردیم که خدا در مقام والدین اهداء نموده است، ما هم باید در مقام والدین با قلب والدینی بدهیم. وقتی شما از خود چنین شخصیتی ساختید، خدا قادر نخواهد بود از شما دست بکشد.

وقتی با طرز تلقی خلاص شدن از شر دشمن چیزی می‌دهید، نمی‌توانید بر ناسازگاری و تناقض غلبه کنید. ما بایستی قلب خدا را بفهمیم که همواره سعی دارد بدهد. ما باید قلب خدائی را بفهمیم که در طی شش هزار سال برای دادن می‌جنگید.

يك فرد خوشحال کسی است که بتواند بدهد در هر زمان که می‌خواهد بدهد، و بتواند بگیرد در هر زمان که بخواهد بگیرد. شخص بدبخت کسی است که نتواند بدهد حتی اگر خواستار دادن باشد و نتواند بگیرد حتی اگر خواستار گرفتن باشد. از این نقطه نظر، خدا وجودی غمزده و بدبخت است.



شما در حین عشق به مردم، صرفنظر از میزان سرمایه‌گذاری‌تان، نباید به آن بیاندیشید، نباید افسوس بخورید، و نباید میزان سرمایه‌گذاری خود را به خاطر بسپارید! من می‌خواهم بیشتر بدهم ... بنابراین، زمانیکه مقداری خوراکی خوشمزه دارید، و اگر آن را در خلوت و تنهائی بخورید، آنگاه شما رهبری هستید که بزودی می‌میرد. اگر چیزی برای خوردن دارید نباید از آن میل کرده بلکه آن را نگه داشته و آرزو کنید که بتوانید آن را به يك نفر بدهید حتی اگر خودتان نتوانید از آن بخورید، و به اعضاء فکر کنید زیرا نمی‌توانید از آن بخورید؛ شما باید از خود چنین شخصی بسازید. شما باید رهبرانی بشوید که چنین قلب والدینی را در خود پرورانده‌اند.



وقتی مادری به کودک خود شیر می‌دهد، آیا می‌اندیشد که "من به او شیر می‌دهم چون می‌خواهم چندین برابر آن را در آینده از او بگیرم؟" مادران ناراحت

هستند از اینکه نمی‌توانند بیش از این بدهند. چیزی که تا به ابدیت باقی می‌ماند قلب والدینی است که بدنبال دادن چیزی اشک می‌ریزند، زیرا نمی‌توانند بهتر از آن بدهند. آنها بعد از انجام این کار، اگر چه می‌خواهند که بیشتر بدهند اما قادر نیستند چرا که بیشتر از آن ندارند، به همین خاطر با قلبی ناراحت به گریه می‌افتند. چنین والدینی بطور حتم به فرزندانشان راه فرزند خلف را آموزش می‌دهند. مراحل بازسازی جائی است که چنین قلبی در آن است. بازسازی غیر ممکن خواهد بود اگر کسی این دوره را ترك کند.



به همه چیز بعنوان چیزهائی مقدس احترام بگذارید. به خودتان بعنوان انسانی مقدس احترام بگذارید. به روحتان بعنوان روحی مقدس احترام بگذارید. به تمامی مردم احترامی عمیق قائل شوید، قطع نظر از این که چه کسی در برابر شما است. از خود يك پاندول بسازید، و با فرکانس خدا به ارتعاش درآمده و به لرزه درآئید. با فروتنی خدا به ارتعاش درآئید. همواره بهترین چیزی را که دارید با دیگران سهیم شوید. آزادانه بدهید که کامیاب خواهید شد.



شخصی که بطور مداوم سرمایه‌گذاری می‌کند بدون اینکه انتظار بازگشت مستقیم داشته باشد، شخص مرکزی، یعنی کسی که همه چیز را به ارث خواهد برد، کسی با والاترین خصلت پارسائی و خلف بودن يك فرزند خواهد شد. در يك خانواده‌ی ده عضوی، با حضور پدربزرگ و مادربزرگ، کسی که بیش از دیگر اعضاء برای دیگران زندگی می‌کند، شخص مرکزی خواهد شد. همین اصل به ترتیب در مورد میهن پرستان در کشور، یا مقدسین در دنیا صدق می‌کند. هر چه بیشتر سرمایه‌گذاری کنیم بدون اینکه انتظار بازگشت مستقیم داشته باشیم، بعنوان يك میهن پرست، مقدس و يك پسر و دختر الهی به سطحی بالاتر صعود خواهیم کرد.

خدا از آغاز تاریخ بشر، برای دیگران زیسته و خود را بیشتر از هر وجودی فدا کرده است. او بطور مداوم خود را گذاشته بدون اینکه انتظار بازگشت مستقیم داشته باشد و چون بطور ابدی به این کار ادامه خواهد داد، پادشاه و جد تمامی آنهایی خواهد بود که چنین زیسته‌اند.



خدا از ما می‌خواهد تا بیش از فقط گرفتن، بدهیم. ما باید وجود خود را برای خاطر دیگران بگذاریم.^۴

چطور يك رهبر باید به دیگران خدمت کند؟

من در زمانیکه از پائین‌ترین جایگاه به این مقام صعود کردم، دارای چه نوع ایدئولوژی بوده‌ام؟ چه چیزی از من چنین شخصیتی ساخت؟ تنها يك چیز، عشق نوع‌دوستانه بود. به هر جا که رفتم از خود يك ذره بدهی بجا نگذاشتم، بلکه کاری کردم تا دیگران به من بدهکار باشند. اگر کشور و مردمی بودند، برایشان اشک ریخته و برای خاطر آنها برکت درخواست کردم. شما باید آشکارا بدانید که ما چاره‌ای جز این نداریم که در این راه گام برداریم، زیرا سعی داریم در مقام فاتح کامل حوزه‌ی شیطانی در راه زندگی گام بزنیم.

وقتی می‌پرسم، "پاهایم، چه زمانی برای خاطر روستا، کشور و دنیا کاری خواهی کرد؟ چشمها، بینی و دهان من، آیا از این اعمال خوشنود هستی؟ دستهایم، چه زمانی کاری خواهی کرد؟" آنها جواب می‌دهند، "هر زمان که تو فرمان بدهی ما انجام خواهیم داد." این پاسخ چشم، بینی ... روح من است. حتی اگر مرگ به من نزدیک می‌شود، من مصمم هستم برای اینکه حتی به کلمه‌ی "مرگ" بدهکار نباشم. قطع نظر از هر چیزی، کاری می‌کنم که دیگران به من بدهکار باشند.

^۴خواست خدا، ۱۹۹۶/۱۵/۰۱



شما می‌دانید که عیسی چطور پاهای حواریونش را شستشو داد، اینطور نیست؟ شما نیز نمی‌توانید آنها را با هم سازماندهی کنید، مگر اینکه چنین سنتی را برپا کنید. این چگونگی زندگی من بود. وقتی شنیدم که فرزندان دشمن به گرسنگی دچار شده‌اند، همه‌ی دارائی خود را، به جز يك دست لباس زیر و يك پتو، برای مدت يك هفته دادم. در پایان، پتو باقی مانده را نیز برای آنها فروختم. من چرا به چنین کاری دست زدم؟ دلیلش این نبود که من ابله هستم. ما برای گام نهادن در مسیر بازسازی، باید شرط مطلق عشق ورزیدن دشمن را بشکلی محکم و استوار تأسیس کنیم. تعداد کسانی که بتوانند دست به چنین کاری بزنند، زیاد نیستند. اما، من تمامی دارائی خود را برای خاطر فرزندان دشمن خودم فروخته و سرانجام حتی آخرین پتو را فروختم وقتیکه فقط يك دست لباس زیر در بر داشتیم، و هر کاری که از دستم بر می‌آمد، انجام دادم. من دست به این کار زدم زیرا می‌بایست فرمان کتاب مقدس، عشق ورزیدن دشمن، را به اجرا درآورم.



در ملاحظه‌ی يك رهبر، او شخصی نیست که همواره خوشحال باشد، بلکه شخص بدبخت و تیره روزی است. چرا او بدبخت است؟ زیرا او همیشه احساس می‌کند که در موقعیت يك شخص بدهکار زندگی می‌کند. او باید همواره احساس کند که بدهکار بوده و همواره مصمم برای توجه خوب به اعضاء باشد. رهبران باید اینچنین باشند.

بنابراین، این امر به چه معنا است؟ مسئله‌ی مهم این است که شما به چه میزانی برای اعضاء زندگی کرده‌اید. آیا این درست نیست؟ مسئله این است که تا چه حد به آنها توجه کرده‌اید؟ آنها غریبه نیستند، آنها امتداد و گسترش شما هستند، آنها شاخه‌های شما خواهند شد. آیا متوجه می‌شوید؟ آنها شاخه‌های

شما خواهند شد. شما برای رشد شاخه، باید به خوبی از آنها حفاظت کنید. بر این اساس، وقتی که شما فردی را ویتنس می‌کنید، ما او را پسر یا دختر روحی شما می‌نامیم. اینطور نیست؟ یعنی چی؟ یعنی اینکه آنها شاخه‌های شما هستند. با این همه، برای تغذیه‌ی آنها تا چه اندازه تلاش داشته و وجود خود را وقف کرده‌اید؟ شما برای انجام این کار باید ریشه‌ها یا تنه بشوید، اگر شما ریشه هستید، آنگاه هر چه تعداد شاخه‌ها و تنه بیشتر باشد، به همان میزان لازم است که شما با تداوم بیشتری مواد غذایی آنها را از زمین فراهم کنید، و این وفور يك شرط ضروری برای توسعه و پیشرفت است. این تنها راهی است که آنها در آن رشد خواهند کرد. اگر محدودیتی وجود داشته باشد، اگر شما نتوانید عناصر لازم را برای برگهای نوک درخت فراهم کنید، آنها پژمرده و خشک خواهند شد. اینطور نیست؟ اینطور خواهد بود.



اگر چیز بدی وجود دارد، قرار نیست که همین الان خود را از شر آن خلاص کنید. حتی اگر چیز بدی وجود دارد، باید متمرکز بر آن شرطی بوجود آورید که آن را اصلاح کنید، حتی اگر جنبه‌های خوب کمتر از جنبه‌های بد آن است، شما باید چنان انعطاف‌پذیر بوده و آن ظرفیت را داشته باشید که متمرکز بر سهم کمتر سهم بد را واژگون نموده و از بین ببرید. اگر شخصی بخاطر اشتباهاتی را که يك سال پیش انجام داده به بالای دار برود، بطور کامل کشته خواهد شد، ولی اگر برای مدت يك، دو یا سه سال بدون اینکه سرش را از دست بدهد کنار گذاشته شود و در این دوره، جنبه‌های بد او بازسازی شوند متمرکز بر این باور که جنبه‌های بد فقط يك سری چیزهای اضافی می‌باشند، آنگاه پس از يك، دو یا سه سال برای او راه زندگی وجود خواهد داشت.



يك رهبر شخص رقت انگیز و شخص بدبختی است. حتی اگر او با همسر

خود با شادی در اطاق خواب خود بسر می‌برند، وقتیکه کسی به درب خانه‌ی او می‌کوبد او باید به مهمان اجازه‌ی ورود به اطاق خوابش را بدهد. سرانجام، به این معنا است که او باید اعضاء را بیشتر از همسر خود دوست بدارد. اگر همسرش دارای چیز خوبی است، او باید آن را فروخته و همه چیز را به اعضاء بدهد، و اگر فرزندان او دارای چیزی خوب هستند او باید همه‌ی آنها را برای خاطر اعضاء مورد استفاده قرار دهد. چنین چیزی باید راه زندگی رهبر باشد.

اگر رهبری چنین زندگی را پیش گیرد، چه بر سر خانواده‌اش خواهد آمد؟ يك چنین زندگی خانواده‌ی او را بسان تیره روزان خواهد ساخت. اگر چنین مأموریتی به ارث برده شده و برای بقیه‌ی دوران زندگی ادامه پیدا کند، آنگاه موفقیت حاصل خواهد شد، اما اگر متوقف شد، آنگاه همه چیز از دست خواهد رفت. بنابراین رهبر به هر جا که برود، بدوش کشیدن صلیب مسئولیت او است. شما وقتی که با برداشتن قاشق خوردن غذا را آغاز می‌کنید، نباید بگوئید، "اوه من گرسنه هستم." شما باید به اعضاء بیاندیشید. شما حتی در حین پوشیدن لباس باید به اعضاء بیاندیشید، و صرفنظر از هر کاری که انجام می‌دهید، همواره باید اینچنین بیاندیشید. زمانی هم که به استراحت می‌پردازید نیز بر روی صلیب است. شما باید بخاطر اوقاتی توبه کنید که بواسطه‌ی خستگی به استراحت پرداخته و در حین برخاستن از خواب فریاد برآوردید که "احساس خوبی دارم." وقتی که شما اینچنین زندگی می‌کنید، خدا و دنیا روح بطور کامل از طریق شما کار خواهند کرد. شما از طریق تجربیات خود در طی زندگی با ایمان خود به صحت این موضوع پی می‌برید.

راجع به بدن جسمی خود، شما باید به این بیاندیشید که دستانتان تا چه اندازه برای اعضاء زندگی کرده است، چشمان شما تا چه اندازه برای اعضاء زیسته و تا چه اندازه در انتظار دیدن آنها در پست‌های اجتماعی همگانی بوده است. چقدر شما در انتظار شنیدن صدای آنها بوده‌اید، و چقدر به آنها آرامش داده‌اید. همه چیز باید نه برای خاطر خودتان بلکه برای هدف همگانی صورت گیرد.

برای هضم چیزهای بد و ضمیمه کردن چیزهای خوب، صلیب فردی باید متولد شود. شما وقتیکه در آینده رهبر شدید، باید به این موضوع بیاندیشید. شما باید به خودتان پاسخ دهید که آیا قادر هستید که بعنوان رهبر يك فرد، رهبری کامل بشوید یا نه. شما باید بتوانید جواب مثبت (بله) بدهید. بعد وقتی از خود می‌پرسید که آیا می‌توانید رهبر يك خانواده بشوید، اگر پاسخ شما همچنان مثبت باشد، آنگاه شما برای خدمت کردن به دفتر كانون خانواده در مقام رهبر مشکلی نخواهید داشت.

وقتیکه شما مصمم می‌شوید تا برای يك خانواده مسئولیت تقبل کرده و آنها را به كانون ببرید، باید صلیب آن خانواده را بدوش بکشید. اگر شما راغبانه مشکلات آن خانواده را حل و فصل نموده و صلیبی را بدوش بکشید که هیچیک از اعضای خانواده قادر به تحمل آن نبوده است، و سپس تا زمان به هدف رسیدن آن صلیب، آن خانواده در موقعیتی خواهد بود که مطیعانه راهنمائی‌های شما را دریافت کند. این يك نوع آموزش ضروری است.

بعد، اگر این امر متمرکز بر كانون انجام شد، آنگاه شما مشکلی نخواهید داشت تا بعنوان رهبر و مسئول يك خانواده و كانون خدمت کرده و می‌توانید از كانون مواظبت بعمل آورید. در مشاهده‌ی مسائل متمرکز بر كانون قرار است که شما فردی شوید که بگوید، "من مسئول تمامی مشکلات و مسائل آن خواهم بود. من به جای شما مسئولیت تقبل خواهم کرد." وقتیکه كانون با مشکلاتی روبرو است، اگر شما مسئولیت تمامی چیزهائی را که اعضاء باید انجام دهند بعهده بگیرید، آنگاه تا زمانی که رهبر مسئولیت صلیب بدوش کشیده شده را به انجام می‌رساند، اعضاء باید از او راهنمائی دریافت کنند.

این امر همچنین برای رهبری يك کشور نیز صادق است. برای ما که خود را برای بازسازی دنیا در این روزگار آماده کرده‌ایم، پاسخ به این پرسش که آیا می‌توانیم این مسئولیت را به انجام برسانیم یا نه، ساده می‌باشد. اگر من در برنامه‌ریزی برای آمریکا برای خاطر آمریکا زندگی کرده و بیش از خدا به آن

ایمان داشته باشم، فکر می‌کنید چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به این نتیجه می‌رسیم که خدا نمی‌تواند این کشور را مورد قضاوت قرار دهد. برای داوری، او نخست باید چیز بزرگتری به من بدهد. بعبارت دیگر، تا زمانی که من برای آمریکا زیسته، آن را دوست داشته و به آن ایمان داشته باشم، خدا تنها زمانی می‌تواند آن را قضاوت کند که چیزی باشکوهتر عرضه کند، در غیر اینصورت او نمی‌تواند آن را گرفته و یا به آن ضربه بزند. آیا منظور مرا متوجه می‌شوید؟



برای اینکه رهبر بشوید، برای اینکه رهبر ده نفر بشوید، باید قادر باشید که به ده نفر خدمت بکنید، در غیر اینصورت چنین چیزی امکان ندارد و شما هرگز قادر نخواهید بود تا آنها را کنترل کنید. بر این اساس، وقتی هر کدام از شما به دفتر کانون خانواده باز می‌گردید، باید با اعضای مرکز خود در آنجا یکی شده و با یکدیگر دو چرخ بشوید، بعبارت دیگر، بین شما و اعضای یکی چرخ سمت چپ و دیگری چرخ سمت راست شده، تا بتوانید براحتی به جلو حرکت کنید. اگر بعد از دستیابی به چنین حالتی، در حین حرکت به جلو بر سرعت خود بیافزائید، قطع نظر از بزرگی خانه‌ای که به آن برخورد می‌کنید، حتی خراشی هم به شما وارد نخواهد آمد، و حتی اگر به یک صخره‌ی بزرگ برخورد کنید، قادر خواهید بود تا آن صخره را خرد کنید. به همین دلیل، اگر شما یگانه شده و به جلو پیشروی کنید، بطور حتم پیشرفت خواهید کرد.



شما باید با کسانی که به ملاقاتتان می‌آیند، بسان پادشاه رفتار کرده، بسان پادشاه به آنها خدمت نموده و بسان پادشاه به آنها ملازمت کنید. شما با تعلیم آنان در این مسیر با آنها بگونه‌ای رفتار کنید که آنها در حیرت باشند "استاد با من که ارزشی ندارم بگونه‌ای رفتار می‌کند که انگار من پادشاه هستم و به من بسان پادشاه خدمت می‌کند، بنابراین من چطور می‌توانم به او که براستی پادشاه

است، خدمت کنم؟" شما باید چنین سنتی را دارا باشید. شما باید بدانید که این جایی است که صلاحیت هائی چون "پسر خدا" اعطاء خواهد شد.

چگونه يك رهبر باید مسئولیت قبول کند؟

يك رهبر، يك فاعل، باید مسئول همه باشد. او باید مسئولیت همگان را تقبل کرده و نقش يك راهنما را برای هدایت مردم به جایگاهی خوب بعهده گیرد. وقتیکه او بتواند جاده را آسفالت کند و پایه‌ای محکم بخواباند که پیروانش بتوانند در آن بزرگراه به خوبی برانند، هر چه بیشتر این را انجام دهد، فاعل بزرگتری خواهد شد. این موضوعی بسیار ساده بوده، و يك منطق ساده است. آیا متوجه منظورم می‌شوید؟

وقتی که شما به خانه رفته و همسر خود را در خواب میبینید، باید بیاندیشید، "چون من امروز مسئولیت خود را به انجام نرسانده‌ام، او اینگونه رفتار می‌کند." آیا تا به حال اندیشیده‌اید که "او منتظر من نمانده است زیرا مسئولیت خودم را به انجام نرسانده‌ام؟" فرض کنیم که او حتی بدون آماده کردن غذا به خواب رفته است، شما باید اینگونه بیاندیشید. شما باید در تمامی روابط شخصی خودتان اینگونه فکر کنید.

وقتیکه شخصی را که برای اولین بار با او سروکار دارید مرتکب اشتباهی شود، شما باید به این فکر کنید که به او چه داده‌اید و چقدر در او سرمایه‌گذاری کرده‌اید. تنها در انجام چنین چیزی، حتی اگر اشتباهی روی دهد، شما می‌توانید قانون جهان شمول بخشش را بیابید. شما بعنوان يك فاعل باید با او با روئی گشاده و بشاش سلام و احوال پرسى کرده قبل از اینکه انتظار داشته باشید تا او چنین کند، ولی اگر انتظار داشته باشید تا او با شما با روئی بشاش احوال پرسى کند زمانیکه خود چنین نیستید، شما يك دزد قلمداد خواهید شد. دزد کیست؟ دزد کسی است که اموال دیگری را از حوزه او گرفته و از آن استفاده کند بدون اینکه

برای آن کار کرده باشد. این آغاز پلیدی است.
از این نقطه نظر و دیدگاه زندگی، آیا آشکارا متوجه شده‌اید که معنای قرار گرفتن در مقام رهبری چیست؟ متوجه می‌شوید؟ آنهایی که متوجه شده‌اند دستانتان را بالا بیاورید.



يك رهبر و يك فاعل چگونه شخصی است؟ او کسی است که برای همگان مسئولیت تقبل می‌کند. شما بعد از ورود به يك روستا باید بیاندیشید که "من بعنوان يك رهبر به این روستا آمده‌ام. من بعنوان عضو نیروهای مخصوص اعزامی از جانب خدا برای تأسیس پادشاهی بهشتی و تصویر بیرونی دادن به بهشت به اینجا آمده‌ام. من بعنوان عضو نیروهای مخصوص چه کاری انجام داده‌ام؟ بعد از ورودم به این روستا چه چیزی به مردم در اینجا داده‌ام؟ آیا فاعل شده‌ام؟ آیا مفعول شده‌ام؟" اگر شما در دستیابی به مقام فاعلی شکست خورده باشید، آنگاه باید قدردان باشید از اینکه باد شما را با خود نبرده، یا اینکه از ضربات رعد و برق کشته نشده‌اید.

شما باید از این طرز تلقی برخوردار باشید که "این روستا بهتر از روستای خود من است، و چون این روستا مثل خانه‌ی امیدي است که من همواره طالب آن بوده‌ام، می‌خواهم به بیرون رفته و به ملاقات مردم در روستا بشتابم. اگر در صبحگاه به دیدارشان رفته‌ام، حتی شبانگاه آنها را ترك نخواهم گفت، و اگر آنها برای ملاقات من شبانگاه به خانه‌ام بیایند، من می‌خواهم بیشتر به آنها داده و تمامی شب را با آنان سخن بگویم، و امیدوارم که آنها مرا ترك نخواهند گفت." این حالتی است که قلب شما باید آن را به خود بپذیرد. چرا باید اینگونه باشد؟ زیرا شما برادرانی هستید که هزاران سال پیش از یکدیگر جدا شده‌اید. اگر چه والدین چشم از جهان فرو بسته‌اند، ولی شما بعد هزار سال، یا حتی صدها سال، یا دهها سال بسوی یکدیگر آمده‌اید، به محض اینکه قلبهای شما به یکدیگر مرتبط

گردد، دیگر چیزها نیز با یکدیگر مرتبط می‌شوند.

شما بعنوان رهبر، هرگز نباید به کسی که خواستار ملاقات با شما است بگوئید که به دیدار شما نیاید. من تنها برای چند روز توقف خواهم کرد، اما صادقانه بگویم که وقتی مردم به دفتر مرکزی آمده و انتظار مرا می‌کشند، برای من رنجش‌آور است. این بار، من نتوانستم در ژاپن بخواهم، و شب گذشته چنان مشغول کارها بودم که نمی‌دانستم که آیا راه می‌روم یا اینکه نشسته‌ام. بخاطر خواب‌زدگی در پرواز، زمان درست برعکس در آنجا است، زمان رفتن بخواب در اینجا برابر است با زمان بیدار شدن از خواب در آنجا، من سعی می‌کنم که چشمان خود را باز نگه دارم، اما آنها خود به خود بسته می‌شوند. چرا که من برای چند روز است که نخوابیده‌ام. آرزو دارم که شب با سرعت سپری شود. من گرفتار این نگرانی هستم که "چطور می‌توانم آنها را در طی این دوره به قلب خدا پیوند زنم؟" این امر ضروری است.

بنابراین وقتی که یک رهبر در انجام مسئولیت خود شکست بخورد، سنگین‌ترین مجازات را در این دنیا دریافت خواهد کرد. این امر بسیار ترسناکتر از توقیف شدن در یک زندان همراه با زنجیرهایی در دستها و پاها می‌باشد. شما چطور می‌توانید بدون انجام مسئولیت خود پشت منبر بیاستید، چطور می‌توانید بدون انجام مسئولیت خود با مردم روستا سخن بگوئید؟ شما باید دارای قلبی باشید که بدون آگاهی از انجام هر کار دیگری شما را با اشک به گریه وادارد. اینجا است که رابطه‌ی اصیل آغاز می‌شود.



فاعل چه باید انجام دهد؟ فاعل مسئولیت حمایت و حفاظت را بعهدہ دارد. بعلاوه او باید موقعیت و جهت محیط را تعیین کند. او بدنبال تعیین محیط باید آن را مورد حمایت قرار داده و مسئولیت آن را بعهدہ گیرد.^۵



بدون فداکاری نمی‌توان به پادشاهی خدا پیوند خورد. عیسی بخاطر داشتن چنین دیدگاهی گفت، "دشمنان يك فرد اهل بیت و خانهای او است." و "کسی که در پی زندگی‌اش باشد آن را از دست خواهد داد و کسی که زندگی‌اش را از دست بدهد، آن را خواهد یافت." ... خواستار آفرینش چه نوع زندگی هستید؟ من با هل دادن شما به دشوارترین موقعیت ممکن شما را آموزش داده تا از شما فرزندان خلیف و فاعلهائی وفادار بسازم. آیا از آن استقبال خواهید کرد یا نه؟ اولین فرمان این است که "شما باید سرور خود خدا را با تمامی قلب، با تمامی جان، با تمامی روح خود دوست بدارید،" و دومین فرمان این است که "شما باید همسایگانان را مثل خودتان دوست بدارید." همسایگان شما چه کسانی هستند؟ مردم جهان، همسایگان و برادران خواهران شما هستند. بنابراین شما باید قلب، روح و جان خود را برای خاطر مردم جهان بگذارید...

این راهی پر ماجرا است. ما اکنون در مسیری با جنگ خونین گام برمی‌داریم. پایه‌ای را که شما به قیمت زندگی خودتان تأسیس می‌کنید، الگوئی برای بشریت، پایه‌ای برای شادی مردم جهان خواهد شد. تمامی مردم آن را بعنوان نقطه آغاز هماهنگی و اتحاد دنیا قلمداد خواهند کرد. کسی که در چنین جایگاه امید برای تاریخ هستی احساس مسئولیت می‌کند، هرگز فردی کوتاه بین نیست.



خصوصیات يك شخص بزرگ چیست؟ شخصی که از چگونگی کار و تلاش عمیق با افکاری و اندیشه‌ای بالا آگاه است، انسان بزرگی است. کسی که کارهائی را انجام می‌دهد که دیگران از انجام آن عاجزند، شخص بزرگی است. يك رهبر باید از شخصیتی پر جرأت برخوردار باشد تا بتواند تصمیماتی بزرگ بگیرد، بگونه‌ای که انگاری چیزی را با ضربه‌ی شمشیر به دو نیم تقسیم می‌کند. او باید به اندازه‌ی کافی بزرگ باشد تا کوهی را بسان يك چیز کوچک ببیند، یا

در اوقاتی دیگر چنان کوچک باشد تا يك تار موی بسیار باریک را بررسی کند. در اوقاتی او باید چنان جدی باشد که حتی خویشاوندانش را نادیده بگیرد، با این همه چنان نیکخواه و خیراندیش باشد که نتواند بر روی يك حشره لگد کند.^۶



يك رهبر راستین دارای روحی جسور و بی باک است، او بطور مستقیم بسوی موانع رفته و آنها را برای پیروانش درهم خواهد ریخت. رهبر در اوقات پر از وحشت و درد حتی در رو در روئی با مرگ، به رهبری و هدایت ادامه داده، مرزها را خرد و داغان کرده و از میان آنها خواهد گذشت. رهبر راستین در اوقات دشواری به شرایط خودش فکر نمی کند. او بر بزرگی و عظمت هدف و نوید آینده تمرکز خواهد کرد. رهبر راستین با يك دیدگاهی آینده نگر آگاه است که اعمال او به نفع اهداف عمومی و اهداف خدا است. این چیزی است که به يك رهبر راستین انگیزه می دهد.

يك رهبر فروتن که نقطه‌ی تمرکز خود را بر هدف حفظ کرده است، شخصی درستکار و والا است. او به هر جا که برود عادلانه عمل خواهد کرد. او در میان خانواده‌اش، برای خانواده‌اش خواهد زیست، وقتی که با دوستان خود اوقاتش را سر می کند، برای دوستان خود خواهد زیست، و همانگونه در خدمت به کشورش بوده و برای آن خواهد زیست.^۷



هر چیزی در مسئولیت شما است. شما باید با این طرز تلقی پیکار کنید؛ "من قبل از تو ضربه را دریافت خواهم کرد، قبل از تو رنج خواهم کشید و قبل از تو محنت و عذاب را تحمل خواهم کرد. شکست در پاکسازی این روستا نیز بعهدہ ی من است و شکست در تأسیس نقطه‌ی آغازین بهشت در هر گوشه و کنار این روستا نیز بعهدہ ی من می باشد." وقتی که شبانگاه بدنبال انجام این کارها، به خانه

^۶ خانواده‌ی برکت گرفته و پادشاهی ایده‌آل

۱۹۸۲/۰۲/۰۵۷

باز می‌گردید باید برای برکت گرفتن آنها دعا کنید. شما نباید بخاطر زندگی خود، بلکه برای روستائیان و بازماندگان آنها متأسف باشید. آیا چنین شخصی با چنین قلب والدینی کسی نیست که روستائیان بعنوان جد خودشان به استقبال او خواهند رفت؟ آیا این حقیقت نخواهد داشت؟



چه کسی مسئول است؟ وقتی کسی هست که راغبانه بار مسئولیت را بدوش کشیده و آن را بعنوان مسئولیت شخصی خود پذیرفته و به مبارزه برخیزد، براساس کار او، دنیای بیرونی شیطانی فرو خواهد ریخت. این نحوه‌ی پیشرفت تاریخ غرامت است. آیا متوجه می‌شوید؟

شما برای اینکه بتوانید رهبر بشوید، برای اینکه مسئولیت دفتر کانون خانواده را بعهده بگیرید، باید يك دوره‌ی آموزشی برای چگونگی اعمال و رفتار يك رهبر از طرف يك شخص مطلق داشته باشید. برای اینکه رهبر يك فرد بشویم باید برای هر دو جنبه‌ی خوب و بد او مسئولیت قبول کنیم. شما نباید فکر کنید که فقط مسئول جنبه‌های خوب او هستید، نه جنبه‌های بد. نخست شما باید مسئول چیزهای بد بوده و بگوئید، "تو مسئول چیزهای خوب باش." چیزی که شما را از او جدا می‌کند، نه چیزهای خوب که چیزهای بد می‌باشند. نتیجه‌گیری این است که تا زمانی که نتوانیم رهبری شویم که مسئول چیزهای بد باشد، چاره‌ای جز جدائی نخواهیم داشت.

رهبر چگونه باید يك راهنما شود؟

وقتیکه ما به قلعه‌ی کوه روی آورده و به کوهپیمائی بسوی آن می‌پردازیم، در آنجا فقط يك نقطه‌ی بالاترین می‌تواند وجود داشته باشد. برای اینکه راههای بسیاری بسوی آن وجود دارد و فاصله‌ی طی شده توسط کوهپیمایان با توجه به مسیری که پیش گرفته‌اند تفاوت دارد، تنها يك مسیر مستقیم وجود دارد، و

متمرکز بر آن يك مسیر، راه‌های بسیاری در زاویه‌ی ۳۶۰ درجه اطراف آن به آن مرتبط می‌شوند. در آغاز ۳۶۰ درجه است ولی همانطور که به قله نزدیکتر می‌شوید، بطور حتم تمامی مسیرها بسوی یکدیگر خواهند آمد، و همه به یکدیگر پیوند خواهند خورد. این مسیر به چهار، سپس دو و در نقطه‌ی پایانی به يك مبدل خواهد شد. این چگونگی فتح قله است.

با توجه به این دیدگاه، آیا تاریخ در مسیری مشابه به کوهپیمائی این مسیر را طی نکرده است؟ اگر چه گروه‌های مردمی تقسیم شده‌ی بیشماری با نیت یافتن مسیر مستقیم در دوره‌های تاریخی گام برداشتند، کسانی هم بوده‌اند که در مسیرهای مخالف به کوهپیمائی مشغول بوده و در انواع و اقسام جهات پیش رفته‌اند. کسانی هستند که در میانه‌ی راه توقف و استراحت می‌کنند زیرا خسته و کوفته هستند، و کسانی هم هستند که به پائین می‌آیند. کسانی هستند که متوجه شده‌اند که مسیر رو به پائین مسیر دشواری است و به همین منظور در پی یافتن مسیر ساده‌تری هستند... در این مسیرها انواع مختلف مردم وجود دارند ... تاریخ بشری در يك چنین وضعیت پیچیده‌ای در هم بافته شده است.

وقتیکه به تمامی کوه نگاه می‌کنیم، اگر کسی وجود دارد که از تنها راه مستقیم بسوی قله آگاهی دارد، آنگاه در ارتباط با فتح قله او راهنما خواهد شد. این راهنمائی است که هر کسی به او امید بسته است. این امر بطور مطلق درست و صحیح می‌باشد. این موضوع در گذشته و برای حال و آینده نیز درست می‌باشد. تا زمان فتح قله، اگر کسی هست که بر چگونگی راه واقف است، همواره بعنوان راهنما قلمداد خواهد شد. او بعنوان راهنما شناخته خواهد شد. این چیزی است که من فکر می‌کنم.



تعریف يك شخص خوب چیست؟ يك شخص خوب کسی است که از پلیدی روی برگردانده و خوبی را تأسیس خواهد کرد. اگر شما شخص خوبی

هستید، خود به خود بسوی نقطه‌ی مرکزی متمایل شده و در آنجا شما يك الگو یا يك نمونه‌ی اصلی برای دیگران خواهید شد. اگر کسی در آن نقطه‌ی مرکزی است، خود را از بقیه‌ی دنیا جدا نخواهد کرد. بلکه برعکس، بطور عمیق درگیر مسائل دنیا شده، آن را به آغوش گرفته، بر آن غلبه یافته و سعی خواهد داشت تا آن را بسوی خوبی هدایت کند. نقش نقطه‌ی مرکزی دست یافتن به استاندارد است که دیگران بتوانند با آن رقابت کرده و از آن پیروی کنند.^۸



سنت جهانی متمرکز بر اساسی پایدار برای خانه، کشور و دنیای شما کامیابی را، با اطمینان به ارزش تغییرناپذیر آن، تضمین می‌کند. چرا چنین سنتی مطلوب و خوش آیند است؟ شخص مرکزی میزبان راستین است که نه تنها برای صد سال که همچنین برای هزاران سال در آینده، بینائی و بصیرت ارائه داده و کشور را در جهت آن مسیر طولانی در آینده بسوی کامیابی هدایت خواهد کرد. این رهبر به این نکته می‌اندیشد که چه نوع سنتی از خود بجای گذارد که بسان خطوط راه آهن، مردم بتوانند بر روی آن به پیش بروند. رهبر راستین به چنین سنتی اهمیت می‌دهد.

چنین شخص مرکزی چه نوع صلاحیتی باید داشته باشد؟ مهمتر از همه چیز، او نباید خود محور باشد. او خواهد خواست تا نه تنها خودش را برای بهبودی و کامیابی مردم در آینده بگذارد، بلکه همچنین قادر خواهد بود تا با زحمت بسیار يك سنت پایدار و ابدی را متمرکز بر هسته‌ی مرکزی حقیقت بسازد. آیا يك مسیر اتفاقی زندگی برای نیل به این هدف کافی و بسنده خواهد بود؟^۹



به این دلیل ما چنین شعاری را برگزیده‌ایم. این اندیشه‌ای است که متمرکز بر عشق فاعلی اتحاد را به ارمغان خواهد آورد. این اندیشه‌ی هماهنگ متمرکز بر

۱۹۸۲/۰۲/۰۵۸

۹ میزبان آینده، ۱۰/۲۳/۱۹۷۷

فاعل می‌باشد. معنی حروف "تونگ" در کلمه‌ی "تونگیل" (لغت کره‌ای به معنی اتحاد) چیست؟ تونگ به معنای فرمان است. قرار گرفتن در موقعیت فرمان دادن به معنای خدمت کردن به کسی است. آیا این کلمه به معنای راهنمایی کردن است؟ بله به معنای راهنمایی کردن می‌باشد. بنابراین راهنمایی چقدر دشوار است؟ اگر شما مردم را رهبری کنید تا بتوانند در آخر به جایگاهی آرامش بخش برسند، آنگاه آنها سعی در خدمت به شما خواهند داشت. زیرا در آن نقطه تنها آرامش وجود دارد و هیچ جایی برای شکایت کردن نیست، مردم خواهند پرسید، "با حساب چه کسی ما در چنین موقعیت خوبی قرار گرفته‌ایم؟ به خاطر استاد ما است." بنابراین حتی اگر شما از آنها ممانعت کنید، ولی آنها بخوبی به شما خدمت خواهند کرد. به همین شکل، تا فرا رسیدن روز شکوه که در آن مردم به شما خدمت کنند، شما نمی‌توانید از مسیر محنت و رنج بگریزید، زیرا همواره باید آن بار مسئولیت را بدوش بکشید.

در مشاهده‌ی يك شخص بدبخت، مسئولیت شما این است که نگران زندگی او بوده و با بیداری در تمامی شب با او سخن بگوئید. وقتی که رهبر روحی متوجه می‌شود که فردی با مرگ روبرو است، این مسئولیت اوست که با فدا کردن خودش از گام برداشتن آن شخص در مسیر مرگ ممانعت کند. اینطور نیست؟ او باید در چنین مقام و جایگاهی قرار بگیرد.



شما باید با عقل و دانائی راهنمایی کنید. يك رهبر عاقل و دانا بدنبال يك بار زدن باید دو بار به آغوش بگیرد. بعلاوه، شما باید کاری کنید که مردم احساس کنند، "او اینکار را برای خاطر خود ما انجام داد." در غیر اینصورت، آنها به شما استهزاء گفته و با شما مخالفت خواهند کرد و سرانجام شیطان همه چیز را تصاحب خواهد کرد. اگر شما نتوانید موقعیت را به خوبی کنترل کنید، آنگاه پیروان شما دشمن شما خواهند شد. اگر او دشمن شده و سعی در انتقام

گرفتن داشته و اگر نتواند به سوی خدا بازگردد، آنگاه رهبر باید مسئولیت تمامی رفتارهای او را متمرکز بر آن شرایط بعهدہ گیرد.



چگونه رهبر شدن، موضوع صحبت امروز است، با این همه آیا می‌توانید برای رهبر شدن چنین صلیبی را بدوش بکشید؟ برای انجام این امر، آموزشی اینچنین ضروری است. قبل از رهبری بر هزار نفر، آیا می‌توانید بعنوان رهبر يك نفر از چنین دورہی آموزشی بگذرید؟ شما باید این سؤال را از خودتان پرسید. ما باید متمرکز بر این سؤال که آیا هر کدام از ما می‌تواند بسان يك دوست یا يك معلم بطور کامل قابل اعتماد شود، این دورہی آموزشی را پذیرا شویم.

